

در اسطوار خورشید و لای

عبدالرحمن انصاری



اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

در انتظار

خورشید و لایت

عبدالرحمن انصاری

با همکاری عذرا انصاری

جمعیت انصار المهدی رنج

شناسنامه کتاب

نام کتاب: در انتظار خورشید ولایت
نویسنده: عبدالرحمن انصاری با همکاری عذرا انصاری
ناشر: نویسنده
نوبت چاپ: اول
تاریخ نشر: دی ۱۳۷۲
تیراژ: ۳۰۰۰
ناظر چاپ: خدمات چاپ نیکان
چاپ: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
حروفچینی: شهر کامپیوتر - ☎ ۳۳۰۱۷

امام محمد باقر (ع) فرمود:

«يَجِبُ وَاللَّهِ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَبَضْعَةُ عَشْرٍ رَجُلًا فِيهِمْ خَمْسُونَ
امْرَأَةً يَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ قَزَعًا كَقَزَعِ الْخَرِيفِ يَتَّبِعُ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا... يُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ»^(۱)

به خدا قسم سیصد و سیزده نفر که در میان آنها
پنججاه زن نیز می باشد، همانند پاره های ابر
پاییزی، بدون قرار قبلی در مکه معظمه جمع
می شوند و با او در میان رکن و مقام بیعت می کنند.

تقدیم به :

پویندگان راهش،

به زمینه سازان ظهورش،

به منتظرانی که خود صالحند و در راه اصلاح جامعه تلاش می کنند،

به آگاهان دلسوخته و عاشقی که با قلم و بیان و عمل خود اهداف مقدس آن حضرت

را تبیین و تفسیر می کنند،

به کسانی که بر این باورند که هر حرکت اصلاحی در جامعه، گامی است در راه زمینه

سازی ظهورش،

به کسانی که به امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد ارج می نهند و از راحت

طلبی و گوشه گیری می گریزند،

به امام راحل (ره) و آیه الله العظمی گلپایگانی (قدس سره) و رهبر معظم

انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی و هم‌رزم دیرینه اش رفسنجانی،

به شهیدانی چون مطهری و بهشتی که قافله سالار کاروان عشق و شهادت بودند،

به زنان و الامقامی چون بانو مجتهد امین و تمام کسانی که خالصانه در دفاع از اسلام گام

بر می دارند.

فهرست مطالب

۱۷.....	پیشگفتار
۱۹.....	مقدمه
۲۵.....	بخش اول - کلیات
۲۷.....	فصل اول: زمینه سازی امامت حضرت مهدی (عج)
۲۷.....	ازدواجی شگفت
۳۴.....	چگونگی ولادت حضرت مهدی (عج) از زیان حکیمه خاتون
۳۸.....	رحلت امام حسن عسکری (ع) و شروع امامت حضرت مهدی (عج)

۴۱	فصل دوم: ویژگیهای حضرت مهدی (عج)
۴۱	سیمای حضرت مهدی (عج) در قرآن
۴۹	صفات و خصوصیات حضرت مهدی (عج)
۵۰	در کتابهای شیعه
۵۴	در کتابهای اهل سنت
۶۱	فصل سوم: غیبت حضرت مهدی (عج)
۶۲	غیبت صغری
۶۳	نواب چهارگانه
۶۳	۱ - عثمان بن سعید
۶۵	۲ - محمد بن عثمان
۶۸	۳ - حسین بن روح
۷۲	۴ - علی بن محمد سمري
۷۴	خط توقیعات، اثبات کننده نیابت نواب چهارگانه
۷۵	مدت غیبت صغری
۷۶	فلسفه غیبت صغری
۷۷	غیبت کبری
۷۸	سبب غیبت
۸۰	امتحان
۸۱	بیعت نکردن با کسی
۸۲	حفظ جان از گزند دشمنان

۸۴ آمادگی جهانی
۸۶ فایده امام غایب
۸۶ واسطه فیض
۸۹ نوید آینده‌ای درخشان
۹۱ امید نهایی درماندگان
۹۲ دفاع از اسلام
۹۳ راز طول عمر حضرت مهدی (عج)
۱۰۱ فصل چهارم: علایم ظهور
۱۰۲ فراگیر شدن ظلم و فساد
۱۱۰ خروج سفیانی
۱۱۲ ظهور دجال
۱۱۷ فصل پنجم: انتظار فرج
۱۲۰ نقش انتظار فرج در سازندگی انسان
۱۲۳ نقش انتظار فرج در سازندگی جامعه
۱۲۶ منتظران واقعی
۱۲۸ وظایف شیعیان در عصر غیبت
۱۳۸ جهان پس از ظهور حضرت مهدی (عج)
۱۴۱ بخش دوم - حکایات
۱۴۷ بوسه علامه بحر العلوم بر دست مبارک حضرت مهدی (عج)

- ۱۴۹ علامه بحر العلوم و صوت قرآن حضرت مهدی (عج)
- ۱۵۰ تشرف علامه بحر العلوم در حال نماز
- ۱۵۲ ملاقات علامه بحر العلوم در سرداب
- ۱۵۴ سؤالات مذهبی علامه حلی از آن حضرت
- ۱۵۶ کتاب اهدایی حضرت مهدی (عج) به مرحوم مجلسی
- ۱۵۹ شفا یافتن شیخ حرّ عاملی
- ۱۶۰ تشرف مقدس اردبیلی
- ۱۶۲ رؤیای صادقه آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله علیه
- ۱۶۴ مکاشفه مرحوم نورالدین اراکی به روایت آیت الله العظمی اراکی زید عزه
- ۱۶۵ شفا یافتن مرحوم علامه میر جهانی
- ۱۶۸ تشرف امیر اسحاق استرآبادی
- ۱۷۰ کمک حضرت مهدی (عج) به محتشم کاشانی
- ۱۷۲ تشرف آیت الله اصفهانی
- ۱۷۴ ملاقات محمد بن عیسی و کشف توطئه دشمن (ماجرای انار)
- ۱۷۹ حاج علی بغدادی و محبت‌های حضرت مهدی (عج)
- ۱۸۷ تشرف علی بن مهزیار
- ۱۹۲ ملاقات حاج محمد علی فشندی تهرانی در عرفات
- ۱۹۷ گذرنامه کربلا برای حاج محمد علی فشندی تهرانی
- ۱۹۹ تشرف مرحوم حاج ابوالقاسم پاینده قمی در مسجد جمکران
- ۲۰۱ بنای مسجد جمکران به دستور حضرت مهدی (عج)

۲۰۷	نجات از اعدام
۲۰۹	سه خرمای معطر
۲۱۱	تشریف حاج سید عزیز الله در هفت روز پیاپی
۲۱۴	نماز به امامت حضرت مهدی (عج) در مسجد کوفه
۲۱۶	ملاقات هر هفته پیر مرد قفل ساز
۲۱۹	سفارش حضرت مهدی (عج) درباره نافلة، عاشورا، جامعه
۲۲۳	تشریف در حال احتضار و نجات از مرگ
۲۲۶	تشریف کربلایی کاظم و حفظ قرآن
۲۳۲	غذای ارسالی حضرت مهدی (عج)
۲۳۵	تشریف دختر حضرت آیت الله العظمی اراکی دام ظلّه
۲۳۷	نگاه پُر محبت آن حضرت به بانویی در صفا
۲۴۰	تشریف بانویی در مدینه
۲۴۷	ملاقات بانویی در راه کربلا
۲۵۰	تشریف بانو شهرستانی
۲۵۲	بانوی آملی و نور جمال حضرت مهدی (عج)
۲۵۴	تشریف بانوی قزوینی
۲۵۷	شفا یافتن یک زن در قم
۲۵۹	شفای زن نایینا
۲۶۰	تشریف دختر ده ساله در مکه

۲۶۳	بخش سوم - روایات
۲۶۵	همنام پیامبر اکرم (ص)
۲۶۷	آخرین واسطه فیض
۲۶۸	خالی بر گونه راستش
۲۶۹	حضرت مهدی (عج) طاووس اهل بهشت
۲۷۰	مردم از جام محبتش سیراب می شوند
۲۷۱	چهل سال حکومت حضرت مهدی (عج)
۲۷۳	تکیه به کعبه
۲۷۵	چراغ پر نور ولایت
۲۷۷	عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست
۲۷۹	نماز حضرت عیسی به امامت حضرت مهدی (عج)
۲۸۰	بیعت با ایشان بیعت با خداست
۲۸۱	انتظار فرج بهترین عبادت است
۲۸۳	منتظران ظهور چون شمشیر زنان عصر پیامبرند
۲۸۴	بیعت حضرت مهدی (عج) با مردم، میان رکن و مقام
۲۸۸	پیروزی اسلام بر مکاتب دیگر
۲۹۰	ثابت قدمان بسیار اندکند
۲۹۲	توقیع شیخ مفید
۲۹۷	جمع شدن تمام امکانات مادی نزد حضرت مهدی (عج)
۲۹۹	هدایت مردم به اسلام واقعی

۳۰۱.....	ایمان به حضرت مهدی (عج) ملاک تصدیق رسالت
۳۰۲.....	عدالت در گستره جهان
۳۰۴.....	سیاست شب و سیاحت روز
۳۰۶.....	قم سرچشمه علم و فضیلت
۳۰۸.....	کیفر تجاوز به قم
۳۱۲.....	مدعی مشاهده من دروغگوست
۳۱۴.....	نفی راحت طلبی در زمان ظهور
۳۱۵.....	شناختن امام و مرگ جاهلیت
۳۱۶.....	آنکه وقت ظهور را تعیین کند دروغگوست
۳۱۷.....	فراوانی نعمت
۳۱۸.....	زنان امدادگر در رکاب حضرت مهدی (عج)
۳۱۹.....	شیعیان زمان غیبت در بهشت با ما هستند
۳۲۱.....	در جستجوی حکمت و دانش
۳۲۲.....	اوج دانش
۳۲۴.....	داوری زنان
۳۲۵.....	برقراری دوستی و برادری
۳۲۶.....	تکامل اخلاق و افکار مردم
۳۲۷.....	نوید امنیت و آبادی
۳۲۹.....	قلب آهنین و نیروی چهل مرد
۳۳۱.....	شیعیان و قدرت شگفت چشم و گوش

- ۳۳۲..... طواف مستحبی نه، طواف واجب آری
- ۳۳۳..... بخش چهارم - ضمایم، دعا و اشعار
- ۳۳۵..... قسمتهایی از زیارت حضرت صاحب الامر (عج)
- ۳۳۸..... دعای حضرت مهدی (عج) یا دعای خود سازی
- ۳۴۰..... دعای فرج
- ۳۴۲..... دعا کردن برای حضرت مهدی (عج)
- ۳۴۳..... عریضه حضرت مهدی (عج)
- ۳۴۵..... شعرها
- ۳۴۵..... گفتم فراق تا کی، گفتا که تا تو هستی
- ۳۴۶..... جان بی لقای مهدی ذوقی چنان ندارد
- ۳۴۷..... تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی
- ۳۴۸..... بر عالمیان راهبری می آید
- ۳۴۹..... مهدی (عج) کیست؟
- ۳۵۱..... ما همه جسمیم بیا جان تو باش
- ۳۵۲..... لطف، آنچه تو اندیشی حکم، آنچه تو فرمایی
- ۳۵۳..... مدح امام زمان (عج)
- ۳۵۶..... ابا صالح
- ۳۵۷..... بیداد خوبان
- ۳۵۸..... سرود میلاد حضرت مهدی (عج)

۳۶۲ طبیب دردمندان

۳۶۴ شهریار عشق

۳۶۵ شمشیر کجت راست کند قامت دین را

۳۶۷ منابع و مأخذ

پیشگفتار

حدود دو سال پیش، بعد از مراسم ۲۲ بهمن سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی به مسجد جمکران رفتم تا عرض ارادت به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسكري رومی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا کنم. قبل از نماز مخصوص آن حضرت به ذهنم خطور کرد که چهل حدیث درباره حضرت مهدی (عج) جمع آوری کنم تا بدین وسیله به درگاهش اظهار ارادت کرده باشم. در این میان خانم انصاری (همسر) مرا تشویق کرد که علاوه بر جمع آوری احادیث، مطالب لازم دیگری را تهیه و تنظیم کنم تا در اختیار علاقه‌مندان به حضرتش، قرار گیرد.

این انگیزه‌ها و تشویق و تأکیدها سبب شد تا مجموعه حاضر که از چهار بخش کلیات، حکایات، روایات و ضمایم تشکیل شده، تهیه و تنظیم شود:

۱- بخش کلیات: شامل بعضی از مطالب لازم در این زمینه است که دانستن آن بر عموم مردم ضروری است.

۲- بخش حکایات: شامل چهل حکایت از تشریف افراد مختلف در سطحهای گوناگون به خدمت حضرت ولی عصر (عج) است که سی حکایت آن مربوط به آقایان و ده حکایت مربوط به بانوان است.

۳- بخش روایات: شامل چهل روایت در موضوعات مختلف مربوط به حضرت مهدی (عج) است که در پایان ترجمه هر یک، توضیح کوتاهی نیز آورده شده است.

۴- بخش ضمایم: شامل قسمتهایی از چند دعای مربوط به امام زمان (عج) و اشعاری

در این زمینه است.

گفتنی است که یکی از ویژگیهای این کتاب آن است که حکایت بیشتری از تشریف بانوان نسبت به کتابهای مشابه در آن ذکر شده است.

ناگفته نماند که کتاب حاضر برای سطح عموم مردم نوشته شده است. از این رو، بعضی از مطالبی که دانستن آن برای تمام افراد ضروری نیست، مطرح نشده و جنبه اختصار رعایت شده است.

در پایان بر خود لازم می دانم که از افراد زیر که مرا در این زمینه یاری کردند، تشکر کنم. ۱- جناب آقای سید محمد رضا رئیس زاده که با اشتغالات بسیار زیادی که داشتند، مسؤولیت ویرایش و تنظیم این کتاب را عهده دار شدند و با جدیت و ذقت بسیار زیاد در این زمینه نهایت لطف و همکاری را داشتند.

۲- خانم عدرا انصاری که علاوه بر تشویق و تأکید نسبت به نوشتن این کتاب در تهیه مطالب نیز یار و همکار بسیار خوبی بوده، در جمع آوری دعاها و اشعار نقش عمده ای را عهده دار شدند و با قلم شیوای خود مقدمه خوب و پراحساسی را تهیه کردند.

۳- سرکار خانم ناصری از خواهران محترم بوشهر که مبلغ قابل توجهی به منظور تهیه و چاپ این مجموعه جهت شادی روح پدر بزرگوارشان در اختیار ما قرار دادند. امید است خداوند سبحان این کار پسندیده را از ایشان قبول کند و خود و پدرشان مورد الطاف حضرت بقیه الله (عج) قرار گیرند.

مقدمه

به یازده خم می دست ما اگر نرسید

بده پیاله که یک خم هنوز سر بسته است

سلام بر آل یاسین (خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم)، سلام بر مهدی امته

(و هادی ملتها) و جامع تمام کلمات وحی الهی (و صفات کمالیه اولیای حق).

سلام بر عزت بخش دوستان خدا و ذلیل کننده دشمنان خدا.

سلام بر وارث (علوم و کمالات) پیامبران و خاتم جانشینان پیغمبران.

سلام بر قائمی که خلق در انتظار وصال اویند و رهبر عادل جهان است.

سلام بر آنکه شمشیر بر کشیده و ماه تابان و نور درخشان (ظلمتکده دنیا) است.

سلام بر آفتاب شب ظلمانی جهان و قرص ماه ایمان.

سلام بر بهار (جاودان) مردمان و نشاط آفرین روزگار.^(۱)

شب هجرانت ای دلبر شب یلداست پنداری

رخت نوروز و دیدار تو عید ماست پنداری

۱ - قسمتی از زیارت حضرت صاحب الامر (عج).

ای بهار دلها و امید بخش انسانها و سرور و شادی روزها، ای خورشید ظلمتها و ماه تمام نمای جمال خدا، ای بقیة الله و خلیفه انبیا و امید اوصیا و تجلی جلال اله، ای حقیقت عشق و مظهر پرستش، ای شکوفه طه و غنچه شکفته زهراء سلام الله علیها. ای سرو خوش قد و رعنا، ای چهرهات چون آفتاب، روشن و دلربا، ای در رهت جانها فدا و نشان غمت اشکها، ای عصارة زمان و زیباییها، ای هماره با ما و ناپیدا، ای سوخته در فراق عاشق و شیدا، ای مونس و همدم اولیا، ای خمار نگاهت راز هستیها، ای طاووس خوش خرام بهشت اعلی، ای شراب عشقت نوش جانها، ای شهد محبت تو شیرینی دلها، ای برگونه راستت خال سیاه، ای سینه چاک تو عالم و عارف و پیرو برنا، ای مایه سلامت و سعادت و فضیلت، ای مطیع تو جایش جنت، ای مخالف تو نشستگاهش نار جهنم، ای انکار کنندهات کافر، ای آنکه جنگ با تو شرک است، ای آنکه ولای تو ولای خدا و دوستی تو ملاک حب و بغض خداست.

ای خزینه علم و نهایت حلم، ای مسکن برکت و معدن حکمت، ای تمام محبت، ای ولایت تو مایه قبول اعمال و پاک کننده کردار و افزون کننده حسنات و نابود کننده گناهان، ای گرد و غبار مقدمت توتیای چشم ما، ای شمع جهان افروز بیا، ای شاهد عالم سوز بیا، ای کعبه امید عیان شو، ای درخشش هستی بتاب، ای خورشید جان و جهان جلوه گر شو، ای فروغ فضیلت تابش کن، ای راز عظیم تجلی چهره بنجای، ای پاکترین خونها نثار عشقت به پا خیز، ای دشت و دمن در انتظارت با دم عیساییات زنده گردان، ای کشتی نجات، رهایی بخش و ای مرهم سینهها درمان کن.

ای عصمت بی کران فریاد کن، ای فریاد رس بیدار کن، ای صاحب شمشیر بران آغاز کن، ای ساحل پیروزی ظاهر شو، ای مشعل علم و عقل نور باران کن، ای دریای حکمت و معرفت سیراب کن، ای حلاوت کامها شیرین کن، ای قبله عشق آشکار شو، ای یوسف

جمال، رخ از مشتاقان دریغ مدار، ای حامی قرآن و ندای عترت بیا، ای رهبر و دلبر و
دلبنده، مهدی بیا، بیا و منتظران تشنه را دریاب و عاشقان بی قرارت را آرامش جان باش.
مهدیا:

می خواهیم به قله کوه انسانیت برسیم، دستمان را بگیر، مگر نه اینکه تو باقیمانده
جود خدا و از تبار حسین و دودمان کریمانی و احسان و دستگیری کارتان است.
ما به افق تابناک فروغ ازلی خیره می شویم و به امید آمدن روزهای شادی و
لحظه های نورانی، خود را از مهر تو سرمست می سازیم و دست طلب و ادب به دامان تو
در می آویزیم و به تولای تو چنگ می زنیم. ما همچو گدایان سر راهت می نشینیم تا با
طلعت رشیده خویش بر زمین و زمان عطر ولایت پاشی و ما در فضای عطر آگین
کرامت تو جان تازه بگیریم و نماز شکر را به امامت تو بر پا کنیم و در برابر رب کعبه
خاضع شویم و هدم کفر و ویرانی ظلم و آزادی انسان را جشن بگیریم و سرود حمد را با
آهنگ عشق دمساز کنیم.

و بدین گونه نشان خواهیم داد که پیرو خط سرخ شهادتیم و تو مظهر قهاریت و
جباریت خدایی و انتقامخواه خون حسین و رهروان عاشورایی. پس بر کافران بتاز و با
آنان بستیز و ارکان ستم را ویران ساز و وعده الهی را تحقق بخش که فرمود:

«وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما
استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیدلنهم من بعد
خوفهم ائمناء یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً و من کفر بعد ذلک فأولئک هم
الفاسقون»^(۱)

ای صاحب عصر برای ورودت خاک پای تو را به مژگان می‌روییم و مسیر راهت را با گل‌های لاله و میخک می‌آراییم و نُقل و نبات شهادت ناکامانی چون شهید موسوی نهاوندی و دیگر عاشقان و هم‌زمانش را پخش می‌کنیم.

برای آنکه باور کنی که راست می‌گوییم، آلبومی تهیه کرده‌ایم و نشانت می‌دهیم، هر چند خودت می‌دیدی و می‌دانی و در هر لحظه حاضر بودی. ای وجه الله شاهد باش، ای یدالله آن را ورق بزن، و ای عین الله (چشم خدا) آن را تماشا کن.

امام بالای منبر بر خصم کفر می‌تازد و حوزه‌های علمیه را به شورش و بیداری فرا می‌خواند. اینجا مدرسه فیضیه است و این عمامه آویخته شده طلاب، آنجا خون شهیدان پانزده خرداد است. آنجا تشییع جنازه شهید مطهری است، همو که اولین جرعه فرهنگ اسلام را در مغزها روشن کرد و دشمن نیز مغز او را هدف قرار داد.

به سمت چپ نگاه کن، این سرهای بریده پاسداران است. این شعله‌های آتش از دفتر حزب جمهوری است، گویی یک بار دیگر کربلا تکرار شد و در میان آنان شهید مظلوم به خون غلتید.

نظری هم به پایین بینداز. این نوجوان، حسین فهمیده از قم است که زیر تانک کمین کرده است، این دختر بیچه قلک خود را برای جبهه می‌شکند، آن پیرزن از ته صندوق، ذخیره خود را بیرون می‌آورد، آن طرف مربا می‌پزند، این خواهر طلبه زیور خود را هدیه می‌کند، آن رزمنده علی دوامی از ساری است و برای آنکه به خط مقدم نرود پاهایش را بسته‌اند، این یکی دست مادر را که در خواب است گرفته و می‌خواهد امضا بگیرد، این سو جشن خونین شهر است.

این خیابانهای مکه را که می‌بینی از خون مهمانان خدا رنگین شده است، این چادر زنان است، آه، آه، ... این آشنا را می‌بینی، همو که خود مربی و راهبرش بودی، جام

تلختر از زهر را نوش می‌کند، ناگوارتر از آن آغاز هجران و روایت فراق او بود، اما چه زود با عنایت شما هم‌مرزم و یاورش، رهبر جهان اسلام شد و دشمن از خشم بر خود لرزید.

و اینجا مراسم تدفین امام است، آقای هاشمی رفسنجانی خود برای دفن آمده، اما مردم نمی‌گذارند که او قلب تپنده مردم بود. اکنون تو آمده‌ای و او نیست و ما همان شعار اوایل انقلاب را می‌خوانیم که: در بهار آزادی * جای شهدا خالی

کتاب حاضر که با تلاش و کوشش جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ عبدالرحمن انصاری دامت برکاته تهیه و تدوین شده کتابی است بس ارزنده و مفید و جامع، امید است که مورد توجه حضرت بقية الله الاعظم (ع) قرار گیرد و همگان مخصوصاً نسل جوان از مطالب شیرین و جذاب آن بهره‌مند شوند.

عذرا انصاری

بخش اول

کلیات

فصل اول

زمینه سازی امامت حضرت مهدی (عج)

ازدواجی شگفت

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با نرجس خاتون، نوه قیصر پادشاه روم ازدواج کرد. نرجس که از جمال ظاهری برخوردار بود، از کودکی تحت تعلیم جدش قرار گرفت و با بهره گیری از اساتید زبر دست آن روزگار، علوم و کمالات فراوان کسب کرد و زبانهای مختلف آموخت. بدین ترتیب، سالها گذشت تا اینکه نرجس به سن ازدواج رسید.

ماجرای ازدواج این بانوی بزرگ اسلام بسی جالب و شگفت انگیز است؛ تو گویی خداوند حکیم اراده کرده است که نرجس خاتون نیز همچون موسی (ع) در دامن خصم، پرورش یابد تا زمان موعود فرارسد.

چگونگی این ازدواج و وقایع و رخدادهایی که در طول آن اتفاق افتاد، ثابت کرد که اراده خداوند متعال بر تمام اراده‌ها حتی اراده پادشاهان قدرتمند و صاحب شوکت، غلبه می‌کند و در جایی که مصلحت باشد و اراده الهی بر این قرار گیرد که حادثه‌ای اتفاق افتد یا از وقوع آن جلوگیری شود، تمام ذرات عالم به دستور پروردگارشان و به عنوان

جنود الهی در راستای آن هدف حرکت می‌کنند تا اراده خداوند سبحان جامه عمل بپوشد.

به حکم قیصر، پادشاه روم مقرر شده بود که نرجس خاتون به عقد پسر عموی پدرش در آید، اما از آنجا که اراده الهی بر این قرار گرفته بود که ایشان همسر امام حسن عسکری (ع) و مادر حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف باشد، این دستور جامه عمل نپوشید و مراسم عقد این بانوی گرامی قبل از هر گونه اقدامی دگرگون شد، صلیبها شکست و پسر عمویش از تخت به زمین افتاد. علی رغم اینکه اسقفهای مسیحی روم این وقایع را به فال بد گرفتند، به دستور پادشاه روم مجلس عقد، دوباره تشکیل و آراسته شد؛ اما این بار نیز همان وقایع تکرار شد و همچنین بار سوم.

جزئیات این ازدواج شگفت انگیز و سرنوشت پرفراز و نشیب آن بانو در روایات اسلامی این گونه آمده است:

بُشر بن سلیمان برده فروش که از اولاد ابو ایوب انصاری و از شیعیان مخلص و همسایه حضرت امام علی النقی (ع) است، می‌گوید: روزی امام علی النقی (ع) توسط غلام خود مرا احضار کرد و فرمود:

می‌خواهم تو را به فضیلتی برسانم که بر سایر شیعیان برتری داشته باشی. سپس در حالی که نامه‌ای به خط رومی نوشته و با خاتم مبارک مهر کرده بود، همراه با ۲۲۰ اشرفی به من تحویل داد و فرمود: به بغداد برو و از میان اسیران رومی که با کشتی به آنجا آورده شده‌اند، کنیزی را با این خصوصیات از عمر بن زید خریداری کن. پیش از شما کسی می‌خواهد آن کنیز را به سیصد دینار بخرد، ولی کنیز به زبان عربی به او می‌گوید:

اگر تو حضرت سلیمان و دارای حشمت او نیز باشی، من به تو رغبتی ندارم، بیهوده مالت

را ازین مبر.

در این حال، فروشنده (عمر بن زید) در جواب می‌گوید: من چاره‌ای ندارم که تو را بفروشم.

او می‌گوید: چرا عجله می‌کنی، بگذار خریداری پیدا شود که قلب من به او رغبت داشته باشد و خاطر من از امانتداری او جمع باشد.

بشر بن سلیمان به منظور اجرای دستور امام علی النقی (ع) روانه بغداد شد. حوادث همان‌گونه که آن حضرت فرموده بود، یک به یک اتفاق افتاد، تا آنجا که فروشنده با اصرار بنای فروش کنیز را گذاشت. بشر بن سلیمان نیز طبق دستور امام علی النقی (ع) به فروشنده پیشنهاد کرد که من نامه‌ای از طرف یکی از اشراف دارم، آن را به کنیز بده، اگر او تمایل داشت و شما نیز راضی بودی، من کنیز را برای او می‌خرم.

همین که نامه را به کنیز دادند و نگاه او به آن افتاد، سخت گریست. سپس رو به عمر بن زید کرد و گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش، به خدا سوگند اگر از این عمل امتناع ورزی، خود را هلاک خواهم کرد.

سرانجام بشر بن سلیمان بعد از گفتگوی بسیار با فروشنده، کنیز را به همان مبلغی که امام فرموده بود، خریداری کرد. در این میان، کنیز با بی‌قراری نامه آن حضرت را می‌بوسید و بردیدگان خود می‌نهاد.

بشر گوید: به وی گفتم: آیا نامه‌ای را می‌بوسی که نویسنده آن را نمی‌شناسی؟ نرجس گفت: گوش کن تا ماجرای خود را برایت بگویم.

من نوه قیصر روم هستم، مادرم از فرزندان حواریین است و نسبتم به شمعون وصی حضرت عیسی (ع) می‌رسد. جدم قیصر تصمیم داشت، مرا در حالی که سیزده سال بیش نداشتم، به عقد فرزند برادرش در آورد. به همین منظور، مجلس بسیار با شکوهی تشکیل داد که عده زیادی از اعیان، اشراف، رهبانان مسیحی، امراء فرماندهان و

کارگزاران لشکری و کشوری در آن شرکت داشتند. آن گاه تسختی آراسته به انواع جواهرات روی چهل پایه نصب کرد و فرزند برادرش را به تخت نشاند. سپس اسقفها در حالی که انجیل را گشوده بودند، در مقابل او قرار گرفتند. هنگامی که مجلس بخوبی و با شکوه تمام آراسته شد و همه چیز آماده اجرای صیغه عقد بود، ناگهان صلیبها از بلندی به زمین افتاد و پایه‌های تخت در هم شکست و پسر عمویم با حالت بی هوشی از بالای تخت به زمین غلتید. رنگ صورت اسقفها پرید و سخت بر خود لرزیدند.

با وجودی که اسقفها این حادثه را به فال بد گرفتند، جدم دستور داد تا دوباره مجلس را مانند مجلس قبل تزین کنند. مأمورین نیز به دستور قیصر، تخت را بر پایه‌های محکمتری نصب و صلیبها را آویزان کردند. همین که مجلس مزین شد، پسر برادرش را به تخت نشاند، اما این بار نیز مانند گذشته قبل از خواندن خطبه عقد همه چیز به هم ریخت. بعد از این حادثه، جدم در حالی که بسیار اندوهناک و غمگین بود، به حرمسرا رفت.

من در آن شب خواب دیدم که حضرت عیسی و گروهی از حواریین در قصر جدم اجتماع کرده‌اند. همان جایی که تخت پسر عموی پدرم مستقر بود، میزی که نور از آن می‌درخشید، قرار داشت. طولی نکشید که حضرت محمد (ص) و داماد و جانشینش و جمعی از فرزندان وی وارد قصر شدند. حضرت عیسی از آنان استقبال کرد. پیامبر اکرم (ص) در حالی که به امام حسن عسکری (ع) اشاره می‌کرد، فرمود:

ای روح الله! من به خواستگاری دختر وصی شما شمعون برای فرزندم آمده‌ام.

در این حال، حضرت عیسی نگاهی به شمعون کرد و فرمود: چه شرافتی نصیب تو شده است! با این پیوند مبارک موافقت کن.

شمعون نیز گفت: موافقم.

سپس رسول خدا (ص) بالای منبر قرار گرفت و خطبه‌ای ایراد کرد و ضمن آن خطبه، مرا به عقد فرزندش در آورد و حاضرین را گواه گرفت.

صبح که بیدار شدم، از ترس جانم، خوابی را که دیده بودم برای پدرم و جدم نقل نکردم. از آن لحظه به بعد، عشق امام حسن عسکری (ع) تمام وجودم را تسخیر کرد. قلبم چنان از محبت آن حضرت موج می‌زد که پس از چند روز از خوردن و آشامیدن بازماندم. کم‌کم لاغر و رنجور شدم. طولی نکشید که سخت مریض شده، در بستر بیماری افتادم.

جدم تمام پزشکان حاذق را برای مداوای من احضار کرد. آنها نیز هر چه در توان داشتند، به کار گرفتند، ولی نتیجه‌ای نداشت. در این هنگام، همه از مداوای من مأیوس شده بودند.

جدم رو به من کرد و گفت: ای نور دیده! هر خواهش و آرزویی که داری، بگو تا برآورده سازم. من نیز گفتم اسیران مسلمان را از زندان آزاد کن، شاید حضرت عیسی و مادرش مریم مرا شفا دهند.

جدم این درخواست مرا برآورده ساخت و اسیران مسلمان را آزاد کرد. در این هنگام، من بظاهر اظهار بهبودی کردم و کمی غذا خوردم. او هم از این واقعه خوشنود شد و نسبت به اسیران مسلمان ادای احترام کرد.

چهارده شب بعد از این ماجرا حضرت فاطمه (س) و حضرت مریم و حوریهان بهشتی را در خواب دیدم. حضرت مریم به من فرمود:
ایشان بانوی بانوان جهان و مادر شوهر توست.

من دامن مبارک حضرت فاطمه (س) را گرفتم و گریه کرده، از اینکه امام حسن عسکری (ع) به دیدنم نیامده بودند، شکایت کردم. ایشان فرمود:

او به دیدن تو نمی آید، چون تو پیرو مذهب نصارا هستی و به خدا شرک می ورزی. خواهر من مریم از دین تو به خدا پناه می برد. اگر می خواهی خدا و حضرت عیسی و حضرت مریم از تو خشنود باشند و فرزندم به دیدنت بیاید، به یگانگی خدا و خاتمیت پدرم حضرت محمد (ص) گواهی ده.

من نیز چنین کردم. پس از آن، حضرت فاطمه (س) مرا در آغوش گرفت و حالم بهبود یافت. سپس فرمود: اکنون منتظر فرزندم باش که او را نزد تو خواهم فرستاد. همین که بیدار شدم، شوق زیادی برای ملاقات آن حضرت در خود احساس کردم. شب بعد امام حسن عسکری (ع) را در خواب دیدم. وقتی خدمتشان رسیدم، در حالی که از گذشته شکایت می کردم، عرض نمودم:

ای محبوب من! نزدیک بود خود را در راه محبت تو فدا کنم! آن حضرت فرمود: علت نیامدن من باقی بودن تو بر عقیده نصرانیت بود. اکنون که اسلام آورده ای هر شب به دیدن تو می آیم تا زمانی که فراق به وصال تبدیل شود. از آن شب تا به حال، شبی نیست که وجود نازنینش را در خواب نبینم.

بشرین سلیمان گوید: از نرجس پرسیدم، چه شد که در جمع اسیران مسلمان در آمدی. او پاسخ داد: شبی حضرت امام حسن عسکری (ع) را در خواب دیدم. ایشان فرمود: فلان روز جدت قیصر لشکری به جنگ مسلمانان می فرستد. در آن روز تو بطور ناشناس و در لباس خدمتکاران به همراه عده ای از کنیزان از فلان راه به آنها ملحق شو. من هم دستور آن حضرت را اجرا کرده و در لباس خدمتکاران به لشکر روم پیوستم. سپس دیدبانان سپاه اسلام ما را دیدند و اسیر کردند. من تا کنون به کسی نگفتم که نوۀ پادشاه روم هستم.

بشر می گوید: بدو گفتم عجب است که تو رومی هستی، اما زیانت عربی است!

نرجس گفت: جدم به تربیت من اهمیت زیاد می‌داد و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. از این رو، زنی را که به چند زبان مسلط بود، معین کرد تا صبح و شام زبان عربی به من بیاموزد. به همین جهت، زبان عربی را بخوبی فرا گرفتم.

بشر گوید: سپس نرجس خاتون را به سامره خدمت حضرت امام علی النقی (ع) آوردم. آن حضرت از وی پرسید: عزت اسلام و ذلت نصارا و شرف خاندان پیغمبر (ص) را چگونه دیدی؟ نرجس در پاسخ گفت: درباره چیزی که شما نسبت به آن از من داناترید، چه عرض کنم!

سپس آن حضرت به وی فرمود: تو را به فرزندی مژده می‌دهم که شرق و غرب عالم را مالک شود و جهان را از عدل و داد پرگرداند، هنگامی که پر از ظلم و جور شده باشد. نرجس خاتون عرض کرد: این فرزند از کیست؟

امام علی النقی (ع) فرمود: از همان کسی که پیامبر اکرم (ص) فلان شب و فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری کرد.

ایشان سپس از نرجس پرسید: در آن شب حضرت محمد (ص) و عیسی بن مریم و وصی او شمعون، تو را به عقد چه کسی در آوردند؟ وی جواب داد: به عقد فرزند دلبند شما.

امام علی النقی (ع) فرمود: آیا او را می‌شناسی؟

نرجس عرض کرد: از آن شبی که به دست حضرت فاطمه (س) اسلام آوردم، شبی نیست که ایشان به دیدن من نیامده باشد.

سپس آن حضرت به غلام خود فرمود: به خواهرم حکیمه بگو نزد من بیاید. چون آن بانوی محترم آمد، بدو فرمود:

خواهرم! این زن همان زنی است که گفته بودم.

حکیمه خاتون، نرجس را مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش شادمان شد. آن گاه امام علی النقی (ع) به حکیمه خاتون فرمود: او را به خانه خود ببر و واجبات دینی و اعمال مستحبی را به او بیاموز که همانا او همسر فرزندیم حسن و مادر قائم آل محمد است. (۱)

آری از این پیوند مبارک و الهی بود که حضرت مهدی (عج) به صورتی معجزه آسا و بدون اینکه آثار حملی در مادر بزرگوارش آشکار شود یا کسی از آن آگاهی داشته باشد، متولد شد. در اینجا چگونگی تولد آن حضرت را از زبان حکیمه خاتون بشنوید.

چگونگی ولادت حضرت مهدی (عج) از زبان حکیمه خاتون

حکیمه خاتون دختر امام جواد و عمه امام حسن عسکری علیهما السلام کیفیت ولادت آن حضرت را چنین نقل می‌کند:

ابو محمد امام حسن عسکری (ع) کسی را دنبال من فرستاد که امشب (نیمه شعبان) برای افطار، نزد من بیا، چون خداوند امشب، حجت خود را آشکار می‌کند.

من پرسیدم: این مولود از چه کسی است؟

آن حضرت فرمود: از نرجس.

عرض کردم: من در نرجس خاتون هیچ اثر حملی مشاهده نمی‌کنم!

امام حسن عسکری (ع) فرمود: موضوع همین است که گفتم.

من در حالی که نشسته بودم، نرجس آمد و کفش مرا از پایم بیرون آورد و فرمود:

بانوی من! حالتان چطور است؟

من گفتم: تو بانوی من و خانواده‌ام هستی.

او از سخن من تعجب کرده، ناراحت شد و فرمود: این چه سخنی است؟

گفتم: خداوند در این شب به تو فرزندی عطا می‌کند که سرور و آقای دنیا و آخرت

خواهد شد.

نرجس خاتون از سخن من خجالت کشید.

سپس بعد از افطار، نماز عشا را به جا آوردم و به بستر رفتم. چون پاسی از نیمه شب

گذشت، برخاستم و نماز شب خواندم. بعد از تعقیب نماز به خواب رفتم و دوباره بیدار

شدم. در این هنگام، نرجس نیز بیدار شد و نماز شب به جا آورد. سپس از اتاق بیرون

رفتم، تا از طلوع فجر با خبر شوم. دیدم فجر اول طلوع کرده و نرجس در خواب است.^(۱)

در آن حال، این سؤال به ذهنم خطور کرد که چرا حجت خدا آشکار نشد. نزدیک بود،

شکی در دلم ایجاد شود که ناگهان حضرت امام حسن عسکری (ع) از اتاق مجاور صدا

زد:

ای عمه! شتاب مکن که موعد نزدیک است.

من نیز نشستم و سوره «الم سجده و یاسین» (طبق نقلی دیگر سوره قدر) را خواندم.

هنگامی که مشغول خواندن قرآن بودم، ناگهان نرجس خاتون با ناراحتی از خواب بیدار

شد.^(۲) من با شتاب خودم را به او رساندم و پرسیدم: چیزی احساس می‌کنی؟

۱- از روایات چنین استفاده می‌شود که نرجس برای نماز شب بیدار شد و بعد از انجام نماز، دوباره به خواب رفت و حکیمه خاتون که سرگرم نماز شب بود، متوجه نشد. (موسوعه الامام المهدی، کتاب الاول، ص ۲۶۵).

۲- بر اساس بعضی از روایات، حکیمه خاتون می‌گوید:

بعد از آنکه نرجس از خواب پرید، من او را به سینه چسباندم و نام خدا را بر زبان جاری کردم. امام حسن عسکری (ع) فرمود: سوره «انا انزلناه» را برایش بخوان. آن سوره را خواندم و از نرجس پرسیدم: حالت چطور است؟ او گفت: آنچه مولایت فرموده بود، ظاهر شد. من دوباره سوره «انا انزلناه» را خواندم. کودک نیز در شکم مادر، همراه من سوره «انا انزلناه» را خواند که من

نرجس فرمود: آری.

بدو گفتم: نام خدا را بر زبان جاری کن، این همان موضوعی است که اول شب به تو گفتم. مضطرب مباش و دلت را آرام کن.

در این حال، پرده نوری میان من و او کشیده شد. ناگاه متوجه شدم که کودک ولادت یافته است. چون جامه را از روی نرجس برداشتم، آن مولود سر به سجده گذاشته و مشغول ذکر خدا بود. هنگامی که او را برگرفتم، دیدم پاک و پاکیزه است.

در این هنگام، حضرت امام حسن عسکری (ع) صدا زد: عمه! فرزندم را نزد من بیاور. وقتی که نوزاد را خدمت آن حضرت بردم، او را در آغوش گرفت و بر دست و چشم و مفاصل کودک، دست کشید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و فرمود: فرزندم! سخن بگو. سپس آن طفل گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» پس از آن به امامت امیرمؤمنان حضرت علی (ع) و سایر ائمه معصومین علیهم السلام شهادت داد و چون به نام خود رسید گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَ أْتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَ تَبِّتْ وَ طَأْتِي وَ أَمَلْهُ الْاَرْضَ بِي عَدْلًا وَ قِسْطًا»^(۱)

پروردگارا! وعده مرا قطعی گردان و امر مرا به اتمام رسان و مرا ثابت قدم بدار و زمین را به وسیله من از عدل و داد پُر کن.

روز هفتم که خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) رسیدم، ایشان فرزندش را از من طلب کرد. من نیز او را در پارچه‌ای پیچیده، نزد پدرش بردم. آن حضرت فرمود:

ترسیدم. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳).
۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳.

پسرم! با من حرف بزن. در این هنگام، او آیه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ» را خواند.^(۱)

بنا به نقل عده‌ای هنگام ولادت حضرت مهدی (عج) روی کتف راستش آیه مبارکه «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» نوشته شده بود.

بر اساس نظریه مشهور، آن حضرت در روز جمعه پانزدهم شعبان المعظم سال ۲۵۵ هجری قمری نزدیک طلوع فجر متولد شد.^(۲)

ابراهیم از اصحاب حضرت امام حسن عسکری می‌گوید:

بعد از ولادت حضرت مهدی (عج) پدر بزرگوارش چهار عدد قوچ (میش نر) برای من فرستاد و برایم چنین نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَقَّ هَذِهِ عَنْ ابْنِي مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ وَكُلَّ هَذَاكَ وَأَطْعِمْ مَنْ وَجَدْتَ مِنْ شِيعَتِنَا»

این گوسفندان، عقیقه فرزندم مهدی (عج) است از گوشت آنها خود بخور که گوارایت باد و به شیعیانی که بدانها دسترسی داری نیز بخوران.^(۳)

ناگفته نماند که یک ماه قبل از ولادت حضرت مهدی (عج) خلیفه عباسی «المهدی» به حکومت رسید و نزدیک یک سال بعد از ولادت آن حضرت حکومتش به وسیله ترکها منقرض شد. سپس «معتد» خلیفه دیگر عباسی به حکومت رسید که ۲۳ سال (۲۵۶ - ۲۷۹) حکومتش به درازا کشید.^(۴)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۹، بیروت.

۲ - همان مدرک، ص ۲۶ - ۲۸.

۳ - همان مدرک، ص ۲۸.

۴ - موسوعه الامام المهدی، کتاب الاول، ص ۲۶۱.

رحلت امام حسن عسکری (ع) و شروع امامت حضرت مهدی (عج)

امامان معصوم ما که جملگی بر اثر شمشیر باطل یا زهر دشمنان خدا، شربت شهادت نوشیدند، هر یک به هنگام شهادت خود، بر اساس وحی الهی که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده بود، ودیعه امامت امت را به جانشین بعد از خود می سپردند و بدین ترتیب، امام بعدی که حجت خدا بر خلق بود، زمام امور شیعیان را به دست گرفته، مسائل و مشکلات آنها را حل و فصل می کرد و زمین لحظه ای از امام معصوم و جامعه اسلامی، آنی از رهبر و پیشوا خالی نمی ماند، چرا که بر اساس روایات اگر زمین لحظه ای از حجت خدا و امام معصوم خالی باشد، اهلش را فرو می برد و نیز جامعه مسلمانان اگر بدون رهبر و مقتدا باشد، ارسال رسل و انزال کتب، بیهوده خواهد بود و رسالت پیامبر اکرم (ص) نیمه تمام مانده، دین خدا در معرض انحراف و تباهی قرار خواهد گرفت.

در این راستا، وقتی که امام حسن عسکری (ع) درست پنج سال بعد از ولادت مبارک حضرت مهدی (عج) یعنی در سال ۲۶۰ هجری قمری توسط حکومت باطل خلفای عباسی مسموم شد و شربت شهادت نوشید، امامت جامعه اسلامی به جانشین بعدی آن حضرت یعنی امام مهدی (عج) منتقل شد و حضرتش هر چند در سن کودکی بود، رهبری و امامت امت را به عهده گرفت.

گفتنی است که سن جانشین بعدی در مورد به عهده گرفتن امامت، اثری ندارد، چرا که اینان خلیفه خدا در روی زمین هستند و به اذن او از ابتدای طفولیت تا آخرین لحظه حیات از علم لدنی و قدرت الهی برخوردارند. به عبارت دیگر، امامان معصوم (ع) انسانهای مافوقی هستند که خدا آنها را به جانشینی خود در روی زمین برگزیده است تا دین اسلام را از خطر انقراض و انحراف، رهایی بخشند و این وعده الهی که «ما دین خود

را نگه می‌داریم» جامه عمل پوشید. از این رو، خداوند حکیم برای تحقق این امر، شرایط و اختیارات لازم را در ابتدای تولد به آنها عطا کرده است.

پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری (ع) عده‌ای از شیعیان و دوستان آن حضرت که آگاهی چندانی نداشتند، به تصور اینکه جعفر بن علی برادر امام حسن عسکری (ع)، امام و پیشوای شیعیان است، شهادت آن حضرت را به وی تسلیت و پیشوایی‌اش را به خیال خام خود تبریک گفتند. روشن نبودن ولادت حضرت مهدی (عج) برای همه شیعیان این ابهام و تصور را تقویت می‌کرد.

بعد از شهادت امام حسن عسکری (ع) بدن مبارکش را پس از غسل دادن برای نماز آماده کردند.

سپس یکی از اطرافیان به جعفر گفت: برادرت کفن شده و آماده نماز است، بر او نماز بخوان.

وی در حالی که عده‌ای از شیعیان او را همراهی می‌کردند، برای خواندن نماز حرکت کرد و بالا سر جنازه آن حضرت قرار گرفت.

ناگاه کودکی از میان جمعیت جلو آمد و عباى جعفر را گرفت و فرمود:

عمو! کنار برو، من امام شیعیان هستم و شایستگی نماز خواندن بر جنازه پدرم را دارم.

جعفر کنار رفت و حضرت مهدی (عج) در سن پنج سالگی بر پدرش نماز خواند.

ناگفته نماند که برای حضرت مهدی (عج) این امکان وجود داشت که پیش از آمدن جعفر بطور پنهانی بر جنازه پدر بزرگوارش نماز بخواند، ولی آن حضرت در مقابل چشم شیعیان که ناظر صحنه بودند و عده‌ای از آنها تصور می‌کردند که جعفر امام و جانشین حضرت عسکری (ع) است، وی را کنار زد و خود بر پیکر پاک امام نماز خواند تا بدین

وسیله شبهه امامت جعفر که در ذهن عده‌ای رسوخ کرده بود، برطرف شود و همگان بدانند که وی صلاحیت امامت را ندارد و امام بعد از حضرت عسکری (ع) تنها فرزند خردسالش حضرت بقیه الله (عج) است. (۱)

فصل دوم

ویژگیهای حضرت مهدی (عج)

سیمای حضرت مهدی (عج) در قرآن

در قرآن آیات متعددی به چشم می خورد که بر اساس تفاسیر مختلف درباره حضرت مهدی و اصحابش وارد شده که از آن جمله آیات زیر است:

۱- «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^(۱)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای نیک را پیشه کنند، وعده داده است که آنان را در زمین نماینده و جانشین خود گرداند، چنان که اقوام پیش از ایشان را خلیفه خود ساخت، و دینی را که برای ایشان برگزیده و بدان خوشنود است، در روی زمین جایگزین کند و هراس آنان را به امن و امان تبدیل کند. در آن هنگام مرا خواهند پرستید و هیچ کس را شریک و انباز من قرار نمی دهند،

به حقیقت هر که بعد از آن کافر شود، همان فاسقان تبهارند.

خداوند سبحان در آیه یاد شده سه چیز را به مؤمنان و صالحان وعده داده است:

- ۱- خلیفه و نماینده خدا بودن در روی زمین به منظور اجرای حق و عدالت.
 - ۲- تمکین دین، یعنی پیاده شدن کلیه قوانین الهی، در تمام ابعاد زندگی.
 - ۳- تبدیل هراس و وحشت به امنیت، یعنی از بین رفتن تمام عوامل ترس و ناامنی و جایگزین شدن آرامش و امنیت همه جانبه برای همه و در جای جای عرصه گیتی.
- روشن است که نمونه تمام عیار حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک، زمانی تحقق می یابد که حضرت بقیه الله الاعظم ظهور کند و کلیه اصول و فروع اسلام ناب محمدی (ص) را در سر تا سرگیتی اجرا کند و عدالت اجتماعی را برای جامعه بشری به ارمغان آورد. ان شاء الله.

تفسیر «روح المعانی» در این زمینه از حضرت امام سجاد (ع) چنین نقل کرده است:

«هُم وَاللَّهِ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدَيِ رَجُلٍ مِتًّا، وَهُوَ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا، وَهُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ...»^(۱)

به خدا سوگند آنها شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنان به وسیله مردی از ما انجام می دهد که او «مهدی» این امت است، و هموست که پیامبر (ص) در حقش فرمود:

اگر از عمر دنیا یک روز باقی نمانده باشد، همانا خداوند آن روز را طولانی می کند تا اینکه مردی از دودمان من ظهور کند.

«قرطبی» مفسر معروف اهل سنت نیز از رسول خدا این گونه نقل می کند:

۱ - در بسیاری از کتابهای تفسیر از جمله تفسیر صافی، ج ۳، ص ۴۴۴ روایات زیادی یافت می شود که بیانگر این مطلب است که منظور از این آیه حضرت مهدی (عج) و یارانش هستند.

«مَا عَلَيَّ ظَهْرُ الْأَرْضِ بَيْتِ حَجْرٍ وَلَا مَدْرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ...»^(۱)

در روی زمین خانه‌ای از سنگ یا گل باقی نمی‌ماند، مگر اینکه اسلام در آن وارد می‌شود.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت کنید.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: بعد از نزول این آیه گفتم:

ای پیامبر (ص) خدا و رسول او را می‌شناسم و از آنها اطاعت می‌کنم، اولی الامر

کیانند که خداوند اطاعت آنان را با اطاعت خود و اطاعت شما همراه ساخته و در ردیف

یکدیگر دانسته است؟

آن حضرت فرمود:

ای جابر اولی الامر، جانشینان و امامان معصوم پس از من هستند که اول آنها علی بن

ابی طالب است و بعد از آن حسن، آن‌گاه حسین و سپس علی بن الحسین و پس از آن

محمد بن علی است که در تورات به باقر معروف بوده و تو در زمان حیات او را خواهی

دید.

ای جابر! چون وی را دیدی، سلام مرا به او برسان.

بعد از او جعفر بن محمد، آن‌گاه موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، آن‌گاه محمد

بن علی و بعد از آن علی بن محمد و پس از آن حسن بن علی و بعد از او فرزندش است

که همنام و هم‌کنیه من است.

اوست کسی که خداوند، شرق و غرب عالم را به دستش فتح می‌کند و او از شیعیان خود

مدت زیادی غایب می‌شود، بگونه‌ای که مردم به علت طولانی بودن غیبتش در امامت او

۱- تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۴۲۹۲.

۲- نساء، آیه ۵۹.

شک می‌کنند، مگر آنان که خداوند دل‌هایشان را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر در ادامه می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا (ص) آیا آن حضرت در حالی که در پرده غیبت است به شیعیان نفعی می‌رساند؟

پیامبر (ص) فرمود:

سوگند به کسی که مرا به رسالت مبعوث کرد، مردم از روشنایی وجودش بهره‌مند خواهند شد، همان طور که از نور خورشید بهره می‌برند، هر چند در پشت ابرها پنهان باشد.

سپس فرمود:

ای جابر! این مطلب از اسرار الهی است، آن را از غیر اهلش پنهان کن.^(۱)

۳. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^(۲)

هر آینه بعد از تورات در کتاب زبور (حضرت داوود) نوشتیم که بدون شک بندگان صالح من،

این زمین را به ارث خواهند برد.

در تفسیر مجمع البیان آمده است که حضرت باقر (ع) فرمود:

مقصود از بندگان صالح، در آیه مزبور اصحاب قائم (عج) در آخر الزمان هستند.^(۳)

همچنین نقل شده که منظور از بندگان صالح در این آیه، حضرت مهدی (عج) و

اصحاب ایشان هستند و مراد از «ارض» تمام کره زمین است، و نیز مقصود از «ارث»

این است که قومی صالح بر گروهی ناصالح پیروز می‌شوند و تمام امکانات و مواهب

آنها را در اختیار خود می‌گیرند.^(۴)

۱ - تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۶۴.

۲ - انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳ - مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۶.

۴ - تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۵۷.

مراد از «ذکر» در آیه یاد شده «تورات» کتاب آسمانی حضرت موسی «ع» است، چون تسلط صالحین بر زمین قبل از آنکه در زبور - که کتاب حضرت داوود است - مطرح شود، در تورات بیان شده است.^(۱)

۴- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^(۲)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گرداند، اگر چه مشرکان ناخشنود باشند.

این مطلب در آیه ۲۸ سوره فتح و آیه ۹ سوره صحف نیز بیان شده است.

ضمیر «لِيُظْهِرَهُ» به «دین الحق» برمی گردد.

گفتنی است که هر چند عده‌ای گفته‌اند: مرجع ضمیر لِيُظْهِرَهُ شخص پیامبر است، ولی مناسبتر آن است که به دین الحق بر گردد تا منظور، پیروزی دین حق بر سایر ادیان باشد. همچنین روشن است که مقصود از آشکار شدن دین، غلبه و پیروزی آن بر سایر ادیان است، آن هم نه غلبه شعاری یا غلبه از حیث دلیل و برهان، بلکه غلبه‌ای تمام عیار و در همه ابعاد.

بنابراین، منظور آیه این است که دین اسلام بر تمام ادیان غلبه می‌کند و حاکمیت مطلق از آن آیین اسلام خواهد بود و چون تا کنون چنین غلبه‌ای تحقق نیافته، باید در انتظار روزی بود که آیین اسلام بر همه ادیان و مکاتب دیگر غلبه کند که همانا آن روز،

۱ - ناگفته نماند که عده‌ای از مفسرین معتقدند که منظور از «ذکر» قرآن است، چون این تعبیر در آیات دیگر نیز آمده است. بنابراین، معنای کلمه «مِنْ بَعْدِ» در این آیه «علاوه بر» خواهد بود، یعنی علاوه بر زبور در قرآن نیز پیروزی صالحان ذکر شده است. آمدن کلمه «صالح» بدون قید نیز اشاره به این مطلب است که صالحان از هر جهت، صلاحیت و شایستگی دارند، چه از جهت ایمان و تقوا و چه از جهت آگاهی و مدیریت و سایر جهات.

۲ - توبه، آیه ۳۳.

ظهور حضرت مهدی (عج) است و چون خداوند وعده این پیروزی را داده است، تخلف ناپذیر خواهد بود و دیر یا زود به منصفه ظهور خواهید رسید.

روزی حضرت علی (ع) آیه بالا را تلاوت کرد و از اصحاب خود پرسید:
«أَظْهَرَ ذَلِكَ؟»

آیا این پیروزی تحقق یافته است؟

عرض کردند: آری.

آن حضرت فرمود:

«كَلَّا قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي، بِيَدِهِ حَتَّى لَا يَبْقَى قَرْيَةٌ إِلَّا وَ يُنَادِي فِيهَا شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُبَكَّرَةً وَ عَشِيًّا»^(۱)

نه، سوگند به کسی که جانم به دست اوست، این پیروزی محقق نمی شود، مگر زمانی که هیچ آبادی روی زمین باقی نماند، جز اینکه صبح و شام بانگ «لا اله الا الله» از آن به گوش رسد.

۵- «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ غَايِبَةُ الْأُمُورِ»^(۲)

آنان که در روی زمین به آنها اقتدار و تمکن دهیم، نماز به پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و عاقبت کارها به دست خداست.

حضرت امام محمد باقر (ع) درباره آیه مزبور فرمود:

«وَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ يُمَكِّنُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، يُظْهِرُ الدِّينَ، وَ يُمِيتُ اللَّهُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ الْبِدْعَ وَ الْبَاطِلَ، كَمَا أَمَاتَ الشَّفَاءُ الْحَقَّ، حَتَّى

۱ - تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۹ سوره صف.

۲ - حج، آیه ۴۱.

لَا يُرَىٰ أَيْنَ الظُّلْمِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^(۱)

این آیه در شأن مهدی آل محمد و اصحاب اوست که خداوند آنها را مالک شرق تا غرب عالم خواهد کرد، و آیینش را آشکار می‌سازد، و به وسیله او و یارانش بدعت و باطل را نابود می‌کند، چنان که تبهکاران حق را نابود کرد، تا اینکه به مرحله‌ای می‌رسد که بر صفحه زمین اثری از ظلم دیده نمی‌شود، زیرا آنها امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

۶- «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْأَوَارِيثَ»^(۲)

اراده کردیم بر آنان که در روی زمین ضعیف شمرده شدند، منت گذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.

روایات و احادیث متعددی بیانگر این است که آیه یاد شده در شأن حضرت مهدی (عج) نازل شده و بشارت به ظهور آن حضرت است که بیان آنها به خاطر فراوانی و حجم زیاد از حوصله این کتاب خارج است.

از این رو، تنها بطور اجمال به منع آنها اشاره می‌کنیم:

روایات اصول کافی، روایات تفسیر عیاشی از امام محمد باقر (ع)، روایات معانی الاخبار از امام جعفر صادق (ع)، روایات شیخ صدوق و نهج البلاغه، روایت ۳۷ بحار الانوار، ج ۱۳، چاپ جدید.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبة» به نقل از حضرت امیر (ع) درباره تأویل این آیه می‌فرماید: حضرت علی (ع) فرمود:

۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶ - تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۸۲.
۲ - قصص، آیه ۵.

مراد از کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شده‌اند، آل محمد (ص) هستند و خداوند حضرت مهدی (عج) را از میان آنها مبعوث می‌کند و آنان عزیز و دشمنانشان ذلیل خواهند شد. (۱)

شیخ صدوق همچنین در کتاب کمال الدین از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

نزول این آیه در شأن قائم آل محمد است.

این همان آیه‌ای است که حضرت مهدی (عج) در روز ولادت خود در حضور پدر بزرگوارش قرائت کرد. (۲)

۷- «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۳)

همانا زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد وا می‌گذارد و سرانجام از آن پرهیزکاران خواهد بود.

این آیه نیز دلالت می‌کند که سرانجام تمام نبردها و درگیریها، به سود انسانهای پرهیزکار می‌انجامد و مشیت خدا که مالک و صاحب زمین است بر این تعلق گرفته که در پایان کار، ستمگران و کافران قلع و قمع شوند و حکومت قسط و عدل برقرار گردد. گفتنی است که مفسران و دانشمندان اسلامی آیات زیادی را ذکر کرده‌اند که درباره حضرت مهدی (عج) نازل شده است. در این راستا مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار بیش از شصت آیه ذکر کرده که بر اساس روایات در مورد حضرت ولی عصر (عج) نازل شده است. (۴)

۱ - تفسیر صافی، ج ۴، ص ۸۰.

۲ - همان مدرک، ص ۸۱.

۳ - اعراف، آیه ۱۲۸.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۴ - ۶۴، بیروت.

صفات و خصوصیات حضرت مهدی (عج)

شناخت صفات و ویژگیهای حضرت مهدی (عج) از دو جهت لازم و ضروری است: [الف - به عنوان یک واجب شرعی بر اساس حدیث معروف] «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^(۱) یعنی کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مانند دوران جاهلیت مرده است (با حالت بی‌ایمانی از دنیا رفته است).

بر آحاد مردم واجب است که امام زمان خود را بشناسند و صفات و ویژگیهای آن حضرت را دانسته و ایشان را حاضر و ناظر بر اعمال خود بدانند.

[ب - به منظور شناختن مدعیان دروغین.] از زمان غیبت حضرت مهدی (عج) تا کنون مدعیان دروغین فراوانی با انگیزه‌های مادی یا جلب توجه مردم، ادعای مهدویت کرده و خود را امام زمان معرفی کرده‌اند، لیکن پس از اندک زمانی مکر و حیلۀ آنها برملا گردیده و رسوا شده‌اند.

ناگفته نماند که چنین ادعاهایی دور از انتظار نیست، چرا که از قدیم برای هر چیز با ارزش و معتبری یک نوع تقلبی و دروغین ساخته شده و به بازار آمده است و مردم پس از مدت کوتاهی به تقلبی بودن آن پی برده و سره را از ناسره تشخیص داده‌اند. ادعای مهدویت نیز از این مقوله است. آنچه مهم است اینکه تمام این مدعیان در کوتاهترین زمان ممکن رسوا شده و به ترفند دروغین خود اعتراف کرده‌اند.

از این رو، یکی از وظایف ملت مسلمان، شناخت صفات و ویژگیهای حضرت مهدی (عج) است که در روایات زیادی مورد تأکید قرار گرفته است.

دقت در روایاتی که صفات و مشخصات حضرت مهدی (عج) و شیوه حکومت ایشان و شرایط دوران غیبت را بیان می‌کند، ما را از مکر شیادانی که به دروغ ادعای مهدویت می‌کنند، در امان نگه می‌دارد؛ حتی اگر مردم، اجمال این روایات را بدانند، فریب چنین مدعیانی را نخورده و دروغ بودن و بطلانشان براحتی روشن می‌شود، چون خصوصیات و صفاتی که در روایات برای حضرت مهدی (عج) ذکر شده بر هیچ کس جز خود آن حضرت قابل انطباق نیست.

بر این اساس، برخی از صفات و خصوصیات آن حضرت را بیان می‌کنیم.

در کتابهای شیعه:

گفتنی است که تعداد کتابهای شیعه که صفات و خصوصیات حضرت مهدی (عج) در آنها بیان شده، زیاد است و آوردن نام آنها به عنوان آدرس در پاورقی باعث پُر حجم شدن کتاب می‌شود و با غرض نویسنده که رعایت اختصار به خاطر استفاده عموم مردم از این نوشتار است، سازگار نیست. بدین خاطر، تنها به ذکر تعداد احادیث بسنده می‌کنیم و نام کتابها را در فهرست منابع می‌آوریم.

۱- بر اساس ۳۸۹ حدیث، حضرت مهدی (عج) از خاندان و ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

۲- بر اساس ۴۸ حدیث، همنام و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و شبیه ترین مردم به آن حضرت است.

۳- ۲۱ حدیث در زمینه شمایل و قیافه حضرت مهدی (عج) وارد شده است.

۴- بر اساس ۲۱۴ حدیث از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۵- بر اساس ۱۹۲ حدیث از فرزندان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

- ۶- بر اساس ۱۰۷ حدیث از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام است. (۱)
- ۷- بر اساس ۱۸۵ حدیث از فرزندان امام حسین علیه السلام است.
- ۸- بر اساس ۱۴۸ حدیث نهمین فرزند از فرزندان امام حسین علیه السلام است.
- ۹- بر اساس ۱۸۵ حدیث از فرزندان زین العابدین علیه السلام است.
- ۱۰- بر اساس ۱۰۳ حدیث، هفتمین فرزند از فرزندان حضرت باقر(ع) است.
- ۱۱- بر اساس ۹۹ حدیث، ششمین فرزند از فرزندان امام جعفر صادق(ع) است.
- ۱۲- بر اساس ۹۸ حدیث پنجمین فرزند از فرزندان موسی بن جعفر(ع) است.
- ۱۳- بر اساس ۹۵ حدیث چهارمین فرزند از فرزندان حضرت رضا علیه السلام است.
- ۱۴- بر اساس ۶۰ حدیث سومین فرزند از فرزندان امام محمد تقی علیه السلام است.
- ۱۵- بر اساس ۱۴۶ حدیث، جانشین جانشین امام علی النقی و پسر امام حسن عسکری علیهما السلام است.
- ۱۶- بر اساس ۱۴۷ حدیث اسم پدرش حسن است.
- ۱۷- بر اساس ۹ حدیث، مادرش سرور کنیزان و بهترین ایشان است.
- ۱۸- بر اساس ۱۳۶ حدیث دوازدهمین امام و خاتم امامان است.
- ۱۹- بر اساس ۱۰ حدیث دارای دو غیبت است، یکی غیبت صغری و دیگری غیبت کبری.
- ۲۰- بر اساس ۹۱ حدیث غیبتش از بس طولانی خواهد بود، مردم ضعیف الایمان و کم معرفت، گرفتار شک و تردید می شوند.

۱- با توجه به اینکه فاطمه دختر امام حسن مجتبی(ع) مادر مکرمه حضرت امام محمد باقر(ع) است، امام محمد باقر(ع) و امامان بعد از ایشان تا حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه همه از نسل امام حسن و امام حسین علیهما السلام محسوب می شوند.

۲۱- بر اساس ۳۱۸ حدیث بسیار طویل العمر است.

۲۲- بر اساس ۱۲۳ حدیث زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، بعد از آنکه پُر از ظلم و جور شده باشد.

۲۳- بر اساس ۸ حدیث، گذشت روزگار او را پیر نمی‌سازد و به شکل جوانان است.

۲۴- بر اساس ۱۴ حدیث ولادتش پنهانی است.

۲۵- بر اساس ۱۹ حدیث دشمنان خدا را می‌کُشد و زمین را از شرک و ظلم و حکومت دیکتاتوران پاک و بر اساس تأویل قرآن جهاد می‌کند (نه بر اساس تنزیل قرآن).

۲۶- بر اساس ۴۷ حدیث دین خدا را آشکار و اسلام را در تمام کره زمین گسترش می‌دهد و فرمانروای زمین می‌شود و خدا زمین را به واسطه او زنده می‌سازد.

۲۷- بر اساس ۱۵ حدیث، مردم را به هدایت و قرآن و سنت برمی‌گرداند.

۲۸- بر اساس ۲۳ حدیث، دارای سنتهایی از انبیاست که از آن جمله غیبت است.

۲۹- بر اساس احادیث زیادی با شمشیر قیام می‌کند.

۳۰- بر اساس ۳۰ حدیث، روش او روش پیغمبر صلی الله علیه وآله است.

۳۱- بر اساس ۲۴ حدیث، ظاهر نمی‌شود مگر بعد از آنکه مردم با آزمایشهای سختی امتحان شوند.

۳۲- بر اساس ۲۵ حدیث، حضرت عیسی از آسمان فرود می‌آید و در نماز به آن حضرت اقتدا می‌کند.

۳۳- بر اساس ۳۷ حدیث، پیش از ظهورش بدعتها، ظلم، گناه، تجاهر به فسق و فجور، زنا، ربا، میگزساری، قمار، رشوه، ترک امر به معروف و نهی از منکر و معاصی دیگر رایج می‌شود و زنان بی‌حجاب در کارهای مردان شرکت می‌کنند و آمار طلاق

افزایش یافته، مجالس لهو و لعب و غنا و آوازهای مطرب علنی می‌شود.

۳۴- بر اساس ۲۷ حدیث، هنگام ظهورش منادی آسمان به نام او و پدرش ندا می‌کند

که همه آن را می‌شنوند و ظهور آن حضرت را اعلام می‌کند.

۳۵- بر اساس ۲۳ حدیث پیش از ظهورش نرخها افزایش می‌یابد و بیماریها زیاد

می‌شود و قحطی ظاهر و جنگهای خونین شروع شده و انسانهای بسیاری از میان می‌روند.

۳۶- پیش از ظهورش، نفس زکّیه و یمانی کشته می‌شوند و دجال و سفیانی خروج

می‌کنند و حضرت مهدی (عج) آنها را می‌کشد.

۳۷- برکات آسمان و زمین بعد از ظهورش ظاهر می‌شود و زمین آباد می‌گردد و غیر

خدا پرستش نمی‌شود و کارها آسان و عقلها کامل می‌شود.

۳۸- بر اساس ۲۵ حدیث، ۳۱۳ نفر اصحاب او در یک ساعت در خدمتش حاضر

می‌شوند.

۳۹- ۲۱۴ حدیث درباره ولادت حضرت مهدی (عج) و شرح تفصیلی و تاریخی آن و

بعضی از احوال مادر بزرگوار آن حضرت وارد شده است.

۴۰- شرح بعضی از معجزات آن حضرت در زمان حیات پدر بزرگوارش و در غیبت

صغری و غیبت کبری. (۱)

در کتابهای اهل سنت:

۱- مهدی موعود (عج) از عترت پیامبر (ص) و از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها است.

۲- مهدی موعود از فرزندان امام حسین (ع) است.

۳- حضرت مهدی (عج) جهان را پُر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه از ظلم و جور پُر شده باشد.

۴- حضرت مهدی (عج) دارای دو غیبت است، یکی از آن دو غیبت طولانی می‌شود.

۵- حضرت مهدی (عج) خلیفه و رهبر و امام دوازدهم از ائمه اثنی عشر است که پیغمبر (ص) مسلمانان را به امامت آنها بشارت داد و امامتشان بر طبق روایات زیادی در مسند احمد و صحیح بخاری و صحیح مسلم، و سنن ابی داوود، و کتابهای معتبر دیگر اهل سنت ثابت شده است.

۶- حضرت مهدی (عج) بر تمام کشورها و شهرها چیره می‌شود و لشکرهای کفر را تار و مار می‌کند.

۷- دین اسلام و توحید به وسیله آن حضرت، عالمگیر خواهد شد و در زمین کسی نمی‌ماند، مگر اینکه به توحید گواهی می‌دهد.

۸- مردم در زمانش آن چنان در ناز و نعمت و وسعت خواهند بود که نظیر آن در هیچ عصری نبوده است.

۹- حضرت مهدی (عج) همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱۰- حضرت مهدی (عج) شبیه‌ترین مردم به پیغمبر (ص) از نظر آفرینش و اخلاق

است.

۱۱- آن حضرت مردم را به سنت و شریعت پیغمبر اکرم (ص) برمی گرداند و کتاب و سنت را زنده می سازد.

۱۲- پوشاک و خوراک آن حضرت در نهایت سادگی است.

۱۳- برکات زمین و آسمان در عصرش فراوان می شود.

۱۴- علم و دانایی او به حلال و حرام از همه کس بیشتر است.

۱۵- حضرت مهدی (عج) نسبت به فقرا مهربان و بر مأمورین سختگیر است تا به مردم ستم نکنند.

۱۶- حضرت عیسی از آسمان فرود می آید، و در نماز به حضرت مهدی (عج) اقتدا می کند.

۱۷- پیش از ظهور آن حضرت حوادث عجیب و فتنه های بزرگ و جنگهای عالمگیر اتفاق می افتد که در آنها دو ثلث مردم تلف می شوند.

۱۸- پیش از ظهور حضرت مهدی (عج) گناهان رایج می شود، فروش شراب و انجام قمار علنی می گردد، عفت و پاکدامنی زنها کم می شود، اسباب لهو و لعب و غنا ظاهر شده، امر به معروف و نهی از منکر ترک می شود، بلکه امر به منکر، و نهی از معروف رایج می گردد و کارها به نااهلان سپرده می شود.

اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (عج) و سرانجام پیروزمندان دین اسلام، یکی از اعتقادات تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است. علاوه بر دین مبین اسلام، ادیان دیگر نیز از ظهور یک مصلح جهانی که دنیا را از عدل و داد پُر می کند، خبر داده اند.

برای روشن شدن اینکه تمام مسلمانان به ظهور حضرت مهدی (عج) معتقدند، متن

جواب «رابطة العالم الاسلامی» را که زیر نظر افراطی‌ترین گروه اسلامی یعنی وهابیان اداره می‌شود، به سؤال یک مسلمان کنیایی می‌آوریم. لازم به ذکر است که مدارک لازم در این رساله کوتاه آن چنان جمع آوری شده که هیچ کس را یارای انکار آن نیست.

در حدود یک سال قبل شخصی به نام «ابومحمد» از کنیا درباره ظهور مهدی منتظر (عج) از رابطة العالم الاسلامی سؤال کرد. دبیرکل رابطہ یعنی محمد صالح القزاز در پاسخی که برای او فرستاده، ضمن تصریح به اینکه «ابن تیمیه» مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور حضرت مهدی (عج) را پذیرفته، متن رساله‌ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند، برای او ارسال داشته است. در این رساله پس از ذکر نام حضرت «مهدی» (عج) و محل ظهور آن حضرت یعنی مکه چنین می‌خوانیم:

«... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی علیه السلام) جهان را پُر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پُر شده است...»

او آخرین «خلفای راشدین دوازده‌گانه» است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها در کتب «صحاح» خبر داده است.

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند از جمله:

عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، قره بن اساس مزنی، عبدالله بن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، ابوامامه، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین و ام سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد زیادی نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی علیه السلام به میان آمده که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد، زیرا این مسأله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابراین، آنها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند).

سپس اضافه می‌کند:

هم احادیث بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از «سنن» و «معاجم» و «مسانید» آمده است، از جمله: سنن ابو داوود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمرو الدانسی، مسند احمد و ابن بعلی، بزاز، صحیح حاکم، معاجم طبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی، دار قطنی و ابونعیم در «اخبار المهدی» و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عساکر در تاریخ دمشق و غیر اینها.

بعد چنین می‌نویسد:

بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوصی تألیف کرده‌اند، از جمله: «ابونعیم» در «اخبار المهدی»، «ابن حجر هیشمی» در «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، و شوکانی در «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح»، «ادریس عراقی مغرمی» در کتاب «المهدی»، «ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربی» در کتاب «الوهم المکنون فی الرد علی بن خلدون».

آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته، مدیر دانشگاه اسلامی مدینه

است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور چاپ شده است.

باز اضافه می‌کند:

عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی در سرحد تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله:

«السخاوی» در کتاب «فتح المغیث»، «محمد بن احمد سفاوینی» در «شرح العقیة»، «ابوالحسن الابری» در «مناقب الشافعی»، «ابن تیمیه» در کتاب فتاوایش، «سیوطی» در «الحاوی»، «ادریس عراقی» در تالیفی که در زمینه مهدی دارد، «شوگانی» در کتاب «التوضیح فی ثواتر ما جاء فی المنتظر...» «محمد جعفر کنانی» در «نظم التناثر»، «ابوالعباس بن عبدالمؤمن» در «الوهم المکنون...».

در پایان بحث می‌گوید:

(تنها) ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی‌اساس و مجعولی که می‌گوید: «لامهدی الا عیسی» مهدی جز عیسی نیست، مورد ایراد قرار دهد، ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند، بخصوص «ابن عبدالمؤمن» که در رد او کتاب ویژه‌ای نوشته که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است.

حافظان احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه‌السلام مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن متواتر می‌باشد.

بنابراین، اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است، و این جزء عقاید اهل

سنت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بی خیر یا بدعت گذار آن را انکار نمی کنند.»^(۱)

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی

محمد منتصر کنانی

فصل سوم

غیبت حضرت مهدی (عج)

غیبت حضرت مهدی (عج) واقعیتی است که از قبل توسط ائمه معصومین (ع) - از پیامبر اکرم (ص) گرفته تا دیگر امامان معصوم - خبر داده شده و به وقوع پیوسته است. غیبت آن حضرت از سال ۲۶۰ هجری قمری شروع شد و دو مرحله داشت، یکی غیبت صغری و دیگری غیبت کبری.

بر اساس روایات، علت غیبت حضرت صاحب الزمان (عج) یکی از اسرار الهی است. از این رو، ما موظف به تحقیق و جستجو درباره آن نیستیم؛ هر چند علت‌هایی به ذهن ما خطور می‌کند، لیکن آنها در محدوده عقل ماست و عقل بشر در این زمینه راه به جایی نمی‌برد.

در این راستا، حضرت مهدی (عج) خود در جواب اسحاق بن یعقوب - که توسط محمد بن عثمان، نایب دوم حضرت مهدی (عج) درباره علت غیبت آن حضرت سؤال کرده بود - چنین مرقوم فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّلْكُمْ تَسْؤُكُمْ...»^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما روشن شود شما را ناراحت می‌کند.

همانا مردم از وجود من در پس پرده غیبت بهره‌مند می‌شوند، چنان که از وجود خورشید در پس ابر استفاده می‌کنند. من امان برای اهل آسمانم. درهای سؤال را نسبت به چیزهایی که برای شما فایده ندارد ببندید و خود را در دانستن بیش از آنچه بدان کفایت شده‌اید، به زحمت نیندازید و برای تعجیل فرج، زیاد دعا کنید که همانا فرج شما در همان است. (۱)

غیبت صغری

غیبت صغرای امام زمان (عج) از زمان رحلت پدر بزرگوارش (۲۶۰ هجری قمری) شروع شد و تا سال (۳۲۹ هـ. ق) ادامه داشت. (۲) در این دوران گرچه توده مردم با حضرت ولی عصر (عج) ارتباط نداشته و نمی‌توانستند خدمت آن حضرت برسند، ولی رابطه آنها با ایشان بطور کامل نیز قطع نبود. در این هنگام، نواب خاص آن حضرت که چهار نفر بودند، خدمت آن وجود مبارک می‌رسیدند و احتیاجات و مشکلات مردم را بیان می‌کردند، تا آنها را برطرف نماید. این مدت ۶۹ سال طول کشید که آن را غیبت صغری می‌نامند. در غیبت صغری تماس مردم با حضرت مهدی (عج) آسانتر و سریعتر از غیبت کبری صورت می‌گرفت. این دوره از غیبت مقدمه‌ای بود تا جامعه اسلامی کم‌کم برای غیبت کبری که طولانی‌تر و مشکلتر بود، آماده شود.

۱ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۸ - کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲ - عده‌ای می‌گویند: غیبت صغری از زمان ولادت آن حضرت (سال ۲۵۵ هجری قمری) شروع شد.

نواب چهارگانه:

نواب خاص حضرت مهدی (عج) که در دوران غیبت صغری به عنوان رابط میان آن حضرت و شیعیان عمل می‌کردند، چهار نفر بودند. در اینجا شرح مختصری از زندگی و مقام آنان را بیان می‌کنیم.

۱- عثمان بن سعید

وی از اصحاب و یاران امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) بود و وکالت آن دو امام بزرگوار را نیز به عهده داشته، مورد اعتماد آنها بود.

احمد بن اسحاق گوید: به امام هادی عرض کردم:

با چه کسی معاشرت کنم، تا احکام دینم را از او یاد گیرم و سخنش را بپذیرم؟

آن حضرت فرمود:

عثمان بن سعید عمری مورد اعتماد من است. اگر چیزی برایت نقل کرد، درست است، حرفش را بپذیر و اطاعت کن. من به وی اعتماد دارم.^(۱)

از ابوعلی نقل شده است که نظیر همین سؤال از حضرت امام حسن عسکری (ع) پرسیده شد. ایشان در پاسخ فرمود: عثمان بن سعید و فرزندش محمد مورد اعتماد من هستند، هر چه برایت روایت کردند، از من است. سخن آنان را بپذیر و اطاعت کن، زیرا به آنان اعتماد دارم.^(۲)

عثمان بن سعید مورد توجه و احترام حضرت امام حسن عسکری (ع) و وکیل آن

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۸، بیروت.

۲- همان مدرک.

حضرت بود، بگونه‌ای که وقتی مردم برای پرداخت وجوهات و حقوق واجب دینی به آن حضرت مراجعه می‌کردند، ایشان عثمان بن سعید را احضار می‌کرد و به او می‌فرمود: اموال را تحویل بگیر. (۱)

علاوه بر این، او دارای فضایل، علوم، صفات نیک و کمالات ارزنده‌ای بود که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

شیخ طوسی (ره) می‌گوید: مردم از قم و اطراف آن اموالی نزد عثمان بن سعید آوردند. هنگامی که آورنده اموال خواست به وطن خود برگردد، عثمان بن سعید فرمود:

امانت دیگری نیز به تو سپرده شده، آن کجاست؟

او در پاسخ گفت: مولای من! چیزی نزد من باقی نمانده است.

عثمان بن سعید فرمود: برگرد، جستجو کن.

آن شخص پس از چند روز بررسی و جستجو برگشت و گفت:

من چیزی پیدا نکردم.

ایشان فرمود: دو قطعه پارچه سردانی (۲) که فلانی، فرزند فلانی، به تو سپرده بود که

به ما تحویل دهی چه شد؟

او گفت: به خدا قسم! سخن شما درست است، من فراموش کرده‌ام و الآن هم

نمی‌دانم کجاست. سپس برای پیدا کردن آن دوباره برگشت، اما هر چه جستجو کرد، آن

را نیافت، باز خدمت عثمان بن سعید رسید و ماجرا را بازگو کرد. عثمان فرمود:

برو پیش فلانی، پسر فلانی که پنبه فروش است و دو عدل پنبه به انبارش سپردی. آن

عدلی را که رویش چنین و چنان نوشته شده، باز کن، پارچه امانتی را در آن خواهی

۱ - همان مدرک، ص ۳۴۵.

۲ - جزیره‌ای است واقع در ایتالیا. (فرهنگ نفیسی «ناظم الاطباق»، ج ۳، ص ۱۸۷۹).

یافت. آن شخص طبق دستور عمل کرد و پارچه را پیدا نمود. سپس آن را خدمت ایشان آورد و گفت: هنگام حرکت وقتی بارم را بستم، متوجه شدم که آن پارچه را جا گذاشته‌ام، به همین خاطر برای آنکه بهتر نگهداری شود، آن را در یکی از دو عدل پنبه گذاشتم، ولی بعد جای آن را فراموش کردم.^(۱)

مرحوم صدوق (ره) می‌نویسد: مردی از اهالی عراق مالی متعلق به حضرت صاحب الامر (سهم امام) را نزد عثمان بن سعید آورد. ایشان آن مال را بازگرداند و فرمود: حق عموزادگان را که چهار صد درهم است از آن جدا کن. مرد عراقی تعجب کرده، به حساب اموال خود رسیدگی کرد و معلوم شد که بخشی از سهم عموزادگانش را که مزد آنها از مزرعه‌ای بوده، پرداخت نکرده است. وقتی که با دقت محاسبه کرد، دریافت که سهم آنان چهار صد درهم است. سپس آن مبلغ را از اموال خود جدا کرده، بقیه را نزد عثمان بن سعید آورد که مورد قبول قرار گرفت.^(۲)

عثمان بن سعید پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری (ع) مدت پنج سال (۲۶۰ هـ ق - ۲۶۵ هـ ق) نیابت خاصه حضرت مهدی (عج) را به عهده داشت. قبر عثمان بن سعید در بغداد (خیابان میدان) واقع شده است.

۲- محمد بن عثمان

پس از وفات عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان که یکی از معتمدین حضرت امام حسن عسکری (ع) بود و در زمان حیات پدرش نیز از وکلای آن حضرت محسوب می‌شد، به دستور حضرت مهدی (عج) و وصیت پدر به این مقام مفتخر شد.

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۷، بیروت.

۲- اثبات الهدایه، ج ۷، ص ۳۰۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۶، بیروت.

مرحوم صدوق گوید: پس از وفات عثمان بن سعید، توقیعی از جانب حضرت مهدی (عج) برای فرزندش محمد بن عثمان فرستاده شد، و ضمن تسلیت گفتن و دلداری دادن او به خاطر رحلت پدرش، وی را به مقام نیابت خاصه منصوب کرد. در قسمتی از آن نامه مبارک (توقیع) چنین آمده است:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ».

تسلیم امر الهی و راضی به قضای او هستم. پدرت سعادت‌مندانه زندگی کرد و با سربلندی، رحلت نمود، خدا او را رحمت کند و به اولیا و دوستانش ملحق سازد. او همواره نسبت به امور آنان کوشا و جدی بود و در انجام هر کاری که موجب نزدیکی او و آنها به خدا بود، تلاش می‌کرد. خداوند روح او را شاد گرداند و لغزشهای او را ببخشاید و پاداش و اجر تو را زیاد کند و در عزای وی صبر نیکو به تو عطا کند. ماهر دو مصیبت زده شدیم، جدایی و فراق وی هر دوی ما را به هراس انداخت. خدا او را در جایی که قرار داده است، خوشحال گرداند. از کمال سعادت او این بود که خداوند فرزندی مانند تو به وی ارزانی داشت، تا پس از او جانشین وی شوی و برایش طلب رحمت کنی. من نیز می‌گویم دل‌های پاک به مقام و منزلت تو و آنچه خدای عزوجل در تو قرار داده است، شاد و مسرور شده‌اند. خداوند تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و توفیق دهد و یار و حافظ و مددکار تو باشد. (۱)

در باره عظمت و کمالات محمد بن عثمان مطالب فراوانی ذکر شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

اسحاق بن یعقوب گوید: نامه‌ای که مشکلات دینی در آن مطرح شده بود، توسط محمد بن عثمان خدمت حضرت مهدی (عج) فرستادم. پاسخ نامه را به خط مبارک امام

دریافت کردم که در آن نوشته شده بود:

«محمد بن عثمان عمری، مورد و ثوق و اطمینان است.»^(۱)

محمد بن عثمان وکیل حضرت امام حسن عسکری (ع) در زمینه حفظ و نگهداری وجوهات و حقوق واجب مالی بود که توسط شیعیان به وی داده می شد. او این اموال را در مشک روغن، قرار می داد و به خدمت آن حضرت می فرستاد، تا کسی متوجه نشود،^(۲) چون اگر روشن می شد که وی وکیل حضرت صاحب الزمان (عج) است از فعالیت او جلوگیری می کردند و به شیعیان اذیت و آزار می رساندند.

جعفر بن احمد بن متیل گوید: محمد بن عثمان مرا احضار کرد و چند تکه پارچه همراه با کیسه ای که مقداری درهم در آن بود، به من داد و فرمود: به «واسط»^(۳) می روی و اموال را به اولین فردی که پس از پیاده شدن از مرکب، ملاقات کردی، تحویل می دهی. نام او محمد بن قطاة است. من با ناراحتی و اندوه عازم این مأموریت شدم و پس از رسیدن به «واسط» و پیاده شدن از مرکب به اولین کسی که برخورد کردم، از محمد بن قطاة پرسیدم. وی گفت: خودم هستم. من نیز خود را معرفی کردم، او مرا شناخت و با هم معانقه و احوالپرسی کردیم. پس از آن به او گفتم: محمد بن عثمان سلامت رساند و این امانت را برایت فرستاد.

محمد بن قطاة وقتی این سخن را شنید، شکر خدا را به جا آورد و گفت:

محمد بن عبدالله عامری وفات کرد. اکنون من برای تهیه کفن از منزل خارج شده بودم. وقتی امانت را باز کردیم. تمام آنچه که یک میت برای دفن لازم دارد، از کفن و کافور و غیره در آن یافتیم. کیسه پول نیز به اندازه مزد قبرکن و سایر مخارج دفن بود.

۱ - همان مدرک، ص ۳۵۱.

۲ - همان مدرک، ص ۳۴۴.

۳ - واسط محلی است بین کوفه و بصره که با هر یک از این دو شهر پنجاه فرسخ فاصله دارد.

پس از آن جنازه را با هم تشییع و دفن کردیم.^(۱)

محمد بن علی بن اسود قمی چنین نقل کرده است: محمد بن عثمان، قبری برای خود حفر کرده^(۲) و آن را با چند قطعه تخته آماده ساخته بود. از وی علت آن را جویا شدم، ایشان فرمود: به من امر شده که کارهایم را جمع و جور کنم. سپس دو ماه بعد از این واقعه، دار فانی را وداع گفتم.^(۳)

محمد بن عثمان در سال ۳۰۴ درگذشت. او در حدود چهل سال متصدی منصب نیابت خاصه بود. وی را در بغداد کنار قبر مادرش دفن کردند.

شیعیان در دوران نیابت خاصه، وجوهات شرعی خود را خدمت ایشان می‌بردند و مسائل و مشکلات خود را از وی سؤال می‌کردند. محمد بن عثمان نیز جواب مسائل و مشکلات آنان را از حضرت بقیة الله (عج) گرفته، به مردم می‌رساند.^(۴)

۳- حسین بن روح

پس از رحلت محمد بن عثمان، به فرمان حضرت ولی عصر (عج) حسین بن روح توسط محمد بن عثمان به عنوان سومین وکیل آن حضرت معرفی شد. چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد، گروهی از بزرگان شیعه جمع شدند و نزد وی رفته، سؤال کردند: اگر برای شما اتفاقی رخ دهد، چه کسی را به جانشینی خود انتخاب می‌کنی؟ ایشان فرمود: این حسین بن روح جانشین من و وکیل و مورد اطمینان حضرت صاحب الامر (عج) است، در کارها به وی رجوع کنید. من از طرف امام زمان

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۷.

۲- در روایت دیگری چنین آمده است: هر روز داخل قبرم می‌شوم و یک جزو قرآن می‌خوانم، سپس از قبر بیرون می‌آیم.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۲.

۴- همان مدرک.

(عج) مأموریت دارم که نیابت وی را اعلام کنم.^(۱)

جعفر بن احمد می گوید: من هنگام وفات محمد بن عثمان بالای سرش نشسته بودم و از وی سؤال می کردم. در آن موقع، حسین بن روح نیز پایین پای او نشسته بود. محمد بن عثمان رو به من کرد و فرمود: من مأمورم که حسین بن روح را وصی و جانشین خود قرار دهم. من با شنیدن این سخن از بالای سر ایشان بلند شدم و دست حسین بن روح را گرفتم و به جای خود نشاندم و خود پایین پای محمد بن عثمان نشستم.^(۲)

عده‌ای تصور می کردند که بعد از محمد بن عثمان منصب نیابت خاصه به جعفر بن احمد بن متیل می رسد، چون محمد بن عثمان با وی و پدرش روابط بسیار نزدیکی داشت، بطوری که در روزهای آخر عمر، غذائی خورد، مگر غذایی که در منزل جعفر یا پدرش تهیه شده بود.^(۳)

ناگفته نماند که بعد از انتخاب حسین بن روح به عنوان جانشین محمد بن عثمان، تمام بزرگان شیعه از جمله جعفر بن احمد در برابر دستوراتش تسلیم شدند و رهبری وی را پذیرفتند.

حسین بن روح شخصیت برجسته و والایی داشت و از فضایل و کرامت‌های فراوانی برخوردار بود که در کتابهای معتبر شیعه ثبت و ضبط است و مختصری از آن را برای شما خوانندگان عزیز می آوریم.

شخصی از ابو سهل نوبختی که از دوستان نزدیک محمد بن عثمان بود، چنین سؤال کرد: چطور شد که منصب نیابت به حسین بن روح واگذار شد و شما به این مقام منصوب نشدید؟ ابو سهل در پاسخ فرمود:

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵.

۲ - همان مدرک، ص ۳۵۴.

۳ - همان مدرک، ص ۳۵۵.

آنها (ائمه معصومین علیهم السلام) خود بهتر می‌دانند که چه کسی را به این مقام منصوب کنند. من با مخالفین و منکرین وجود امام عصر (عج) بحث و مناظره می‌کنم. اگر وکیل آن حضرت بودم و جای ایشان را می‌دانستم، ممکن بود در موقع بحث برای اثبات حرف خود و اثبات اینکه امام زمان (عج) در قید حیات است، مکان آن حضرت را نشان بدهم، ولی حسین بن روح چنین نیست. او آن قدر مقاوم و سرنگهدار است که اگر امام زیر لباسش پنهان باشد، و او را با قیچی تکه تکه کنند که جای امام را نشان دهد، هرگز دامنش را باز نمی‌کند تا امام دیده شود.^(۱)

محمد بن علی بن اسود قمی گوید: علی بن حسین بن بابویه، توسط من برای حسین بن روح، پیغام فرستاد تا وی از حضرت صاحب الامر (عج) درخواست کند که از خدا بخواهند تا به وی پسری عنایت کند. من درخواست او را به حسین بن روح گفتم. ایشان بعد از سه روز گفت:

امام عصر (عج) برایش دعا کرد؛ خداوند بزودی پسر پربرکتی که فایده‌اش به مردم می‌رسد، به وی عطا خواهد کرد.

خداوند در همان سال فرزندی به نام «محمد» نصیبش کرد و به دنبال آن نیز فرزندان دیگری به وی ارزانی داشت. محمد یکی از علمای بزرگ شیعه شد و به «شیخ صدوق» معروف گردید.

مرحوم صدوق می‌گوید: هر وقت محمد بن علی بن اسود قمی، مرا مشاهده می‌کرد که مرتب در درس محمد بن حسن بن احمد، حاضر می‌شوم و شوق زیادی به درس و حفظ مطالب علمی دارم، می‌گفت: تعجب ندارد که این قدر به تحصیل علم و دانش

علاقه داری، چرا که به برکت دعای امام زمان (عج) به دنیا آمده‌ای. (۱)

حسین بن علی بن محمد قمی چنین می‌گوید: در بغداد زنی از من پرسید: وکیل امام زمان (عج) کیست؟ عده‌ای از قمیها به او گفتند: وکیل آن حضرت، حسین بن روح است. وقتی من خدمت حسین بن روح رسیدم، آن زن را نزد ایشان مشاهده کردم. زن از حسین بن روح پرسید: نزد من چیست؟ ایشان فرمود: آنچه نزد توست به دجله بینداز، بعد بیا تا خبر آن را برایت بگویم. زن رفت و آنچه با خود آورده بود، به دجله انداخت. سپس نزد حسین بن روح باز گشت. ایشان به کنیز خود فرمود: برو و آن حقه (۲) را بیاور. کنیز حقه را آورد. حسین بن روح به زن گفت: این همان چیزی است که نزد تو بود و آن را به دجله انداختی، اکنون من بگویم چه چیزی در آن است یا تو می‌گویی؟ زن گفت: شما بفرمایید. حسین بن روح فرمود:

یک جفت خلخال طلا، یک حلقه بزرگ که گوهری روی آن نصب شده است، دو حلقه کوچک که روی هر کدام دانه گوهر نصب شده، دو انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق در این حقه است. سپس سر حقه را باز کرد: آنچه فرموده بود، بدون کم و کاست در حقه بود. آنها را به من نشان داد. زن هم نگاهی به من کرده، گفت: درست همان چیزهایی است که با خود آورده بودم. من و آن زن از مشاهده این صحنه، چنان شاد شدیم که نزدیک بود هوش از سر ما برود. (۳)

حسین بن روح، مدت ۲۱ سال (۳۰۵ - ۳۲۶ هجری قمری) نیابت خاصه حضرت صاحب الامر (عج) را عهده‌دار بود. او داناترین فرد عصر خود به حساب می‌آمد. وی در ماه شعبان سال ۳۲۶ هجری قمری وفات یافت و او را در بغداد دفن کردند.

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲ - حقه: ظرف کوچک چوبی بود که جواهرات و اشیای قیمتی را در آن قرار می‌دادند.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۴.

۴ - علی بن محمد سمري

بعد از وفات حسين بن روح، مقام نيابت خاصه به علي بن محمد سمری آخرين نايب خاص آن حضرت در دوران غيبت صغری واگذار شد. روايات بيانگر اين است که حسين بن روح، علي بن محمد سمري را به جانشيني خود انتخاب نمود تا کارهای او را انجام دهد.

هنگامي که وفات علي بن محمد سمری نزديک شد، شيعيان به خدمتش رسیده و از جانشين وی سؤال کردند. وی فرمود: مأمور نيستم که در اين باره کسی را معين کنم. (۱)
حسن بن احمد مکتب می گوید: علي بن محمد سمری چند روز پيش از وفات خود نامه ای را که از ناحیه حضرت حجت (عج) صادر شده بود، برای حاضران قرائت کرد. مضمون نامه چنین بود:

ای علي بن محمد سمری! خداوند پاداش برادران دینی ات را در مصیبت تو زیاد کند، چون تا شش روز دیگر اجلت خواهد رسید. کارهایت را جمع کن، ولی کسی را جانشین خود قرار مده، زیرا بعد از این غيبت کامل (کبری) فرا می رسد. من تا زمانی که خداوند اذن ندهد و زمانی طولانی نگذرد و دلها قساوت نگیرد و زمین از ظلم و جور پر نشود، ظهور نخواهم کرد. در بين شما کسانی پیدا می شوند که دعوی دیدن مرا می کنند، لیکن آگاه باشید که پيش از خروج سفیانی وصیحه آسمانی، هر کسی ادعا کند که مرا دیده، دروغگوست.

سپس ما نسخه ای از روی توقيع مبارک، نوشتیم و از نزد وی خارج شدیم. دوباره روز ششم خدمت ایشان رفتیم و او را در حال اختصار دیدیم. به وی گفته شد: جانشین شما کیست؟ ایشان فرمود: «لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْعَظَّةِ» برای خدا امری است که خود آن را می رساند.

این آخرین سخن وی بود و پس از آن به رحمت ایزدی پیوست.^(۱)
علی بن محمد سمري مدت سه سال (۳۲۶ - ۳۲۹ هجری قمری) نیابت خاصه حضرت مهدی (عج) را عهده دار بود.

علی بن محمد سمري نیز مانند سایر نواب خاص حضرت مهدی (عج) دارای کرامات و فضایلی بود. در این باره چنین نقل شده است:

در سال وفات علی بن بابویه قمی، عده‌ای از شیعیان در بغداد خدمت علی بن محمد سمري رسیدند. ایشان فرمود: خداوند در مصیبت وی (علی بن بابویه قمی) به شما پاداش دهد، الآن به رحمت خدا پیوست. روز، ماه و ساعتی که ایشان فرمود، توسط شیعیان یادداشت شد. بعد از حدود هیجده روز که خبر مرگ او به بغداد رسید، معلوم شد که علی بن بابویه در همان وقتی که علی بن محمد سمري فرموده بود، دار فانی را وداع گفته است.^(۲)

هر کدام از نواب چهارگانه بر اساس دستور حضرت صاحب الامر (عج) این مسؤلیت بزرگ را عهده دار می‌شدند. شیعیان نیز تا کراماتی که دلیل بر درستی ادعای آنها باشد، از آنان مشاهده نمی‌کردند، ادعای نیابت خاصه آنان را نمی‌پذیرفتند.^(۳)

۱ - همان مدرک، ص ۳۶۱.

۲ - همان مدرک.

۳ - همان مدرک، ص ۳۶۲.

خط توقیعات، اثبات کننده نیابت نواب چهارگانه

در دوران نیابت خاصه نواب چهارگانه، توقیعات و مکتوباتی که از طرف حضرت مهدی (عج) صادر می‌شد، دارای خط واحدی بود و خط توقیع با تغییر نیابت متفاوت نمی‌شد. خط مورد استفاده در توقیعات حضرت مهدی (عج)، همان خطی بود که پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری (ع) در توقیعات و نوشته‌های خود از آن استفاده می‌کرد، زیرا حضرت امام حسن عسکری (ع) نیز دارای نوعی غیبت بود و گاهی از نظر مردم پنهان می‌شد و دستورات شرعی را از طریق نامه و توقیع توسط وکلای خود به افراد مورد نظر می‌رساند. این خط در بین شیعیان معروف و شناخته شده بود. بر همین اساس، توقیعات و نامه‌های حضرت صاحب الامر (عج) به خط معروف و معمول پدر بزرگوارش نوشته می‌شد، تا نشانه‌ای باشد بر انتقال امامت از امام حسن عسکری (ع) به آن حضرت.

علاوه بر این، وحدت خط در دوران نواب چهارگانه و یکی بودن آن با خط امام حسن عسکری (ع) می‌توانست دلیل روشنی بر درستی ادعای نیابت خاصه از طرف نواب چهارگانه باشد.^(۱)

مدت غیبت صغری

مدت غیبت صغری ۶۹ سال و شش ماه و پانزده روز بود که حدود پنج سال دوران نیابت عثمان بن سعید، نایب اول، چهل سال دوران نیابت محمد بن عثمان نایب دوم، ۲۱ سال دوران نیابت حسین بن روح، نایب سوم و سه سال نیابت علی بن محمد سمري به درازا کشید.

ناگفته نماند که عده‌ای دوران غیبت صغری را ۷۴ سال ذکر کرده‌اند، چرا که آنان ابتدای غیبت صغری را زمان ولادت حضرت مهدی (عج) دانسته‌اند، یعنی پنج سال پیش از وفات حضرت امام حسن عسکری (ع)، در حالی که در این مدت گرچه حضرت مهدی (عج) از نظر مردم غایب بود، ولی چون امام حسن عسکری (ع) در قید حیات بود، امامت و رهبری شیعه و تعیین وکیل به عهده آن حضرت بود و بعد از وفات امام حسن عسکری (۲۶۰ هجری قمری) امامت به حضرت مهدی (عج) رسید.^(۱)

فلسفه غیبت صغری

چون غیبت امام و رهبر شیعیان، برای مدت طولانی (غیبت کبری) امری غیر مأنوس و غیر منتظره بود و باور کردنش برای مردم عادی دشوار می‌نمود، ائمه علیهم السلام، همواره در موارد مختلف، غیبت امام دوازدهم را خبر داده و درباره مشکلات و گرفتاریهای عصر غیبت و اجر و پاداش منتظرین ظهورش مطالبی را گوشزد می‌کردند. علاوه بر این، گاهی در عمل زمینه غیبت آن حضرت را فراهم می‌کردند. برای مثال، حضرت امام هادی (ع) با عده‌ای از اصحاب خاص خود معاشرت می‌کرد و فقط با آنها سخن می‌گفت؛ این اقدام آن حضرت اولین قدم در راه آماده شدن جامعه اسلامی برای غیبت رهبرش محسوب می‌شد. بعد از حضرت هادی (ع)، امام حسن عسکری (ع) قدم بعدی را برداشته و بیشتر اوقات از پشت پرده با مردم سخن می‌گفت.^(۱) آنها می‌خواستند با این عمل خود، مقدمه غیبت حضرت مهدی (عج) را فراهم کنند تا شیعیان با این موضوع مأنوس شده، بعد از تحقق غیبت آن را انکار نکنند.

بر همین اساس، بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری (ع) مدتی ارتباط بین مردم و امام دوازدهم به وسیله نواب خاص آن حضرت برقرار بود تا بدین وسیله مشکلات آنها بر طرف شود و سؤالات آنها پاسخ داده شود و آمادگی غیبت طولانی آن حضرت در اذهان مردم فراهم گردد، چرا که اگر بلافاصله بعد از رحلت امام یازدهم، غیبت طولانی فرزندان بزرگوارش حضرت مهدی (عج) شروع می‌شد، درک و تحمل آن که با مصیبتها و گرفتاریهایی همراه بود، برای مردم بسیار مشکل می‌نمود. از این رو، دوران غیبت صغری را زمینه ساز غیبت کبری شمرده‌اند.

غیبت کبری

غیبت کبری که از سال ۳۲۹ هجری قمری شروع شده، طولانی خواهد بود و تا زمان ظهور آن حضرت ادامه خواهد داشت. این دروه از غیبت به خاطر طولانی بودن، غیبت کبری نامیده شده است.

اسحاق بن عمار گوید: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود: حضرت قائم (عج) دو غیبت دارد، یکی طولانی (کبری) و دیگر کوتاه (صغری).^(۱)

روایات بسیاری در کتابهای معتبر شیعه و نیز منابع اهل سنت، ثبت و ضبط است که به دوران غیبت کبری اشاره کرده و خصوصیات آن، وضعیت مردم و احوال حکومتها را توصیف کرده است که به خاطر رعایت اختصار از بیان آنها صرفنظر می‌کنیم.

عده‌ای تصور می‌کردند که جامعه اسلامی در دوران غیبت کبری از وجود امام زمان (عج) بهره‌ای نمی‌برد، چرا که در ظاهر، دستش از دامن پر برکت او دور و چشمش از رخسار نورانی و دلربایش محروم است، لیکن خود آن حضرت در توقیعی که در جواب اسحاق بن یعقوب صادر کرده، فرمود: مردم در دوران غیبت کبری از وجود من بهره می‌برند، همان طور که از وجود خورشید در پس ابر بهره‌مندند. آری، حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت کبری از پشت پرده و بطور غیر ملموس و گاه ملموس، مسلمانان را هدایت و مشکلات آنان را بر طرف می‌کند و در مواقع اضطراری و پر خطر از طریق الهامات یا توسط مؤمنین و گاهی خود به کمک امت مسلمان می‌شتابد. این موضوع، امری است که بسیاری از شیعیان با پوست و گوشت خود لمس کرده و حتی به حضور آن حضرت شرفیاب شده‌اند.

نمونه‌های هدایت و فریاد رسی آن حضرت در زمان غیبت کبری بسیار زیاد و چشمگیر است. در بخش بعدی، شمه‌ای از آن را برای شما خوانندگان عزیز نقل خواهیم کرد.

سبب غیبت

در زمینه علت غیبت حضرت مهدی (عج) و اینکه چرا مردم از فیض حضورش محروم شده‌اند، دلایل گوناگونی ذکر شده است.

پیش از اشاره به علل غیبت، ذکر این مطلب ضروری است که علت واقعی غیبت آن حضرت بر بشر مجهول است و جز خدا و ائمه معصومین علیهم السلام کسی نسبت به آن آگاهی کامل ندارد، زیرا فهم و استعداد مردم بسیار محدود است و درک بعضی از مسائل برای آنان بسی مشکل است و چه بسا بیان مطلبی که مردم توان درک آن را ندارند، آثار و عواقب زیانباری در بر داشته باشد. این نکته به تجربه نیز ثابت شده و در روایات به آن اشاره شده است.

عبدالله فضل هاشمی از امام جعفر صادق (ع) چنین نقل می‌کند: از آن حضرت شنیدم که فرمود: همانا برای حضرت صاحب الامر (عج) غیبتی خواهد بود که ناچار از آن است، بطوری که اهل باطل در آن تردید کنند.

عرض کردم: چرا ایشان غیبت می‌کند؟ آن حضرت فرمود: اجازه ندارم آن را برایت، آشکار سازم.

گفتم: حکمت غیبت چیست؟

فرمود: همان حکمتی که در غیبت حجت‌های پیش از او وجود داشته، در غیبت آن جناب نیز وجود دارد. حکمتش آشکار نمی‌شود، مگر بعد از ظهور آن حضرت، چنان که

حکمت سوراخ کردن کشتی، کشتن آن بیچه و تعمیر دیوار توسط حضرت خضر برای موسی (ع) ظاهر نشد، مگر وقتی که خواستند از هم جدا شوند.

ای پسر فضل! غیبت امری از امور الهی، سری از اسرار خداوندی و غیبی از غیبهای خداست و چون دانستیم که خداوند حکیم است (همه کارهای او بر اساس حکمت و مصلحت و سعادت بشر است) تصدیق می‌کنم که تمام کارهای الهی از روی حکمت صادر می‌شود، گرچه علت آن (به صورت تفصیل) برای ما آشکار نباشد.^(۱)

دانشمندان اسلامی برای غیبت آن حضرت علت‌هایی ذکر کرده‌اند که برخی از آنها بصراحت در روایات آمده است. در اینجا به چهار علت اشاره می‌کنیم.^(۲)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱.

۲ - شاید منظور امام صادق (ع) که در روایت پیش فرمود: اجازه ندارم علت غیبت را بیان کنم، این باشد که علت واقعی غیبت را نمی‌توان بیان کرد و روایاتی که ناظر به سبب غیبت است، منظورشان برخی از علل غیبت باشد، نه علت واقعی آن.

امتحان:

غیبت آزمایشی است که خداوند حکیم بندگانش را با آن می‌آزماید. با غیبت آن حضرت کسانی که دارای ایمانی محکم و قوی نیستند، حقیقت و باطنشان آشکار می‌شود و بر عکس، افرادی که از ایمانی محکم و ریشه‌دار برخوردارند و به خاطر ایمان به غیبت، بر گرفتاریها و مشکلات صبر می‌کنند، و در جهت فراهم شدن زمینه ظهور آن حضرت، خالصانه تلاش می‌کنند و برای نابودی باطل و اقامه حق و عدل از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند، ارزششان معلوم می‌شود و به درجاتی که برای منتظرین واقعی آن حضرت در نظر گرفته شده، می‌رسند و تکامل می‌یابند.

جعفر جعفی می‌گوید: به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: فرج شما کی خواهد رسید؟ آن حضرت فرمود: هیات، هیات! فرج ما نخواهد رسید، مگر اینکه شما غربال شوید (امام باقر (ع) این جمله را سه مرتبه تکرار کرد) و افراد آلوده بروند (از دین حق برگردند) و افراد پاک و مخلص باقی بمانند.^(۱)

در روایت دیگری چنین آمده است: هنگامی که در این رابطه از حضرت امام جعفر صادق (ع) سؤال شد، آن حضرت فرمود: این امر (ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) واقع نمی‌شود، مگر زمانی که $\frac{2}{3}$ مردم از دین خارج شوند، سؤال کنندگان تعجب کرده، گفتند: وقتی $\frac{2}{3}$ از دین خارج شدند، چه کسی باقی می‌ماند. حضرت صادق (ع) فرمود: آیا شما دوست ندارید در زمره $\frac{1}{3}$ باقیمانده باشید.^(۲) (یعنی شما ناراحت نشوید چرا که دین و عقیده شما محفوظ می‌ماند).

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳.
۲ - همان مدرک.

بیعت نکردن با کسی:

در روایات متعددی علت غیبت حضرت ولی عصر (عج) و نیز مخفی بودن ولایت آن حضرت این گونه ذکر شده است: برای اینکه بیعت هیچ کدام از حاکمان ستمگر بر عهده آن حضرت نباشد، زیرا تمام ائمه علیهم السلام در شرایطی زندگی می کردند که در ظاهر بیعت حاکم ظالمی بر عهده آنها بود. در توقیعی که حضرت مهدی (عج) در پاسخ به سؤال اسحاق بن یعقوب صادر کردند و توسط محمد بن عثمان، نایب دوم ایشان انتشار یافت، آن حضرت فرمود: همانا بیعت ستمگران زمان در گردن تمام پدرانم (ائمه علیهم السلام) بوده است، ولی من هنگامی که ظهور می کنم، بیعت هیچ کدام از ستمگران زمان بر گردنم نخواهد بود.^(۱)

حفظ جان از گزند دشمنان:

بر اساس روایات بسیاری، با ظهور حضرت مهدی (عج) همه ستمگران نابود می‌شوند و حکومت آنان به وسیله آن وجود مقدس منقرض شده، بساط ظلم و بی‌عدالتی از صحنه زمین برچیده می‌شود، بدین خاطر، تمام حاکمان ستمگر مراقب بودند که به آن حضرت دست یابند و ایشان را به شهادت برسانند تا به تصور باطل خود جلوی اراده الهی را بگیرند. از این رو، آثار حمل در مادر حضرت ولی عصر (عج) مانند مادر حضرت موسی آشکار نبود، حتی خود نرجس خاتون نیز متوجه نبود که چنین گوهر گرانبهایی با خود دارد. هنگامی که حکیمه خاتون به وی گفت: امشب فرزندی به دنیا خواهی آورد، تعجب کرده، فرمود: من نشانه‌ای در خود نمی‌بینم! بدین جهت، لازم بود که آن حضرت از نظرها مخفی باشد تا این ذخیره الهی برای نجات بشریت و نابودی فساد و باطل و اجرای عدالت واقعی از گزند دشمنان و بدخواهان محفوظ بماند.

زراره از امام جعفر صادق (ع) چنین نقل می‌کند: آن حضرت فرمود: برای حضرت صاحب الزمان (عج) پیش از ظهورش غیبتی است. عرض کردم برای چه؟ ایشان فرمود: به خاطر ترس از کشته شدن.^(۱)

گفتنی است که هر چند برای خداوند متعال امکان دارد که آن حضرت در بین مردم باشد و به قدرت خاصه الهی، کسی نتواند به او صدمه‌ای برساند، ولی این کار برخلاف نظام آفرینش و اراده و اختیار است که خداوند به انسانها ارزانی کرده است، زیرا خدا انسانها را بگونه‌ای آفریده که از طریق اسباب و علل عادی، اعمال خود را انجام دهند و با اراده و اختیار، حقیقت و باطن خود را آشکار کنند و بر اساس آن پاداش یا کیفر ببینند.

بدون شک، ستمگران جاه طلب و خود خواه، تمام امکانات خود را برای ضربه زدن به حضرت مهدی (عج) فراهم می کردند و برای ریاست چند روزه دنیا به هر جنایتی دست می زدند، همان طور که نسبت به امام حسین و اصحابش چنین کردند. همچنین روشن است که آن حضرت مانند اجداد پاک و بزرگوارش از کشته شدن در راه خدا ترسی ندارد، اما اراده الهی به این تعلق گرفته است که آن حضرت که آخرین حجت الهی است، به منظور تأمین سعادت بشر از گزند دشمنان محفوظ بماند، تا بتواند رسالت تاریخی خود را در زمانی که جهان آماده پذیرش آن بوده و خواست خدا به آن تعلق گرفته باشد، به انجام برساند.

خواجه نصیر الدین طوسی، حکیم و دانشمند بزرگ اسلامی در این زمینه می نویسد: علت غیبت امام دوازدهم از جانب خدای سبحان و حضرت مهدی (عج) نیست، بلکه از جانب انسانهایی است که مکلفند (یعنی به حد تکلیف شرعی رسیده و وظیفه دارند از امام زمان (عج) اطاعت کرده، در اجرای اوامرش کوتاهی نکنند و او را از گزند دشمنان حفظ نمایند، ولی به این وظیفه خود عمل نمی کنند و در نتیجه دشمنان قصد جان آن حضرت را خواهند کرد.) و آن علت که از ناحیه مردم است، اینکه ترس از کشته شدن آن حضرت توسط دشمنان و اطاعت نکردن مردم از دستورات آن امام وجود دارد و هر وقت این سبب از بین رفت، یعنی مردم مطیع ایشان شدند و دستوراتش را پیروی کردند، ظهور آن حضرت واجب می شود.^(۱)

آمادگی جهانی:

حضرت مهدی (عج) پس از ظهور، بر تمام جهان حکومت می‌کند و هدایت و دادگری‌اش جهان شمول بوده، امور جامعه اسلامی را بر مبنای حقایق و واقعیات بنا می‌کند و همان طور که از روایات بر می‌آید، آن حضرت در اجرای احکام الهی و امر به معروف و نهی از منکر هیچ گونه تخفیف و چشم پوشی اعمال نمی‌کند. از این رو، لازم است ترقی و پیشرفت علوم، عالمگیر و گسترده شود و مردم از جهت فکری و علمی تکامل یابند، تا هنگام ظهور آن حضرت، آمادگی پذیرش دعوت جهانی ایشان و اجرای آن برنامه مخصوص که تا آن زمان بی سابقه بوده است، بطور کامل فراهم باشد.

روشن است که چنین پیشرفت و تکاملی نیاز به زمانی طولانی دارد، بطوری که ارتباط و نزدیکی ملتها با یکدیگر بیشتر شود و آگاهی آنها نسبت به مشکلات و پیشرفتهای سایر ملتها به حد مطلوبی برسد. این آگاهی و رشد فکری مردم به انضمام ظلم و فساد که در آخر الزمان، دنیا را فرا می‌گیرد، باعث خواهد شد که انسانها در انتظار فردی باشند که به دور از قومگرایی و نژاد پرستی و سایر امتیازات موهوم، سعادت و آسایش، تکامل و مساوات را برای همه به ارمغان آورد، و جامعه‌های مختلف را از قید اسارت و بردگی یکدیگر برهاند.

توجه و آگاهی نسبت به مشکلات کنونی جهان اعم از استعمار مدرن کشورهای فقیر و جهان سوم توسط کشورهای مستکبر، وقوع جنگ در مناطق مختلف جهان نظیر فلسطین، لبنان، بوسنی و هرزگوین و آذربایجان...، فقر و گرسنگی در کشورهای آفریقایی، فساد و فحشاء در کشورهای غربی، استبداد و بی عدالتی و تبعیض در بسیاری از کشورها، غارت ثروتها و منابع حیاتی مسلمانان توسط کشورهای قدرتمند، سلب آزادی

ملتها به نام حقوق بشر و الفاظ عوام فریبانه دیگر، حضور باج طلبانه و قلدرمآبانه قدرتهای مستکبر در آبهای بین‌المللی، سرکوب نهضتهای مردمی و قتل و شکنجه آنها در زندانهای وحشتناک، پایمال شدن ارزشهای انسانی توسط کشورهای قوی به نام حق و تو و تزییع حقوق کشورهای کوچک به شکل قانونی و رسمی، ساخت اسلحه‌های خطرناک و ابزارهای کشتار جمعی توسط کشورهای بزرگ و تبدیل کره زمین به انبار باروت و امکان انفجار هر لحظه آن و آگاهی نسبت به هزار و یک مشکل دیگر و مشکلاتی که در آینده، گریبانگیر جامعه بشری خواهد شد و بیان آن در این کتاب نمی‌گنجد، همگی این زمینه را در انسانهای حق طلب و آزادیخواه فراهم می‌کند تا در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) به دعوت جهانی آن حضرت جواب مثبت دهند و امام زمان خود را در راه برپایی حکومت جهانی اسلام و اقامه عدل و نابودی کامل باطل در سراسر گیتی، یاری رسانند و بشریت را نجات دهند.

فایده امام غایب

حضور امام معصوم در بین مردم، باعث می‌شود که مشکلات مذهبی، اجتماعی و سیاسی آنها تا حد زیادی بر طرف شود. علاوه بر این، فیض زیارت امام برای انسانهای مشتاق، آثار تربیتی، اخلاقی مهمی در بر دارد، زیرا امام با حضورش می‌تواند جامعه را بخوبی رهبری نماید و موانع سعادت را بر طرف کند و در برابر دشمنان حق همچون سدی محکم و استوار، بایستد و با هدایت و رهبری صحیح خود گمراهان و بی‌خبران را نجات داده و به مؤمنین عزت بخشد و ستمگران را خوار و رسوا کند. با این حال، امام غایب نیز برای مردم و جامعه، فواید و برکات زیادی، به همراه دارد، از جمله:

واسطه فیض:

چون امام معصوم، فرد کامل انسانیت است، اگر در روی زمین نباشد، خداوند شناخته نمی‌شود و رابطه بین عالم ماده و معنا قطع می‌شود، چرا که اشراقات و برکات عالم غیب ابتدا باید بر قلب پاک امام بتابد و سپس به وسیله او به دل انسانهای مستعد برسد. روشن است که این آثار و فواید از وجود امام سرچشمه می‌گیرد، چه حاضر باشد و چه غایب، گرچه حضورش سبب می‌شود که این برکات در سطح بسیار بالاتر و عالیتری به انسانها برسد. آری، امام واسطه فیض است، برکات الهی به وسیله آن حضرت بر مردم نازل می‌شود و عذاب الهی به خاطر وجود مبارک او از مردم برداشته می‌شود. حضرت صاحب الامر (عج)، خود در پاسخ اسحاق بن یعقوب که به وسیله محمد بن عثمان نایب دوم آن حضرت به دست ما رسیده است، به این موضوع اشاره کرده، می‌فرماید:

«وَإِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ»^(۱)

همانا من سبب آرامش و امنیت ساکنین زمین هستم، چنان که ستارگان سبب امنیت اهل آسمانند.

همچنین در قسمت دیگر این توفیق مبارک می فرماید:

«أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ لِي فِي غَيْبِي، فَكَأِ الْإِنْتِفَاعِ بِالسَّمْسِ إِذَا غَيْبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّخَابُ»^(۲)

همان طور که از خورشید در وقتی که توسط ابرها پنهان شده، سود برده می شود، از من نیز در حال غیبت به همان صورت، بهره می برند.

جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم (ص) چنین سؤال کرد: آیا شیعیان در زمان غیبت از وجود حضرت قائم (عج) بهره می برند؟ رسول خدا (ص) در پاسخ فرمود: بلی، قسم به آن کسی که مرا به پیامبری برگزید، همانا آنها از وی بهره می برند و از نور ولایت او کسب فیض می کنند، همان طور که مردم از خورشید پنهان شده در پس ابر، بهره می برند.^(۳)

در روایات بسیاری وجود مقدس حضرت صاحب الامر (عج) در زمان غیبت و بهره گیری از وی به خورشید در پشت ابر تشبیه شده است، زیرا خورشید به خاطر اینکه مرکز منظومه شمسی است، جاذبه اش زمین را از خطر سقوط حفظ می کند، فصلهای چهارگانه و شب و روز را به وسیله گردش زمین به دور خود، به وجود می آورد، حرارتش سبب حیات و زندگی انسان و حیوان و گیاه می شود، باعث پیدایش بادهای ثمر بخش می شود که به واسطه آن عمل لقاح صورت می گیرد و به طبیعت، زیبایی می بخشد و دهها

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

۲ - همان مدرک.

۳ - همان مدرک، ص ۹۳.

فایده دیگر که در کتابهای مخصوص به این رشته ثبت است و بیان آن از حوصله این کتاب خارج است. اینها همه از برکت وجود خورشید است. روشن است که این برکات و آثار شگفت انگیز آن مخصوص زمانی نیست که نور خورشید بطور مستقیم می‌تابد، گرچه بعضی از آثار خورشید نظیر روشنایی و گرمی بیشتر، کشتن انواع میکروبها و سالم سازی محیط، مخصوص تابش نور مستقیم آن است، لیکن بیشتر این آثار مربوط به وجود خورشید است، چه آشکار باشد و چه در پشت ابر پنهان. وجود مقدس حضرت بقیه الله (عج) نیز که قلب عالم و هدایت کننده آن می‌باشد، چنین است، یعنی بین حضور و غیبتش تفاوت چندانی نیست، چون در هر حال، وجود او خیر و برکت و واسطه فیض و حجت خداست و هرگز زمین از وجود حجت خدا - چه ظاهر باشد و چه پنهان - خالی نیست، چرا که اگر او نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد. به دیگر سخن، استمرار و بقای زمین و آسمان بستگی به وجود آن حضرت دارد؛ اوست که مرکز و محور عالم است، همان طور که خورشید مرکز منظومه شمسی است.

امام جعفر صادق (ع) به نقل از اجداد بزرگوارش فرمود:

«وَبِنَا يُمَسِّكُ السَّمَاءَ، أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَتَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَتَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَلَوْلَا مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا ثُمَّ قَالَ وَلَمْ تَخُلْ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، إِنَّمَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ وَغَائِبٌ مَسْتُورٌ، وَلَا تَخْلُؤُ الْأَرْضُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ وَ لَوْلَا لَمْ يَعْبُدَ اللَّهُ»^(۱)

به خاطر وجود ماست که آسمان به روی زمین فرود نمی‌آید، مگر زمانی که خدا بخواهد. باران رحمت حق به واسطه ما می‌بارد و زمین برکات خود را بیرون می‌دهد. اگر ما روی زمین نباشیم،

زمین اهلش را فرو می برد. سپس فرمود: از زمانی که خداوند آدم را آفرید، تا کنون هیچ گاه زمین از حجت خدا خالی نبوده است، گاهی آشکار و مشهود و زمانی پنهان و مستور، بوده است و تا قیامت نیز چنین خواهد بود (زمین از حجت خدا خالی نمی شود) اگر چنین نباشد، خدا پرستش نمی شود.

نوید آینده‌ای درخشان:

اعتقاد به وجود امام غایب معصوم که در آینده برای نجات انسانیت ظهور می کند، التیام بخش و موجب امید به آینده‌ای درخشان است. این امید سبب تلاش و کوشش بیشتر انسانها در راه اصلاح امور و مبارزه با ظلم و فساد خواهد بود.

روشن است که اگر روح یأس و ناامیدی بر جامعه‌ای حاکم شود، آن جامعه هرگز روی سعادت و خوشبختی را نخواهد دید. انسانهایی که نسبت به آینده، ناامید و دلسرد باشند، خانه دلشان از نور امید و نشاط و شادابی، بی بهره است و در برابر مشکلات و گرفتاریهایی که بناچار برای هر انسانی پیش می آید، توان خود را از دست می دهند. آنها که امید ندارد، نه تنها جرأت انجام کارهای مهم و سرنوشت ساز را ندارند، بلکه در زندگی روزمره خود نیز نا موفق و افسرده خواهند بود، کوچکترین جاذبه‌ای آنان را متزلزل و مضطرب می کند و دست به هیچ اقدام و اصلاحی نمی زنند و مانند افراد بی تفاوت، نظاره گر ظلم و فساد و درد و رنج مردم خواهند بود.

انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) مرهم دل‌های افسرده و پناهگاه انسانهای پر تلاش و دردمند است. نوید مسرت بخش حکومت جهانی اسلام و پایان ظلم و بی بند و باری و درد و رنج، دل‌های لرزان را آرامش می بخشد و عقاید حقه آنان را حفظ کرده، در عقیده و دین، پایدارشان می کند. امید به پیروزی حق بر باطل، مصلحان را به فعالیت و مبارزه بی امان با طاغوت‌های زمان وادار کرده، آنها را نسبت به ادامه راهشان، مقاوم و استوار

می‌گرداند. در این دنیای آشفته و پر هرج و مرج که ظلم، بی‌عدالتی، امتیازهای ناروا، اجحاف و فساد بر آن حکومت می‌کند، قدرتهای بزرگ و استکباری، مجال حق طلبی و حق‌گویی را از محرومین گرفته‌اند.

انتظار فرج، معتقدین به ظهور حضرتش را به کار و کوشش پیگیر در راه تهذیب اخلاق خود و اصلاح جامعه و فعالیت چشمگیر جهت فراهم شدن مقدمات ظهور آن حضرت وادار می‌کند. آنان که انتظار فرج را از بهترین عبادات می‌دانند، به تلاش مضاعف در راه تربیت و اصلاح انسانهای مخلص، برای زمینه سازی ظهور آن یگانه منجی عالم بشریت دست می‌زنند و دیگران را نیز به این راه و آرمان می‌خوانند.

همان‌طور که وجود پیامبر اکرم (ص) باعث دلگرمی و قوت قلب مجاهدان راه خدا بود، اعتقاد به وجود امام زنده نیز موجب قوت قلب و استحکام روح منتظرین ظهور آن حضرت است. آنها همواره از او کمک می‌گیرند و به این دل خوش دارند که روزی حضرتش ظهور خواهد کرد و مظلومان را نجات می‌دهد.

امید نهایی درماندگان:

حضرت مهدی (عج) که تنها پشتیبان محرومان و بیچارگان و درماندگان است، در زمان غیبت کبری به فریاد آنان می‌رسد، مشکل آنها را حل می‌کند، حاجت آنها را بر آورده می‌سازد، بیماریهایشان را به اذن و اراده حق شفا می‌دهد و گرفتاریهای آنان را بر طرف می‌کند. کم نیستند کسانی که مشکل آنها از برکت وجود حضرت مهدی (عج) حل شده است، چه افرادی که سعادت شرف حضور یافتن به خدمت آن حضرت را پیدا کرده‌اند و چه کسانی که از راه توسل به ساحت مقدس ایشان به آرزوی خود رسیده‌اند. برخی از روایات بیانگر این مطلب است که آن حضرت در موسم حج حاضر می‌شود و حج به جا می‌آورد و اجداد گرامی‌اش را زیارت می‌کند و در مجالس مردم حاضر می‌شود و از بیچارگان فریاد رسی می‌کند و حتی به عیادت بیماران می‌رود. داستان تشرف علی بن مهزیار به خدمت آن حضرت در موسم حج و دهها داستان دیگر، شاهد زنده‌ای است بر این مطلب.

دفاع از اسلام:

حضرت مهدی (عج) که حافظ و نگهدارنده دین خدا و وارث انبیا و بقیه الله است، در دوران غیبت و در مواقع حساس و ضروری برای حل مشکلات دینی مردم و جلوگیری از نابودی اسلام و حمایت از پاسداران مرزهای عقیدتی و فکری و مبارزه با نقشه‌هایی که برای ضربه زدن به دین کشیده می‌شود، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، وارد عمل می‌شود. در زمان غیبت، علما و دانشمندان زیادی خدمت آن حضرت رسیدند، و از مشکلات فکری و مذهبی خود سؤال کرده، پاسخ لازم را دریافت کرده‌اند.

با عنایتها و توجهات حضرت بقیه الله (عج)، گروهی از عاشقان آن حضرت خود را برای دفاع از دین آماده می‌سازند و در این مسیر تا سر حد شهادت پیش می‌روند. ایشان با آن حضرت در ارتباطند و از این طریق بتدریج ساخته می‌شوند و آمادگی لازم را جهت دفاع از اسلام چه در زمان غیبت و چه در زمان ظهور، به دست می‌آورند.

حضرت علی (ع) در ضمن خطبه‌ای به این موضوع اشاره کرده، می‌فرماید:

«ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَدَ الْقَيْنِ النَّضْلَ. تُجَلَى بِالنَّزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَيُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَيُعْبَقُونَ كَأَسِّ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الضُّبُوحِ»^(۱)

به برکت آن امام گروهی از مردم برای دفاع از دین و درهم کوبیدن فتنه‌ها، آمده می‌شوند، چنان که شمشیر و تیر به دست آهنگر، تیز می‌گردد. چشم آنها به واسطه قرآن روشن است، تفسیر و معانی قرآن در گوششان گفته می‌شود و شب و روز از جام حکمت و علوم الهی سیراب می‌شوند.

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۲۸. ابن ابی الحدید نیز این خطبه را مربوط به حضرت مهدی (عج) دانسته است. خطبه ۱۵۰

راز طول عمر حضرت مهدی (عج)

یکی از مسائل مهمی که در رابطه با حضرت بقیة اللہ (عج) مطرح است و سبب ایراد و اشکالهای بسیاری شده، موضوع طول عمر آن حضرت است. سؤال این است که آیا می شود یک انسان بیش از هزار سال یا هزاران سال عمر کند، در حالی که عمرهای معمولی خیلی کمتر از اینهاست و بندرت کسانی پیدا می شوند که ۱۲۰ سال عمر داشته باشند؟

در زمینه پاسخ به این اشکال لازم است نکات زیر را در نظر داشته باشیم:

۱- گرچه عمر زیاد امری است بر خلاف جریان عادی و متعارف، ولی محال و غیر ممکن نیست. بنابراین، هیچ اشکالی ندارد که فردی به خواست و قدرت بی پایان الهی، هزاران سال عمر کند، همان طور که اصحاب کهف به قدرت و مشیت پروردگار، مدت ۳۰۹ سال در غار به حال خواب زنده ماندند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَمِائَةَ سَنِينَ وَآزْدَادُ وَتِسْعًا»^(۱)

و آنها در غار کهف سیصد سال به اضافه نه سال درنگ کردند.

روشن است، همان طور که انسان در حال بیداری احتیاج به غذا و هوا دارد، در حال خواب نیز چون بدن به فعالیت خود ادامه می دهد، سلولهای آن نیاز به غذا و هوا دارند تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند وگرنه بر طبق معمول در ظرف چند روز می میرند، در حالی که اصحاب کهف به قدرت الهی بیش از سیصد سال بدون غذا و در حال خواب به حیات خود ادامه دادند. نمونه دیگر این گونه وقایع، ماجرای حضرت ابراهیم (ع) است.

بعد از آنکه حضرت ابراهیم (ع) را در آتش انداختند، خداوند حکیم با قدرت بی‌پایانش بر خلاف جریان عادی آتش را بر وی سرد کرد تا به او صدمه نزنند. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ»^(۱)

ای آتش بر ابراهیم سرد باش و او را سالم نگهدار.

همچنین سخن گفتن حضرت عیسی (ع) در گهواره و در حال طفولیت، امری بر خلاف جریان معمولی و متعارف بود، اما چون اراده و خواست خدا به آن تعلق گرفته بود، واقع شد. هنگامی که با حالت تعجب به حضرت مریم گفتند: این فرزند را از کجا آورده‌ای؟ وی با اشاره به نوزاد خود گفت: از خود کودک سؤال کنید. آنها با شگفتی گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، صحبت کنیم؟ در این وقت، کودک به سخن آمد و گفت: من بنده خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

«قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا؟ قَالَ: اِنِّى عَبْدُ اللّٰهِ اَتَانِى الْكِتَابُ وَ

جَعَلَنى نَبِيًّا»^(۲)

۲- زندگی طولانی در میان موجودات مختلف، فراوان دیده می‌شود. بطور معمول در میان انواع گوناگون موجودات زنده همواره افراد استثنایی وجود داشته و دارند که با ضوابط موجود در طبیعت و علوم تجربی، مطابقت ندارند؛ همان گونه که در میان انسانها افراد بسیار استثنایی دیده می‌شوند که از حواس و ادراکات بسیار شگفت‌انگیزی برخوردارند. در اینجا به عنوان نمونه به تعدادی از موجودات که از عمر طولانی و برخلاف متعارف بهره‌مند بوده‌اند، اشاره می‌شود.

۱- انبیاء، آیه ۶۹.

۲- مریم، آیه ۲۹-۳۰.

درختان کهنسالی در برخی از نقاط جهان یافت می‌شوند که عمر آنها از پنج هزار سال تجاوز می‌کند، بطوری که می‌توان حدس زد که در زمان فرعون که ساختن «اهرام ثلاثه» مصر شروع شد، این درختان شاداب و جوان بوده‌اند و به هنگام تولد حضرت عیسی (ع) ضخامت پوستشان به یک پا می‌رسیده است.

در کالیفرنیا، درختی را مشاهده کرده‌اند که طول قامتش حدود صد متر و قطرش در طرف پایین حدود ده متر است. عمر این درخت را به شش هزار سال تخمین زده‌اند.

در جزایر کاناری، درختی هست از نوع «عندم» (خون سیاوش) که توبخه دانشمندان را به خود جلب کرده است. می‌گویند: این درخت از زمان کشف جزیره تاکنون (حدود پانصد سال پیش) هیچ گونه تغییری از جهت رشد نداشته است. بدین خاطر، بعضی حدس زده‌اند که این درخت پیش از خلقت حضرت آدم وجود داشته است.

در حفاریهایی که در مصر باستان صورت گرفته، در مقبره فرعون مصر واقع در محل «توت اخ منون» گندمهایی را یافتند که در بعضی از نقاط کاشته شده بود و سبز و بارور شده، به ثمر رسیده بود. این موضوع اثبات می‌کند که نطفه حیات گندم، حدود سه یا چهار هزار سال زنده مانده است.

ویروسها که از قدیمی‌ترین موجودات زنده بوده و عامل بسیاری از بیماریهای نباتی، حیوانی و انسانی (مانند: زکام، سرخچه، آبله...) می‌باشد، از عمرهای بسیار طولانی برخوردارند.

در کاوشهای باستان‌شناسی، متخصصین مربوط توانسته‌اند، ویروسهایی را که مربوط به اعصار ما قبل تاریخ (شاید بیش از صد هزار سال قبل) است کشف کنند، و در محیطهای مخصوص کشت کنند؛ یعنی این موجودات پس از گذشت بیش از صد هزار سال هنوز آثار زندگی را از دست نداده‌اند، هر چند در این مدت به حالت خفته و نهفته

می زیسته‌اند و در ظاهر با موجودات مرده فرقی نداشته‌اند.

یکی از راههایی که به وسیله آن می‌توان عمر یک موجود زنده را طولانی کرد و قابلیت زنده ماندن او را حفظ نمود، «هیبرناسیون» است که به نام زمستان خوابی موسوم شده است. وقتی حیوان را در این حال قرار دهند، نیازش به غذا و آب از بین رفته، سوخت و ساز بدنش سی تا صد برابر کاهش می‌یابد و حرارت بدن او همسطح حرارت محیط می‌رسد و ممکن است تا چند درجه بالای نقطه انجماد برسد، ولی تنفس کند. به عنوان نمونه سنجاب زمینی را مورد آزمایش قرار داده‌اند که ضربان قلب او بطور چشمگیری کند می‌شود (۷ تا ۱۰ مرتبه در دقیقه برای سنجاب زمینی که بطور معمول سیصد مرتبه در دقیقه باید بزند). در این حال، فلکسهای مختلف عصبی متوقف می‌شود و موجهای الکتریکی مغز در زیر حرارت ۵۲-۶۶ درجه فارنهایت مشهود نیست.

مطالعه زمستان خوابی از این جهت قابل توجه است که شاید بدان وسیله راز طول عمر کشف شود و انسان را به طول عمر معتقد کند.

۳- دانشمندان می‌گویند: هر یک از اعضای رئیسه بدن حیوان، استعداد دارد که مدت بسیار زیادی زنده بماند. در این رابطه یکی از جراحان به نام «دکتر الکسیس کارل» موفق شد که جزء بریده شده از بدن جوجه‌ای را پیش از هشت سال زنده نگه دارد و در این مدت به رشد خود ادامه دهد. درباره اجزای بریده شده بدن انسان نیز آزمایش انجام و معلوم شده است که تا زمانی که غذای لازم و سایر نیازها به آن اجزا برسند، اجزا به حیات و رشد خود ادامه می‌دهند.

بعضی از دانشمندان موفق شده‌اند که عمر حشره میوه را به نهمصد برابر عمر طبیعی افراد آن نوع برسانند. این موفقیت دانشمندان به خاطر آن بود که توانستند این حیوان را از سموم و دشمنان حفظ کرده، محیط مناسبی برایش فراهم سازند.

۴- عده‌ای از دانشمندان معتقدند که پیری انسان یک بیماری است که باید مانند سایر بیماریها مورد مداوا قرار گیرد. آنها بر این باورند که زندگی انسان می‌تواند بمراتب بیشتر و طولانی‌تر باشد.

در واقع، زندگی انسان در نیمه‌راه گم شده و لازم است تمام نیروها به کار گرفته شود تا بشر امکان یابد که بدون فرتوتی و پیری زود رس، به پیری طبیعی خود برسد. «مچنیکوف روسی» دلیل پیری و مرگ زود رس را مسمومیت یاخته‌ها و بافته‌های بدن از سموم ترشح شده توسط باکتریهای روده ذکر کرده است.

۵- در طول تاریخ، بعضی از انسانها دارای عمرهای طولانی بوده‌اند، از جمله حضرت آدم ۹۳۰ سال عمر کرد و شیث ۹۱۲ سال، عاد ۱۲۰۰ سال، کیومرث هزار سال و حضرت نوح طبق بعضی از تواریخ ۲۵۰۰^(۱) سال عمر کرد. در عصر حاضر نیز کسانی هستند که از عمر طولانی برخوردارند. به عنوان مثال، یک دهقان مجارستانی ۱۸۵ سال زندگی کرد. فرد دیگری به نام «جان راول» هنگام مرگ ۱۷۰ سال داشت. همسر وی در آن هنگام ۱۴۶ ساله بود. آنها ۱۳۰ سال با هم زندگی کردند. یکی از اهالی آلبانی به نام «خوده» ۱۷۰ سال عمر کرد. وی هنگام مرگ بیش از دویست فرزند و نوه و نتیجه و نبیره داشت. در آمریکای جنوبی، فردی در حال ۲۰۷ سالگی وفات کرد.

از آنچه تاکنون گفتیم، می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱- عمر انسان حد و مرز معینی ندارد، بگونه‌ای که تجاوز از آن غیر ممکن باشد و هیچ یک از دانشمندان تا به حال نگفته که فلان مقدار سال، آخرین درجه‌ای است که انسان می‌تواند عمر کند و هنگامی که بدان حد رسید، مرگ او حتمی است.

۲- در بین موجودات زنده مانند نباتات، حیوانات و انسانها افرادی دیده شده که از

۱- به فرموده قرآن، حضرت نوح ۹۵۰ سال در میان قوم خود تبلیغ کرد.

سایرین امتیاز داشته و از عمرهای طولانی تر برخوردار بوده‌اند. وجود این گونه افراد استثنایی دلالت می‌کند که برای عمر افراد آن نوع، حد و مرزی که تخلف ناپذیر باشد، وجود ندارد.

۳- پیری یک عارضه غیر قابل جلوگیری نیست، بلکه یک نوع بیماری قابل درمان می‌باشد و ممکن است در آینده عوامل پیری کشف شود و راه درمان آن در اختیار بشر قرار گیرد. گروهی از دانشمندان در صدد یافتن اکسیر جوانی هستند و با تلاش و آزمایشهای زیاد، این موضوع را پیگیری می‌کنند، بطوری که می‌توان پیش بینی کرد که بشر در آینده نزدیک بر علل و عوامل پیری و فرسودگی غلبه خواهد کرد. در آن صورت بشر می‌تواند تا مدت بسیار طولانی، جوانی و شادابی خود را حفظ کند.

با توجه به مطالب یاد شده، می‌توان ادعا کرد که اگر کسی از حیث ترکیبات جسمانی در کمال اعتدال باشد، اعضای رئیسه بدنش مانند، قلب، اعصاب، کلیه، و ... سالم و نیرومند باشند، دستورات بهداشتی را بداند و مراعات کند، خواص و آثار خوراکیها را خوب بداند، و از آنها استفاده کند و از زیان آنها امتناع ورزد، از راههای پیشگیری امراض، بخصوص پیری زود رس آگاه باشد، نیازهای ضروری بدن از قبیل ویتامینها و مواد آلی را تأمین کند، از پدر و مادر و اجداد خود مرضی به ارث نبرده باشد، از اخلاق زشت و اضطراب روحی که سبب فرسودگی اعصاب و مغز و بسیاری از امراض است، پاک باشد، و علاوه بر تمام اینها روحی قوی و در حد اعلا کمال انسانی، مدبر و گرداننده جسم او باشد، چنین فرد ممتازی، استعداد دارد که چندین برابر نوع طبیعی خود، بلکه هزاران سال زندگی کند، بخصوص در جایی که وجود چنین شخصی برای اصلاح عالم ضروری و لازم باشد؛ زیرا خدای متعال که قادر مطلق است، می‌تواند دستگاه آفرینش و سلسله علت و معلولهای جهان را طوری تنظیم کند که چنین فرد کاملی را

تحويل دهد تا ذخيره‌اي باشد براي اصلاح جهان و ريشه کن ساختن ظلم و فساد از روي زمين.

بنابراين، عمر طولاني و غير متعارف حضرت مهدي (عج) يك مشكل حل نشدني نيست، چون از يكسو علم و دانش، عمر طولاني را با حفظ نيروي جواني و شادابي، يك امر ممكن مي داند و از سوي ديگر با توجه به قدرت و خواست خداوند متعال آن حضرت از عنايات خاصه او بهره مند است و مي تواند در حال سلامتي و جواني هزاران سال عمر کند.^(۱)

فصل چهارم

علائم ظهور

بر اساس روایات، علائم ظهور یا حتمی است یا غیر حتمی. علائم حتمی علامتهایی است که حتماً و بدون تردید پیش از ظهور حضرت مهدی (عج) تحقق می‌یابد، مانند خروج دجال، خروج سفیانی، فراگیر شدن ظلم و فساد و غیره. علائم غیر حتمی علامتهایی است که ممکن است پیش از ظهور تحقق یابد؛ به دیگر سخن، علامتهایی است که قطعی نیست، بلکه مشروط به شرط یا شروطی است و در صورت تحقق آنها این علائم ظاهر می‌شود.

ناگفته نماند که تحقق علائم ظهور به این معنی نیست که بلافاصله آن حضرت ظهور می‌کند، بلکه دلیل آن است که زمان فرج و ظهور آخرین خورشید عالمتاب امامت و ولایت نزدیک شده است. شناخت دقیق تمام علائم ظهور نیز مشکل است. بنابراین، هیچ وقت نمی‌توان ادعا کرد که تمام علائم ظهور تحقق یافته و بطور قطع در فلان تاریخ حضرت مهدی (عج) ظهور خواهد کرد. البته بعضی از علائم ظهور بطور اعجاز انگیز، تحقق می‌یابد تا صحت ادعای آن حضرت تأیید شود که این نیز یکی از امدادهای غیبی ایشان محسوب می‌گردد.

تحقق بعضی از نشانه‌هایی که به عنوان علائم ظهور در برخی از کتابها ذکر شده،

عادتاً محال است و شاید از جعلیات بنی امیه و بنی عباس باشد تا امر ظهور را بر مردم مشتبه کنند، مانند طلوع کردن خورشید از مغرب. چنین علامتهایی از احادیث ساختگی مخالفین بوده یا معنای دیگری مورد نظر است یا اشاره به فرا رسیدن روز قیامت و تمام شدن عمر زمین است.

در اینجا بطور اختصار به بعضی از علایم ظهور اشاره می‌کنیم. امید آنکه در زمره منتظرین واقعی آن حضرت به حساب آییم.

فراگیر شدن ظلم و فساد

از علامتهایی که در روایات متواتر ذکر شده، اینکه پیش از ظهور حضرت مهدی (عج) ظلم و فساد در جهان فراگیر می‌شود، بی عدالتی تمام ابعاد و صحنه‌های زندگی را در بر می‌گیرد، گناه و انحرافات و کج اندیشی به اوج خود می‌رسد، انسانهای مؤمن بسیار کمیاب می‌شوند، شقاوت افراد شقی به آخرین درجه خود می‌رسد، راههای خیر تا حدودی مسدود شده و راههای شرّ طرفدار پیدا می‌کند و کمالات معنوی از میان مردم رخت بر می‌بندد و

البته همان طور که اشاره شد، نباید از فراگیر شدن فساد خوشحال باشیم و با آن مبارزه نکنیم، زیرا هر اندازه که فساد بیشتر شود، مسؤولیت منتظرین ظهور حضرت مهدی (عج) بیشتر می‌شود؛ آنها باید ضمن مبارزه با فساد از هیچ کوششی در راه ساختن خود و دیگران به منظور یاری آن حضرت دریغ نکنند.

روایات در این زمینه بسیار زیاد است. در این روایات با تعبیرهای مختلفی نظیر «کما ملئت ظلماً و جوراً» فراگیر شدن ظلم و فساد و انحراف گوشزد شده است؛ حتی در برخی از روایات، تک تک گناهان و انحرافات که فراگیر می‌شود، شمرده شده، تا

مسلمانان و شیعیان از آنها بر حذر باشند. در اینجا به عنوان نمونه، قسمتی از روایتی را که بیش از ۱۳۰ نوع گناه و انحراف در آن ذکر شده، برای شما خوانندگان گرامی بیان می‌کنیم؛ باشد که بتوانیم ابتدا خود و سپس دیگران را از خطر آلوده شدن به آنها حفظ کنیم.

حضرت امام جعفر صادق (ع) به بعضی از اصحابش فرمود:

«فَإِذَا رَأَيْتَ:

۱- الْحَقُّ قَدَمَاتٍ وَ ذَهَبَ أَهْلُهُ

۲- الْجَوْرَ قَدْ شَمَلَ الْبِلَادَ

۳- الْقُرْآنَ قَدْ خُلِقَ وَ أُحْدِثَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ وَ وُجِّهَ عَلَى الْأَهْوَاءِ

۴- الدِّينَ قَدْ انْكَفَى كَمَا يَنْكَفَى الْإِنَاءَ

۵- أَهْلَ الْبَاطِلِ قَدْ اسْتَعْلَوْا عَلَى الْحَقِّ

۶- الشَّرَّ ظَاهِرًا لَا يُنْهَى عَنْهُ وَ يُعَدَّرُ أَصْحَابُهُ

۷- وَ انْكَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ

۸- الْمُؤْمِنَ ضَامِتًا لَا يُقْبَلُ قَوْلُهُ

۹- الْفَاسِقُ يَكْذِبُ وَ لَا يُرَدُّ عَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ فِرْيَتُهُ

۱۰- الصَّغِيرَ يَسْتَحْقِرُّ بِالْكَبِيرِ

۱۱- الْأَرْحَامَ قَدْ تَقَطَّعَتْ

۱۲- مَنْ يَمْتَدِّحُ بِالْفِسْقِ يَضْحَكُ مِنْهُ وَ لَا يُرَدُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ

۱۳- الشَّنَاءُ قَدْ كَثُرَ

۱۴- الرَّجُلُ يُنْفِقُ الْمَالَ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَلَا يُنْهَى وَ لَا يُؤْخَذُ عَلَى يَدَيْهِ

١٥- النَّاطِرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِمَّا يَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِيهِ مِنَ الْاجْتِهَادِ

١٦- الْجَارُ يُؤْذِي جَارَهُ وَ لَيْسَ لَهُ مَانِعٌ

١٧- الْخُمُورُ تَشْرَبُ عَلَانِيَةً

١٨- سَبِيلَ الْخَيْرِ مُنْقَطِعاً وَ سَبِيلَ الشَّرِّ مَسْلُوكاً

١٩- الْحَرَامُ يُحَلَّلُ وَ الْحَلَالُ يُحْرَمُ

٢٠- الدِّينُ بِالرَّأْيِ

٢١- الْمُؤْمِنُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُنْكِرَ إِلَّا بِقَلْبِهِ

٢٢- الْعَظِيمُ مِنَ الْمَالِ يُنْفَقُ فِي سَخَطِ اللَّهِ

٢٣- الْوَلَاةُ يَرْتَسُونَ فِي الْحُكْمِ

٢٤- الْوَلَايَةَ قِبَالَةَ لِمَنْ زَادَ

٢٥- الرَّجُلُ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِ امْرَأَتِهِ مِنَ الْفُجُورِ

٢٦- الْقِمَارَ قَدْ ظَهَرَ

٢٧- النِّسَاءُ يَبْذُلْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِأَهْلِ الْكُفْرِ

٢٨- الْمَلَاهِي قَدْ ظَهَرَتْ يُمَرُّ بِهَا لَا يَمْنَعُهَا أَحَدٌ أَحَدًا، وَ لَا يَجْتَرِيءُ أَحَدٌ عَلَيَّ

مِنْهَا

٢٩- أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ الْوَلَاةِ مَنْ يَمْتَدِّحُ بِشْتَمِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ

٣٠- الْقُرْآنَ قَدْ ثَقُلَ عَلَى النَّاسِ اسْتِمَاعُهُ وَ خَفَّ عَلَى النَّاسِ اسْتِمَاعُ الْبَاطِلِ

٣١- الْجَارُ يُكْرِمُ الْجَارَ خَوْفًا مِنْ لِسَانِهِ

٣٢- الْمَسَاجِدَ قَدْ زُخِرَتْ

۳۳- طَلَبَ الْحَجَّ وَالْجِهَادَ لِغَيْرِ اللَّهِ

۳۴- الْخَرَابَ قَدْ أُدْبِلَ مِنَ الْعِمْرَانِ

۳۵- الرَّجُلُ يَطْلُبُ الرَّئِيسَةَ لِعَرَضِ الدُّنْيَا وَيُشْهَرُ نَفْسَهُ بِخُبْثِ اللِّسَانِ لِيُتَّقَى وَ

تُسْنَدَ إِلَيْهِ الْأُمُورُ

۳۶- قُلُوبَ النَّاسِ قَدْ قَسَتْ

۳۷- النَّاسَ مَعَ مَنْ غَلَبَ

۳۸- طَالِبَ الْحَلَالِ يُدْمُ وَيُعَيَّرُ، وَطَالِبَ الْحَرَامِ يُمْدَحُ وَيُعْظَمُ

۳۹- الْمَعَارِفَ ظَاهِرَةً فِي الْحَرَمَيْنِ

۴۰- الرَّجُلُ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيَقُومُ إِلَيْهِ مَنْ يَنْصَحُهُ فِي نَفْسِهِ

فَيَقُولُ: هَذَا عَنْكَ مَوْضُوعٌ

۴۱- كُلُّ عَامٍ يُحَدِّثُ فِيهِ مِنَ الشَّرِّ وَالْبِدْعَةِ أَكْثَرُ مِمَّا كَانَ

۴۲- الْعُقُوقُ قَدْ ظَهَرَ وَاسْتَحْفَ بِالْوَالِدَيْنِ، وَكَانَا مِنْ أَسْوَأِ النَّاسِ خَالاً عِنْدَ الْوَالِدِ

وَيفرُحُ بِأَنْ يَفْتَرِيَ عَلَيْهِمَا

۴۳- الْخَلْقُ وَالْمَجَالِسُ لَا يُتَابِعُونَ إِلَّا الْأَغْنِيَاءَ

۴۴- النِّسَاءُ قَدْ غَلَبْنَ عَلَى الْمُلْكِ وَغَلَبْنَ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ

۴۵- الرَّجُلُ إِذَا مَرَّ بِهِ يَوْمٌ وَلَمْ يَكْسِبْ فِيهِ الدَّنْبَ الْعَظِيمَ... كَثِيباً حَزِيناً

۴۶- رِيَاخُ الْمُنَافِقِينَ وَأَهْلُ النِّفَاقِ دَائِمَةٌ وَرِيَاخُ أَهْلِ الْحَقِّ لَا تَحْرَكُ

۴۷- الْمَسَاجِدُ مُحْتَشِيَةٌ مِمَّنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ مُجْتَمِعُونَ فِيهَا لِلْغَيْبَةِ وَأَكْلُ لُحُومِ أَهْلِ

الْحَقِّ وَشَرَبُ الْكُفْرِ فِيهَا شَرَابُ الْمُسْكِرِ

۴۸. الْقَضَاءُ يَقْضُونَ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ اللَّهُ

۴۹. الْمُنَابِرَ يُؤَمِّرُ عَلَيْهَا بِالتَّقْوَى، وَلَا يَعْمَلُ الْقَائِلُ بِمَا يَأْمُرُ

۵۰. الصَّلَاةَ قَدْ اسْتُخِفَّ بِأَوْقَاتِهَا

۵۱. النَّاسَ هَمُّهُمْ بَطُونُهُمْ وَفُرُوجُهُمْ

۵۲. الدُّنْيَا مُقْبَلَةٌ عَلَيْهِمْ

۵۳. أَعْلَامَ الْحَقِّ قَدْ دَرَسَتْ

فَكُنْ عَلَيَّ حَذِرًا، وَاطْلُبْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النِّجَاةَ...»^(۱)

پس هر گاه دیدی که:

۱. حق و اهل آن از بین رفتند. (طرفداران حق کم شدند).

۲. ظلم و ستم، همه جا فراگیر شده است.

۳. قرآن فرسوده شده و بدعت‌هایی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن پدید آمده است.

۴. آیین خدا (در عمل) بی محتوا شده است، همانند ظرفی که آن را واژگون سازند.

۵. اهل باطل بر اهل حق پیشی گرفته‌اند.

۶. فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمی‌کند و مرتکبین آن برای

خود عذر تراشی می‌کنند.

۷. مردان به مردان و زنان به زنان قناعت می‌کنند.

۸. افراد (بظاهر) با ایمان سکوت اختیار کرده‌اند. بدلیل اینکه سخن آنها

پذیرفته نمی‌شود.

۹. فاسق دروغ می‌گوید و کسی او را بر دروغش سرزنش نمی‌کند.

۱۰. کوچکترها احترام بزرگترها را رعایت نمی‌کنند.
۱۱. پیوند خویشاوندی بریده شده است.
۱۲. فاسق به فسق خود افتخار می‌کند و می‌خندد و کسی به او اعتراض نمی‌کند.
۱۳. مداحی و چاپلوسی فراوان شده است.
۱۴. مردم مال خود را در غیر راه خدا، صرف می‌کنند و کسی به آنها اعتراض نمی‌کند و جلوی آنها را نمی‌گیرد.
۱۵. بعضی از اینکه انسانهای مؤمن در امر دین تلاش می‌کنند، به خدا پناه می‌برند. (از دینداری و تلاش آنها تعجب کرده، عمل ایشان را عاقلانه نمی‌دانند).
۱۶. همسایه به همسایه خود آزار می‌رساند و کسی مانع او نمی‌شود.
۱۷. آشکارا شراب نوشیده می‌شود.
۱۸. راههای خیر منقطع و راههای شر مورد توجه قرار گرفته است.
۱۹. حرام، مجاز و حلال حرام، شمرده می‌شود.
۲۰. قوانین و دستورات دینی بر اساس تمایلات اشخاص تفسیر می‌گردد.
۲۱. از افراد با ایمان چنان سلب آزادی می‌شود که جز با دل نمی‌توانند ابراز تنفر کنند.
۲۲. سرمایه‌های زیادی در راه خشم خدا (و فساد و ویرانی) صرف می‌شود.
۲۳. رشوه خواری در میان کارکنان دولت رایج شده است.
۲۴. پستهای حساس به مزایده گذارده می‌شود.
۲۵. (بعضی از) مردان از خودفروشی زنان خود، ارتزاق می‌کنند.
۲۶. قمار آشکار می‌شود، (حتی در پناه قانون).
۲۷. زنان خود را در اختیار افراد بی‌ایمان می‌گذارند.

۲۸- کارهای لهُو چنان رواج پیدا می‌کند که هیچ کس جرأت جلوگیری از آن را ندارد.

۲۹- مقربان حکام کسانی هستند که به ما اهل بیت ناسزا می‌گویند.

۳۰- شنیدن حقایق قرآن بر مردم گران می‌آید، اما شنیدن باطل، سهل و آسان است.

۳۱- همسایه به همسایه خود از ترس زبانش احترام می‌گذارد.

۳۲- مساجد را به زیورهای آرایند.

۳۳- برای غیر خدا، حج و جهاد می‌شود.

۳۴- ویرانگری (به وسیله جنگها) بر عمران و آبادی پیشی می‌گیرد.

۳۵- مردم ریاست را برای رسیدن به دنیا طلب می‌کنند (نه برای انجام وظیفه و

خدمت به دین و بندگان خدا) و خود را به بدزبانی مشهور می‌سازند تا از آنها بترسند و کارها را به آنها واگذار کنند.

۳۶- مردم، سنگدل می‌شوند (و عواطف می‌میرد).

۳۷- مردم طرفدار کسی می‌شوند که پیروز است (خواه بر حق باشد، خواه بر باطل).

۳۸- آنها که به دنبال حلال هستند، نكوهش می‌شوند و آنها که به دنبال حرامند، مورد

ستایش قرار می‌گیرند.

۳۹- آلات لهُو و لعب (حتی) در مکه و مدینه آشکار می‌شود.

۴۰- اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر کرد، به او می‌گویند: این کار وظیفه تو

نیست.

۴۱- هر سال فساد و بدعتی نو پیدا می‌شود.

۴۲- بی‌احترامی به پدر و مادر آشکار شده، آنها را سبک می‌شمارند و پدر و مادر نزد

فرزندانشان از همه بدتر می‌گردند و فرزندان از اینکه به پدر و مادرشان افترا ببندند،

خوشحال می‌شوند. (نه تنها ناراحت نمی‌شوند و از آنها دفاع نمی‌کنند، بلکه از اینکه نسبت به آنها دروغی گفته شده و متهم شوند، خوشحال می‌شوند.)

۴۳- مردم و محافل همه پیرو ثروتمندان می‌شوند.

۴۴- حکومت به دست زنان می‌افتد.

۴۵- افرادی پیدا می‌شوند که اگر روزی گناه کبیره‌ای انجام ندهند، غمگین هستند.

۴۶- نسیمها به سود منافقان می‌وزد و هیچ جریانی به نفع افراد با ایمان

نیست.

۴۷- مساجد پر از مردم خدانترس است و در آنجا برای غیبت کردن و خوردن گوشت

پیروان حق جمع می‌شوند و مسکرات را توصیف می‌کنند.

۴۸- دادرسان بر خلاف قانون خدا قضاوت می‌کنند.

۴۹- بر فراز منبرها دعوت به تقوا می‌شود، ولی دعوت کننده خود به آن عمل

نمی‌کند.

۵۰- مردم نسبت به وقت نماز بی‌اعتنا می‌شوند.

۵۱- تمام همت مردم، صرف شکم و فرجشان می‌شود.

۵۲- دنیا به آنها رو آورده است (امکانات مادی آنها فراوان می‌شود).

۵۳- پرچمهای حق پرستی فرسوده شده است.

پس خود را بر حذر دار و مراقب خویش باش و از خدا تقاضای نجات و رهایی

کن.

همان گونه که ملاحظه کردید، در این روایت به گناهان مختلف فردی، اجتماعی،

اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اعتقادی، و غیره اشاره شده است. بر اساس

روایت بالا در آخرالزمان که ظهور حضرت مهدی (عج) نزدیک می‌شود، تمام این

گناهان و انحرافات، آشکار می‌شود. بنابراین، اگر در زمان ما بعضی از آنها رایج است، دلالت نمی‌کند که زمان موعود فرا رسیده است، زیرا وضعیت جامعه با نشیب و فراز همراه است؛ یعنی ممکن است بعد از آشکار شدن گناهان، دوباره وضع کمی بهتر شود و سپس گناه و انحراف رایج گردد و این نوسان ادامه داشته باشد تا به مرحله‌ای برسد که گناه و فساد و انحراف به صورت غیر قابل تصویری فراگیر شود و سپس حضرت مهدی (عج) ظهور کند.

خروج سفیانی

از احادیث زیادی استفاده می‌شود که پیش از ظهور یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) فردی از نسل ابوسفیان خروج می‌کند. این مطلب که «سفیانی کیست؟» مورد بحث و اختلاف دانشمندان اسلامی است.

بعضی از روایات بیانگر این است که در برابر هر مصلح راستین و رهبر الهی، فرد یا افرادی قیام می‌کنند و در صدد جلوگیری از اجرای برنامه‌های اصلاحی آن رهبر الهی برآمده، در این رابطه از تمام نیزنگها و ابزار تخریبی که در توان دارند، استفاده می‌کنند؛ همان طور که ابوسفیان، پدر معاویه، در برابر پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و امام حسن مجتبی (ع) ایستادگی کرد و یزید فرزند معاویه در مقابل برنامه‌های اصلاحی و نجات بخش امام حسین (ع) مقاومت نمود و تا مرز شهادت آن حضرت و اسارت اهل بیت پیامبر (ص) پیش رفت.

امام جعفر صادق (ع) در این باره فرمود:

«أَنَا وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تُعَادِئَنَا فِي اللَّهِ: قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ: قَاتَلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ «ص» وَ قَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي

طَالِبٍ (ع) وَ قَاتِلِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) وَ السُّفْيَانِيَّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ (عج)»^(۱)

ما و آل ابوسفیان دو خاندانیم که نسبت به مسائل دینی با یکدیگر اختلاف نظر داریم. ما سخنان الهی را تصدیق کردیم و آنها تکذیب کردند. ابوسفیان با رسول خدا (ص) مبارزه کرد و معاویه با حضرت علی (ع) و یزید با امام حسین (ع) به جنگ برخاست و سفیانی نیز با حضرت مهدی (عج) مبارزه خواهد کرد.

حضرت امام زین العابدین (ع) درباره خروج سفیانی چنین فرمود:
«إِنَّ أَمْرَ الْقَائِمِ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ وَ أَمْرَ السُّفْيَانِيَّ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسُّفْيَانِيٍّ»^(۲)

ظهور حضرت قائم (عج) قطعی است، همان طور که خروج سفیانی از مسائل حتمی است و در برابر هر قیام کننده‌ای یک سفیانی قیام می‌کند. از این روایات و امثال آن چنین برداشت می‌شود که سفیانی فرد خاصی نیست، بلکه منظور افرادی هستند که در طول تاریخ خروج کرده و دارای صفات ابوسفیان بوده و هستند.

در توصیف سفیانی چنین گفته شده است:

او گروه زیادی را فریب داده و با خود همراه می‌کند، همیشه ذکر خدا بر زبانش جاری است، در حالی که از پلیدترین و پست‌ترین افراد است و عده زیادی از شیعیان را به شهادت می‌رساند، لشکریانش را به جنگ حضرت مهدی (عج) می‌فرستد، اما به آن جناب دست نمی‌یابد و در بیابانی بین مکه و مدینه به زمین فرو

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۰.

۲ - همان مدرک، ص ۱۸۲.

می‌روند. (۱)

بنابراین، همان‌گونه که در برابر هر مرد الهی - که هدفش نجات انسانهاست - ابوسفیانی حيله گر، فرصت طلب، ترویج دهنده خرافات، سرمایه‌دار غارتگر و ظالم می‌ایستد تا سد راه اصلاح جامعه شود، در برابر قیام آخرین مصلح جهانی حضرت مهدی (عج) نیز سفیان یا سفیانیهایی خروج خواهند کرد که با قدرت شیطانی خود سعی می‌کنند موانعی در مسیر انقلاب راستین آن حضرت ایجاد کنند و جلوی نجات انسانهای تحت ستم را بگیرند، ولی موفق نخواهند شد و سرانجام حق بر همه سفیانها پیروز خواهد شد.

ناگفته نماند که عده‌ای نیز معتقدند که سفیانی فرد خاصی است و روایات مربوط نیز اشاره به آن فرد معین دارد.

ظهور دجال

یکی از نشانه‌ها و علائم ظهور حضرت مهدی (عج) خروج دجال است. در روایات برای دجال صفات گوناگون و عجیبی ذکر شده است. به عنوان مثال گفته‌اند:
او فقط دارای یک چشم است که مانند ستاره می‌درخشد و در پیشانی وی واقع شده است، کوهی از خوراک و نهري از آب، همیشه به همراه دارد و بر الأغ سفیدی سوار است که هر گامش یک میل راه است و....

اصل قضیه خروج دجال ظاهراً درست است، ولی این موضوع با افسانه‌های گوناگونی آمیخته شده است. به احتمال بسیار زیاد، صفاتی که برای دجال ذکر شده، رمزی است و به اغفالگیری او و امکانات مادی‌اش و ابزار تبلیغاتی فراوانی که در اختیار

دارد، اشاره می‌کند، زیرا همان طور که از روایات نیز برمی‌آید، مراد از دجال، تنها یک فرد نیست، بلکه دجال، عنوانی است کلی برای افراد مکار و حقه باز که برای فریب و جلب توجه مردم از امکانات زیادی استفاده می‌کنند.

از نظر لغت، کلمه «دجال» به هر دروغگو و حقه‌بازی اطلاق می‌شود. در انجیل نیز این کلمه زیاد به کار برده شده است. در رساله اول «یوحنا» چنین می‌خوانیم:

درغگو کیست، جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند، آن دجال است که پسر و پدر را انکار می‌کند.^(۱)

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه سی نفر دروغگو و دجال ظاهر شوند و بر خدا و رسولش دروغ بندند.

همچنین در حدیث دیگری فرمود:

قیامت برپا نمی‌شود، تا آنکه شصت نفر دروغگو ظهور کرده و ادعای نبوت کنند.^(۲)

از روایات مختلفی که درباره دجال وارد شده، چنین برمی‌آید که قدرتهای استعماری و استکباری که بر جهان مسلط هستند و تمام مسائل را از دید مادی می‌نگرند و تنها منافع خویش را مورد توجه قرار می‌دهند و از نظر دانش مادی پیشرفتهای زیادی کرده‌اند، به صورتی که با مرکبهای تندرو می‌توانند کره زمین را در مدت کوتاهی دور بزنند و از نظر اقتصادی نیز از امکانات بس وسیعی برخوردارند، همان دجالهای حيله گر

۱- رساله یوحنا، باب ۲، آیه ۲۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹.

و دروغگو هستند. آنها در ظاهر، ادعای بشردوستی می‌کنند، و با فرستادن کمکهای ناچیز مادی و غذایی برای کشورهای جنگ‌زده و فقیر و اعزام نیروهای نظامی خود به عنوان ایجاد امنیت و محافظت از مردم تحت ستم، چنین وانمود می‌کنند که مصلح و خیراندیش مردم هستند و تنها آنها می‌توانند صلح و ثبات و امنیت را به جهان بشریت عرضه کنند.

رهبران قدرتهای استعماری که دجالهای واقعی هستند، برای فریب مردم از الفاظ زیبایی مانند: حقوق بشر و امنیت سخن می‌گویند و ساده‌لوحان را فریب می‌دهند و با تبلیغات گوناگون و زهرآگین، عده زیادی را به خود جلب می‌کنند. اینان با امکانات وسیع مادی و تبلیغاتی خود و نیاز مردم و فقر کشورهای جهان سوم که خود باعث آن هستند، در صدد آنند که در برابر قیام حضرت مهدی (عج) که به قدرت شیطانی آنها پایان می‌دهد، بایستند ولی موفق نخواهند شد و سرانجام، اراده خداوندی بر همه نیروهای شیطانی غلبه کرده، آن حضرت بر تمام دجالها و سفیانها پیروز خواهد شد.

بنابراین، ممکن است هر زمانی که خدا صلاح بداند، یکی از رهبران قدرتهای استکباری پیدا شود که در دروغگویی و حقه‌بازی سرآمد دیگران بوده، از این نظر بر تمام دجالهای گذشته برتری داشته باشد و با ادعاهای دروغ، گروه زیادی را فریب دهد و چنین وانمود کند که حیات و امنیت و سلامتی مردم به دست اوست و مردم نیز تصور کنند که آسمان و زمین در اختیار اوست و حتی در دروغگویی به مرحله‌ای برسد که خوب را بد و بد را خوب، جلوه دهد و مردم نیز اغفال شوند. شاید چنین فردی همان «دجال» باشد که روایات، صفات او را برشمرده است.

تفاوت «دجال» با «سفیانی» شاید در این باشد که دجال از طریق حيله و فریب دادن، برنامه‌های شیطانی خود را پیاده می‌کند، اما سفیانی به واسطه قدرت وسیع تخریبی خود این کار را انجام می‌دهد.^(۱)

۱ - دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۳۴۲ - ۳۴۹ و انقلاب جهانی مهدی، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۹۲ - ۲۱۰، اقتباس.

فصل پنجم

انتظار فرج

یکی از مسائل مهمی که درباره حضرت مهدی (عج) مطرح می‌شود، مسأله انتظار فرج و ظهور آن حضرت است. انتظار، در واقع دارای دو جنبه می‌باشد، یکی جنبه منفی و دیگری جنبه مثبت. جنبه منفی انتظار فرج دست روی دست گذاشتن و بیگانه بودن با وضع موجود است و جنبه مثبت آن حرکت در جهت بهتر شدن وضع موجود و ایجاد جامعه‌ای سالم بر اساس قسط و عدل و ارزشهای انسانی است.

هر یک از این دو جنبه، منشأ آثار و اعمال خاصی است. جنبه مثبت انتظار سبب می‌شود که انسان با عوامل فساد و طغیان و بی‌عدالتی هماهنگی نداشته باشد، بلکه با آنها از سرستیز و مبارزه درآید و خود را از نظر روحی و جسمی آن چنان آماده کند که بتواند در محیط پُر از عدل و قسطی که حضرت مهدی (عج) ایجاد می‌کند، به زندگی خود ادامه دهد. جنبه منفی انتظار سبب می‌شود که انسان از تحرک و فعالیت در جهت ساختن خود و جامعه و تلاش برای پیدایش حکومت اسلامی باز ماند و به عنصری بی‌تفاوت تبدیل شود. روایات زیادی در رابطه با انتظار و آثار آن وارد شده است که می‌توان معنای حقیقی انتظار را از آنها به دست آورد.

از امام جعفر صادق (ع) درباره کسی که از ولایت امامان معصوم (ع) بهره‌مند است و انتظار حکومت حق را می‌کشد، سؤال شد. آن حضرت فرمود:
او همانند کسی است که در خیمه حضرت قائم (عج) باشد. سپس مدتی سکوت کرد و بعد فرمود:

همانند کسی که در «مبارزه» همراه پیامبر اسلام (ص) باشد.^(۱)

حضرت علی (ع) فرمود: کسی که در انتظار حکومت ما باشد، همانند کسی است که در راه خدا به خون خویش بگلتد.^(۲)

بنابراین، کسی که خود، آلوده و ناپاک است و نسبت به انجام دستورات الهی سستی می‌کند، نمی‌تواند منتظر تحوّل و انقلابی باشد که او را هم مانند سایر بدکاران، مورد مؤاخذه و مجازات قرار می‌دهد. همچنین کسی که خود فاسد است، چگونه می‌تواند منتظر نظامی باشد که در آن جایی برای ناپاکان و فاسدان وجود ندارد.

منتظران واقعی نه تنها باید صالح و پاک باشند و نقطه ضعفهای خود را جبران کنند، بلکه باید در راه اصلاح دیگران نیز با جدیت، تلاش کنند. چنین افرادی معتقدند که هر چه بر تعداد افراد صالح در جامعه افزوده شود و فساد کمتر گردد، زمینه ظهور حکومت حق آماده‌تر می‌شود. بنابراین، عده‌ای کج اندیش که تصور می‌کنند، باید دست روی دست گذاشت و برای اصلاح امور تلاش نکرد تا فساد بیشتر شود و حضرت ولی عصر (عج) زودتر ظهور کند، نزد منتظران واقعی مطرودند.

ابوبصیر گوید: امام جعفر صادق (ع) روزی به تعدادی از ما یارانش فرمود:
آیا شما را به چیزی خبر ندهم که خداوند اعمال بندگانش را جز با آن قبول نمی‌کند.

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲ - همان مدرک.

من عرض کردم، بفرمایید.

آن حضرت فرمود:

شهادت به یگانگی خداوند و نبوت حضرت محمد (ص)، اعتراف به دستورات خدا، دوستی ما و دوری جستن از دشمنان ما، تسلیم در برابر ائمه هدی، پرهیزکاری... و در انتظار حضرت قائم (عج) بودن.

سپس فرمود:

برای ما دولتی است که هر زمان خدا بخواهد، ایجاد خواهد شد. هر کس دوست دارد که از یاران و اصحاب قائم ما باشد، باید در انتظار فرج باشد، پرهیزکاری را برگزیند، به اخلاق نیک آراسته شود و در همان حال در انتظار قائم ما باشد. اگر چنین بود و مرگش پیش از ظهور حضرت قائم (عج) فرا رسید، به اجر و پاداش کسانی که حضرت قائم (عج) را درک می کنند، نایل می شود. ای شیعیان! جدیت و کوشش کنید و منتظر ظهور آن حضرت باشید. ای گروهی که مورد توجه و رحمت خدا واقع شده اید، پیروزی گوارا یتان باد! (۱)

نقش انتظار فرج در سازندگی انسان

اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (عج) و اینکه سرانجام نزاعها و جنگها و زحمتها، صلح و صفا و امنیت و آسایش است، سبب می شود که انسان خود را بسازد و شرایط لازم برای قرار گرفتن در صف منتظران واقعی را پیدا کند و این افتخار نصیبش شود که یکی از زمینه سازان حکومت مهدی موعود (عج) باشد. انتظار فرج باعث می شود که فرد مسلمان آنچه در توان دارد، به کار گیرد تا سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و جسمی و مادی و معنوی خود را بالا ببرد تا بتواند در پیاده کردن آن اصلاحات عمیق و همه جانبه و گسترش قسط و عدل و یکتاپرستی در سراسر گیتی سهمیم باشد. کسی که خود فاسد و ناصالح است، نمی تواند در انتظار حکومتی باشد که با افراد فاسد بشدت مبارزه می کند و آنها را از خود می راند. اعتقاد به اینکه سرانجام، کره زمین از شر مستکبران و ظالمان نجات یافته و اصلاح خواهد شد و به تمام تبعیضها و نابسامانیها خاتمه داده می شود، انسان را وادار می کند که خود ظلم نکند و دنبال فساد و بی بند و باری نرود و در حد امکان با آنها مبارزه کند.

انتظار فرج و ظهور مصلح کل حضرت صاحب الزمان (عج) در حقیقت به معنای آماده باش کامل فکری، عملی، مادی و معنوی است. چنین فردی باید خود را بسازد که شایستگی شرکت در چنین برنامه بزرگی را به دست آورد. بنابراین، لازمه فرج این است که ابتدا خود را بسازیم و رفتار و گفتارمان مورد پسند خدا و رسول (ص) باشد و سپس به سازندگی جامعه و تربیت دیگران، بخصوص خانواده و نزدیکانمان پردازیم. با توجه به این تلازم، روشن می شود که بینش انتظار و امید به ظهور حضرت مهدی (عج) و اعتقاد به آمادگی مادی و معنوی برای ظهور آن حضرت، در سازندگی و تربیت انسان بسیار مؤثر

و نقش آفرین است. از این رو، در روایات مربوط به انتظار فرج آمده است که مسلمان باید امام زمان خود را بشناسد و رفتار و گفتارش بگونه‌ای امام پسند باشد و آن حضرت را شاهد و ناظر اعمال خود بداند. و در این صورت است که در زمره منتظران واقعی ظهور حضرت حجت (عج) محسوب خواهد شد.

امام محمد باقر (ع) در این باره فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي قُسْطَاطِهِ»^(۱)

کسی که بمیرد و امام زمان خود را بشناسد، همانند کسی است که در خیمه حضرت قائم (عج) نزد آن حضرت باشد.

در این روایت و نظایر آن به شناخت امام اشاره شده است؛ یعنی اجر و پاداش و ارزش حقیقی مربوط به مسلمان منتظری است که امام خود را بشناسد. روشن است که مراد از شناخت امام تنها دانستن نام و خصوصیات و صفات آن حضرت نیست، بلکه باید علاوه بر آنها هدف امام را بشناسد و رفتار و گفتارش مورد پسند ایشان باشد و خود را برای پیاده کردن اهداف حیات بخش و انسان ساز آن مصلح کل، آماده کرده باشد. چنین شناختی او را از بدیها، تنگ نظریها، اختلافها و حسادتها باز می‌دارد و وی را به خوبیها و کمالات انسانی سوق می‌دهد و تحول و انقلابی ژرف در فکر و عمل او ایجاد می‌کند.

امام جعفر صادق در این زمینه فرمود:

«مَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ، فَجِدُّوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ آيَتُهَا الصَّحَابَةُ الْمَرْحُومَةُ»

کسی که علاقه دارد از یاران و اصحاب حضرت قائم (عج) باشد، باید تقوا در خود ایجاد کند و خود را به صفات نیک و محاسن اخلاق مزین سازد و سپس در انتظار آن حضرت باشد. هر کس این آمادگی را به دست آورد و پیش از ظهور از دنیا برود، به اجر و پاداش یاران آن حضرت نایل خواهد شد. کوشش کنید و منتظر فرج و موفقیت باشید، ای جماعتی که مورد توجه خدا هستید، پیروزی گوارایتان باد! (۱)

دقت در روایت بالا این نکته را اثبات می‌کند که منتظران مهدی موعود (عج) باید خود را به صفات پسندیده آراسته کرده و از گناه و دنیا طلبی و تجمل اجتناب ورزند و با جدیت و تلاش پیگیر و مبارزه با هواهای نفسانی و خودخواهیها، ملکه تقوا را در خود ایجاد کنند و چنان در تربیت و تزکیه نفس خود بکوشند که از هر جهت، بنده و مطیع دستورات الهی باشد. چنین افرادی می‌توانند خود را جزو منتظران آن حضرت به حساب آورند.

نقش انتظار فرج در سازندگی جامعه

جامعه از انسانهای مختلف با افکار، اهداف، آرزوها، رفتار و گفتار گوناگون و با سطوح مختلف مادی و معنوی تشکیل می‌شود. هر یک از افراد اجتماع از یکسو بر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، به میزان شخصیت وجودی خود تأثیر می‌گذارند و از سوی دیگر، از جامعه تأثیر می‌پذیرند. این تأثیر پذیری تا حدود زیادی متقابل بوده، انکار ناپذیر است. بنابراین، تغییر افکار، اهداف، رفتار و گفتار تک تک انسانها در حد خود به منزله تغییر مکانیسم و ساختار جامعه محسوب می‌شود. انتظار فرج و امید به آینده‌ای درخشان تغییر اساسی در رفتار و گفتار انسان ایجاد می‌کند؛ پس همان‌گونه که انتظار فرج در سازندگی یکایک انسانها مؤثر است، در سازندگی جامعه نیز که از همان انسانها تشکیل شده است، تأثیر خواهد گذاشت.

اعتقاد به ظهور مصلح کَل و اینکه زمانی می‌رسد که تمام نابسامانیهای اجتماعی برطرف خواهد شد و مساوات و عدالت در جامعه حاکم گشته، انسانهای صالح و شایسته پستهای کلیدی حکومت را به عهده خواهند گرفت و محلی برای افراد فرصت طلب و چاپلوس باقی نمی‌ماند و حيله‌ها و تزویرها کنار رفته، حقیقت در تمام صحنه زندگی جایگاه خود را باز خواهد یافت، انسان را وادار می‌کند که علاوه بر اصلاح خویش در جهت اصلاح دیگران نیز کوشش نماید، زیرا اصلاحات زیر بنایی اجتماعی که انتظارش را می‌کشند، یک عمل فردی نیست، بلکه کاری است که تمام انسانهای متعهد و متقی باید در آن شرکت کنند و تلاشهای آنان هماهنگ و یکپارچه باشد.

در یک فعالیت بزرگ و گسترده که پهنه گیتی را در بر می‌گیرد، هیچ کس نمی‌تواند از حال دیگران غافل باشد، بلکه باید بر اساس مسؤولیتی که به عهده هر انسان صالحی

هست، هر جا ضعفی مشاهده کرد، برای اصلاح آن بکوشد و با تلاش پیگیر خود موضعی آسیب‌پذیر را ترمیم کند.

انسانی که از بیشش الهی برخوردار بوده و معتقد است که زمانی فرا می‌رسد که حق و عدالت به پیروزی نهایی خواهد رسید، هیچ‌گاه با خود نمی‌اندیشد که کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست و تلاش و کوشش برای اصلاح جامعه بیهوده است، زیرا این نومی‌دی و یأس با روحیه انسانی که واقعاً منتظر ظهور حضرت بقیه الله (عج) است، به هیچ وجه تناسب ندارد، چون انسان مؤمن یأس و نومی‌دی را یکی از بزرگترین گناهان می‌داند، همان طور که انسان آلوده به گناه حق ندارد از درگاه الهی نا امید باشد، چرا که این نومی‌دی، خود بزرگترین گناه است و باعث می‌شود که به فکر جبران گناه خود نباشد و بیش از پیش به گناه و انحراف آلوده شود.

با توجه به توضیحاتی که گذشت، روشن می‌شود که عقیده کسانی که می‌گویند: باید اجازه داد تا ظلم و فساد، فراگیر شود و تلاش در راه اصلاح امور جامعه موجب تأخیر ظهور حضرت ولی عصر (عج) است، عقیده‌ای است بسیار خطرناک و برخلاف ضرورت دین و روش ائمه معصومین و اصحاب و یاران آنان، چون بر اساس ضرورت و طبق صریح آیات و روایات، مسؤلیت امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ستمگران و تلاش به منظور اجرای احکام الهی یکی از واجبات بسیار مهم و غیر قابل انکار است که در هیچ زمانی تعطیل پذیر نیست. در این زمینه هر کس بیشتر کوشش کند و جدیتر با مفساد و انحرافات به مبارزه پردازد، ایمانش قویتر و محکمتر است و هر کس در این راه کوتاهی و سستی کند، یا ایمانش ضعیف بوده یا درکش از مفاهیم اسلامی ناقص و جاهلانه است.

از روایاتی که درباره منتظرین ظهور آن حضرت وارد شده، چنین برمی‌آید که

انسانهایی منتظر واقعی محسوب می‌شوند که از هر جهت خود را آماده یاری آن حضرت کرده باشند. چنین افرادی نمی‌توانند گناه و فساد و ظلم را ببینند و دم فروبندند.

فیض بن مختار گوید: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُتَنظِّرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي قُسْطَاطِهِ قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)»^(۱)

هر کس از شما در حالی که منتظر ظهور است، بمیرد، همانند کسی است که در خیمه رهبر انقلاب (ستاد ارتش او) باشد. سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که در خدمت پیامبر (ص) با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد. بعد فرمود: بلکه همانند کسی است که در رکاب رسول الله (ص) شمشیر زده باشد.

از این روایت و نظایر آن - که زیاد است - استفاده می‌شود که منتظر واقعی ظهور حضرت مهدی (عج) باید مانند مجاهدی باشد که هر لحظه و از هر جهت آماده کارزار با باطل و فساد و ظلم است، نه اینکه در خانه خود بنشیند و تنها به دعا بسنده کند و خود را از منتظرین واقعی ظهور آن حضرت بداند.

منتظران واقعی

از مطالبی که ذکر شد بخوبی روشن می‌شود که منتظران واقعی چه کسانی هستند. بر اساس بینش الهی، منتظران واقعی علاوه بر اینکه خود را از نظر فکری، علمی و اخلاقی اصلاح می‌کنند و قلب و دل خود را به صفات پسندیده زینت می‌دهند، در برابر نابسامانیهای اجتماعی نیز ایستادگی می‌کنند و به امر معروف و نهی از منکر به عنوان یک فریضه مهم الهی که تحقق سایر دستورات خدا به آن بستگی دارد، می‌نگرند و معتقدند که باید در راه اصلاح جامعه تلاش کرد، چون اصلاحات اجتماعی هر چند به صورت جزئی و آرام آرام صورت گیرد، به نوبه خود در پیروزی نهایی حق مؤثر است و حرکت تاریخ را به سود طرفداران حق، جهت می‌دهد. به نظر آنها ظهور حضرت مهدی (عج) حلقه‌ای است از حلقه‌های مبارزه حق بر علیه باطل که در طول تاریخ استمرار داشته و این آخرین حلقه آن مبارزه است که به پیروزی نهایی حق می‌انجامد. سهیم بودن یک فرد در این کار بزرگ بستگی به این دارد که وی در عمل جزو گروه حق طلبان باشد و بر ضد باطل با نهایت تلاش، ستیز کند.

بنابراین، انتظار چنین تحوّل مستلزم یک جهاد وسیع و دامنه‌دار است که سراسر گیتی را در بر گیرد، چون منتظر به کسی اطلاق می‌شود که از وضع موجود ناراحت است و برای تحقق وضع بهتر تلاش می‌کند. برای مثال، بیماری که منتظر است بهبودی حاصل کند و از بیماری خود در رنج است، برای رسیدن به وضع مطلوب، تلاش می‌کند که خود را به پزشک ماهری برساند و طبق دستور او عمل کند. پس انتظار واقعی دارای دو عنصر است، یکی عنصر نفی و دیگری عنصر اثبات. عنصر نفی، همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات، تلاش جهت رسیدن به وضع بهتر است.

این دو جنبه اگر در عمق جان انسان رسوخ کند، منشأ دو رشته اعمال خواهد شد. این دو رشته اعمال عبارت است از: خودسازی و تزکیه نفس و ایجاد آمادگی جسمی و روحی جهت تحقق آن تحول بزرگ و فراگیر از یکسو و مبارزه با عوامل فساد و ظلم و گناه و آلودگی از سوی دیگر.

روایات بسیاری که در رابطه با انتظار فرج وارد شده، ممکن است اشاره به مراحل متفاوت انتظار فرج باشد، چون همان طور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا در یاری دین حق با هم متفاوت است، میزان انتظار و خودسازی و آمادگی منتظران نیز درجات متفاوتی دارد. روشن است کسی که در خیمه رهبر آن انقلاب بزرگ جای دارد، نمی تواند یک فرد غافل و بی تفاوت باشد؛ آنجا جای هر کسی نیست، جای کسانی است که در اوج خود سازی و آمادگی جسمی و روحی قرار دارند. آنان باید بهترین افراد روی زمین باشند.

حضرت امام سجاد(ع) در رابطه با منتظران ظهور حضرت مهدی(عج) می فرماید:
«إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلُونَ بِأَمَانَتِهِ، الْمُتَنَتِّظُونَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا ضَارَتْ بِهِ الْعَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّيْفِ أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا وَالدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا وَ قَالَ إِنْ تَظَّارَ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ»^(۱)

همانا کسانی که در زمان غیبت به سر می برند و به امامت حضرت مهدی(عج) ایمان دارند و انتظار ظهورش را می کشند، بهترین مردم تمام زمانها هستند، زیرا خدای بلند مرتبه، چنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عطا کرده که گویا امام زمان خود را مشاهده می کنند. آنها همانند کسانی هستند

که در رکاب رسول خدا (ص) با شمشیر می‌جنگند. آنها مخلصین واقعی و شیعیان صادق هستند. آنها در پنهانی و آشکارا، دیگران را به دین خدا دعوت می‌کنند. سپس فرمود: منتظر فرج بودن در واقع، خود گشایش بزرگی است.

از دقت در جملات روایت بالا، منتظران واقعی ظهور حضرت صاحب الامر (عج) بروشنی شناخته می‌شوند.

وظایف شیعیان در عصر غیبت

در زمان غیبت وظایفی برای شیعیان در نظر گرفته شده که به مهمترین آنها اشاره می‌شود:

۱- محزون و ناراحت بودن از عدم دسترسی به حضرت مهدی (عج). روشن است که حضور آن حضرت در اجتماع مسلمانان، خیر و برکت و موجب آرامش خاطر تمام بندگان صالح خداوند است و محروم شدن از این نعمت بزرگ، خود حزن و اندوه بزرگی است. شیعیان در زمان غیبت آن حضرت، بی‌صاحب بوده، درمانده، سرگردان و پریشان حال هستند، زیرا تبلیغات گمراه‌کننده بیگانگان و شبهاتی که آنها در اذهان مردم به وجود می‌آورند، هر انسان پاکدامنی را متأثر و ناراحت می‌کند.

امام جعفر صادق (ع) از اینکه شیعیان در زمان غیبت، سرگردانند و از طرف مخالفین در دل آنها شبهه ایجاد می‌شود، اشک می‌ریزد و شبها به خواب نمی‌رود.^(۱)

۲- انتظار فرج آل محمد علیهم السلام. شیعه باید همیشه منتظر ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد علیهم السلام و پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین اسلام بر سایر ادیان باشد، همان طور که خدای سبحان به نبی اکرم (ص) بلکه به

۱- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص ۵۵۸، سازمان انتشارات جاویدان.

تمام پیغمبران و امتهای گذشته وعده داده که روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند و چیزی از دین نباشد که از بیم دشمنان در پرده حجاب بماند و بلا و سختی از زندگی حق پرستان برود. در زیارت حضرت مهدی (عج) چنین آمده است:

«السلامُ على المهدي الذي وعد الله به الامم ان يجمع به الكلم ويلتم به الشك و يملأ به الارض عدلاً وقسطاً و يُنجز به وعد المؤمنين»^(۱)

سلام بر آن مهدی که خداوند به او وعده داده که تمام امتهای را به خاطر وجود او متحد و یکپارچه کند (اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود) و به واسطه او پراکندگیها را گرد آورد و زمین را از عدل و داد پر کند و به سبب او وعده فرجی که به مؤمنین داده است، تحقق یابد.

۳. دعا کردن برای آن حضرت. لازم است برای حفظ وجود مبارک امام عصر (عج) از شرور و شیاطین انسی و جنی و تعجیل ظهور ایشان و غلبه بر کافران و منافقان دعا شود که این خود نوعی اظهار بندگی و شوق و ابراز زیادتى محبت نسبت به آن حضرت است. دعاهای وارد شده از ائمه معصومین در این باره بسیار است که از آن جمله دعایی است که حضرت رضا علیه السلام امر کرد برای حضرت ولی عصر (عج) خوانده شود:

«اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَن وَلِيِّكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ...»

این دعا در کتاب مفاتیح الجنان، باب زیارت حضرت صاحب الامر (عج) ذکر شده است. دیگری دعای زیر است که علاقه مندان به حضرت مهدی (عج) آن را می خوانند:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ ناصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْناً حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً»^(۲)

۱ - همان مدرک، ص ۵۵۹، سازمان انتشارات جاویدان.
۲ - همان مدرک، ص ۵۶۲، سازمان انتشارات جاویدان.

مرحوم سید بن طاووس در کتاب *فلاح السائل* این گونه نوشته است: وقتی که دعا کردن به برادر دینی این همه فضیلت و اجر دارد و آن قدر نسبت بدان سفارش شده است، معلوم می‌شود که فضیلت دعا کردن برای سلطان تو چقدر خواهد بود؛ سلطانی که سبب وجود توست و به اعتقاد تو اگر نبود آن جناب، خداوند تو را و هیچ کس از مردم را نمی‌آفرید. همانا لطف وجود او سبب هر خیزی است که به انسان می‌رسد. پس حذر کن و باز حذر کن از اینکه خود را یا کسی از بندگان خدا را در دعا کردن بر آن جناب مقدم داری، همچنین قلب و زبان خود را برای دعا کردن به این سلطان بلند مرتبه، حاضر کن و پرهیز از اینکه تصور کنی که من این کلام را برای این گفتم که آن جناب نیازمند دعای ماست. پس هرگاه برای آن مولا دعا کردی، امید است خداوند به جهت آن وجود مقدس درهای اجابت دعا را برایت بگشاید.^(۱)

۴- صدقه دادن برای حفظ وجود آن حضرت. هر اندازه که انسان به خاطر وجود مبارک امام عصر (عج) صدقه بدهد، نشان از محبت و ارادت وی نسبت به آن حضرت است و موجب نزدیکی به این خاندان می‌شود، چون صدقه‌ای که انسان می‌دهد، برای هر فایده و غرضی که باشد یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیزی که نزد او گرامی است و اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد وی به سلامتی او بستگی دارد. برای مثال، یکی از نزدیکان شخص مریض یا مسافر صدقه می‌دهد به جهت سلامتی او، و خیر آن سرانجام به خودش برمی‌گردد، چون سلامتی فرزند باعث برطرف شدن زحمت او می‌شود و هیچ نفسی عزیزتر و گرامی‌تر از وجود مقدس امام عصر (عج) نیست، بلکه او محبوب‌تر از نفس خود اوست که اگر چنین نباشد معلوم می‌شود ایمان ایشان ضعیف

است. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: کسی از شما ایمان نیاورده است، مگر اینکه من و اهل بیتم نزد او از جان و فرزند و تمام مردم محبوبتر باشد. (۲) و چگونه چنین نباشد، در حالی که وجود، حیات، دین، عقل، سلامتی و سایر نعمتهای ظاهری و باطنی تمام موجودات از پرتو آن وجود مقدس و جانشینان اوست. پس چون ناموس عصر، مدار دهر، روشنی بخش آفتاب و ماه، صاحب این قصر و بارگاه، سبب آرامی زمین و باعث گردش افلاک و رونق دنیا در این عصر حضرت حجة بن الحسن (عج) می باشد، لازم است بیش از پیش برای سلامتی آن وجود مقدس، صدقه داده شود که این خود نوعی اظهار ارادت نسبت به آن حضرت است؛ امید آنکه مورد قبول حضرتش واقع شود.

۵. انجام حج به نیابت حضرت مهدی (عج). روش بزرگان، دانشمندان و صالحان از زمانهای بسیار دور چنین بوده که به نیابت از حضرت مهدی (عج) حج به جا می آوردند. این شیوه دلیل آن است که آنان برای عمل خود دلیل و برهان روشن و مسلمی داشته اند. معمول انسانها در مراسم سیاسی عبادی حج بعد از آنکه اعمال واجب خود را به جا آوردند، سعی می کنند اعمال حج را به نیابت از طرف محبوبترین افراد خود نیز انجام دهند؛ حال این نیابت یا به خاطر خویشاوندی است مانند پدر، مادر، فرزند و غیره یا به خاطر علاقه دینی و مذهبی است، چنان که در زمان ما رسم است که عده ای به نیابت از رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره حج انجام می دهند، زیرا او از هر جهت حق بزرگی بر گردن ما دارد، از جمله پیاده کردن

۱- همان مدرک، ص ۶۰۳.

۲- همان مدرک.

حکومت اسلامی و گستردن سایه عدالت اجتماعی بر سر عموم طبقات جامعه.

بنابراین، حضرت مهدی (عج) که محبوبترین افراد نزد شیعیان است، از هر کسی شایسته‌تر است که به نیابت از آن حضرت حج به جا آورده شود. شاید سز این عمل آن باشد که در مراسم حج، نوعی وحدت و اتحاد بین گروهها، نژادها و مذاهب مختلف اسلامی دیده می‌شود و یک حالت معنوی خاصی در فضای ملکوتی آنجا حاکم است، توجه به خدا زیاد است، همه دور یک محور و یک خانه می‌چرخند و از یک نقطه حرکت می‌کنند، همه در یک زمان به سرزمین عرفات می‌روند، سپس در یک زمان به سوی مشعر کوچ می‌کنند، همه در یک روز به یاد فداکاری و ایثار حضرت ابراهیم (ع) قربانی می‌کنند، خلاصه یک اتحاد و هماهنگی و توجه به خدا و همدلی خاصی در آن محیط نورانی، احساس می‌شود. این حالت خاص که در مراسم حج مشاهده می‌شود، جلوه بسیار کوچکی از جامعه‌ای است که حضرت مهدی (عج) آن را پی‌ریزی خواهد کرد. در آن جامعه، وحدت و هماهنگی بین تمام ملتها و نژادها به وجود می‌آید، در آن جامعه جز صفا، صداقت، پاکی و عدالت چیزی مشاهده نمی‌شود، در آنجا همه به فرمان یک رهبر معصوم و مصلح بزرگ هستند، همه دارای یک آیین پاک بوده، دور محور حق می‌چرخند. بنابراین، انجام حج به نیابت از آن مصلح بزرگ علاوه بر اینکه خود نوعی اظهار ارادت و ابراز عشق نسبت به آن وجود مقدس است، نشانه انتظار تشکیل دولتی است که می‌تواند جامعه‌ای بر اساس احکام و دستورات الهی و بدور از بی‌عدالتی و ریاکاری بسازد و همه را در مسیر پرستش خدای یکتا قرار دهد.

۶ - برخاستن به محض شنیدن اسم مبارک آن حضرت به قصد تعظیم، بخصوص اگر لفظ قائم گفته شود. موقعی که نام حضرت مهدی (عج) برده می‌شود، بخصوص اگر نام مقدس «قائم» به کار رود، در بین شیعیان، معمول است که به منظور احترام و بزرگداشت مقام

آن حضرت از جای خود برمی‌خیزند. در این رابطه روایاتی در کتابهای معتبر شیعه ثبت و ضبط است، نظیر روایت زیر:

حضرت امام رضا (ع) در یکی از مجالس خراسان حضور داشت. هنگامی که کلمه «قائم» گفته شد، آن حضرت ایستاد و دست مبارکش را بر سر نهاده، فرمود:

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ فَرَجَهُ»

این عمل در زمان امام جعفر صادق (ع) نیز معمول بود. کسی خدمت آن حضرت عرض کرد: علت چیست که مردم در موقع ذکر کلمه «قائم» قیام می‌کنند؟ ایشان در جواب فرمود: حضرت صاحب الامر (عج) غیبتی بسیار طولانی دارد و هر کس وی را به لقب «قائم» که اشاره به دولت او و اظهار تأثر نسبت به غربت اوست، یاد کند، آن جناب نیز به خاطر محبت زیادی که به دوستانش دارد، نظر لطفی به او خواهد کرد. سپس چون در این حال، مورد توجه امام واقع می‌شود، سزاوار است که به خاطر احترام ایشان به پا خیزد و تعجیل فرجش را از خدا بخواهد.^(۱)

۷. دعا برای حفظ ایمان خود در زمان غیبت. چون در زمان غیبت، خطرات فراوانی مردم را احاطه می‌کند، لازم است که انسان ضمن توجه کامل به خداوند، با حالت تضرع و خضوع از حضرتش بخواهد که عقیده و ایمانش را از وسوسه‌های شیطانی و شبهات مخالفین حفظ کند، چون دشمنان اسلام همیشه منتظرند که از کوچکترین بهانه‌ای استفاده کرده، مردم مسلمان و دیندار را نسبت به عقاید مذهبی سست و متزلزل کنند تا تعهد آنها نسبت به دستورات دینی و احکام الهی کم شود. یکی از مصداقهای این سخن، تهاجم فرهنگی و به تعبیر رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی شیخون فرهنگی دشمنان اسلام است که با تمام توان و امکانات سعی در اجرای آن

دارند. از این رو، بر تمام آحاد ملت ایران از کوچک و بزرگ و زن و مرد لازم است تا با جدیت تمام، این خطر ویرانگر را دفع کنند و نسل آینده خود را از خطر نابودی حفظ نمایند.

در روایت چنین آمده است: خوب است انسان در زمان غیبت این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^(۱)

خدایا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر خودت را به من معرفی نکنی، پیامبرت را نخواهم شناخت، خدایا رسولت را به من بشناسان، چون اگر رسولت را به من معرفی نکنی، حجت تو را نخواهم شناخت، خدایا حجت خودت را به من بشناسان، چون اگر حجت خود را به من معرفی نکنی، در دینم گمراه خواهم شد.

۸. استمداد از حضرت مهدی (عج) در سختیها و مشکلات. انسان به هنگام سختی و گرفتاریهای شدید، نیاز به پناهگاه روانی دارد و خود را ناگزیر از پناه بردن به قدرتی می‌داند که بتواند او را از آن گرفتاری نجات بخشد. شیعه در مواقع بحرانی، پناهگاههای فراوانی دارد، از جمله، وجود مقدس حضرت صاحب الامر (عج) که واسطه فیض عالم ماده و ملکوت و حجت خدا بر خلق است. انسانهای وارسته‌ای که خود را به زینت ولایت ائمه معصومین (س) آراسته‌اند، در موقع هجوم گرفتاریها از حضرت مهدی (عج) استمداد می‌جویند و آن حضرت نیز به اقتضای اشراف نسبت به تمام موجودات و لطف و محبت نسبت به انسانها بخصوص شیعیان، به یاری آنها می‌شتابد.

بسیاری از علما و صالحان به هنگام شدت گرفتاری و ناراحتی که تمام راهها به روی

آنها بسته می‌شد، از آن حضرت کمک می‌طلبیدند و مشکل آنها حل می‌شد، زیرا ایشان از حال هر کس در هر جا، دانا و بر اجابت خواسته‌اش تواناست، بلکه پیوسته، فیض وجودش به هر کس به اندازه قابلیت و استعداد و مراعات مصلحت نظام رسیده و می‌رسد و از توجه به امور رعایای خود از مطیع و عاصی و عالم و جاهل و قوی و ضعیف، غفلت نکرده و نمی‌کند.

آن حضرت در توقیعی به شیخ مفید فرمود: پس بتحقیق، علم ما به خبرهای شما محیط است و هیچ چیز از اخبار شما و بلایی که به شما می‌رسد از علم ما پوشیده نیست.^(۱) پس حضرت بقیه الله (عج) نسبت به همه گرفتاریها آگاه و به قدرت الهی بر رفع آن تواناست و اگر مصلحت فرد اقتضا کند، آن گرفتاری را بر طرف می‌نماید.

۹- خودسازی و تزکیه نفس. از وظایف مهم دیگری که مشتاقان حکومت عدل پرور حضرت مهدی (عج) به عهده دارند، این است که خود را از طریق انجام دستورات الهی و ترک گناهان و تزکیه نفس و آراسته شدن به صفات پسندیده، اصلاح کنند و برای یاری دین حق با چشم پوشی از دنیا و لذایذ آن و تحمل سختیها آمادگی در خود ایجاد نمایند.

روشن است، در جامعه‌ای که فساد، ظلم و گناه و بی‌عدالتی رواج دارد و هر کس در فکر منافع خود و مقام و موقعیت بهتر است، نمی‌توان منتظر ظهور حضرت مهدی (عج) بود و خود را سرباز فداکار آن حضرت به حساب آورد. بنابراین، هر فرد مسلمانی باید خود را اصلاح کند تا شایستگی زندگی در حکومت صالحان را به دست آورد، زیرا قومی که منتظر یک مصلح است، باید خود نیز صالح باشد. این مطلب را از روایات انتظار فرج بخوبی می‌توان دریافت.

امام جعفر صادق (ع) فرمود: خودتان را برای ظهور و نهضت قائم ما آماده کنید، گرچه به ذخیره کردن یک تیر باشد. (۱)

آن حضرت در روایت دیگری فرمود: هر کس تمایل دارد که از یاران و اصحاب قائم ما باشد، باید در انتظار فرج بوده، پرهیزگاری را برگزیند، به اخلاق نیک آراسته شود و در همان حال در انتظار قائم ما به سربرد. (۲)

بنابراین، اصلاح خود، پرهیزگار بودن و به صفات نیک آراسته شدن از وظایف مهم عاشقان آن حضرت است.

۱۰ - اصلاح جامعه. وظیفه مهم دیگری که به عهده عاشقان و علاقه مندان واقعی آن حضرت است - البته بعد از اصلاح خود - سعی و تلاش فراوان در راه اصلاح دیگران و مبارزه با کجرویها و فسادها و اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر به منظور اصلاح جامعه و تربیت انسانهای صالح و شایسته است.

بنابراین، بر اساس احساس مسؤولیت همگانی، باید در برابر فسادها و ناهنجاریها ایستاد و سکوت را شکست و حتی در موقعیت مناسب، پرخاش کرد و از سرزنش دیگران نهراسید. کسانی که خود را از صحنه اجتماع کنار می کشند و می گویند: ما به خیر و شر دیگران کار نداریم و به عبادت خود می پردازیم و تنها به این بسنده می کنند که خود را دوستدار حضرت ولی عصر (عج) می دانند، به وظایف خود در زمان غیبت عمل نکرده اند و جزو منتظران واقعی آن حضرت به حساب نمی آیند، هر چند روزی صدها مرتبه بگویند:

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ»

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۱۰۶.

بطور کلی، مسلمان کسی است که به مشکلات و گرفتاریهای مسلمانان اهمیت بدهد و در زمینه رفع آنها از هیچ کوششی دریغ نرزد. پیامبر اکرم (ص) در این باره فرمود:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^(۱)

هر کس صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نرزد، مسلمان نیست و کسی که بشنود فریاد انسانی را که از مسلمانان کمک می‌طلبد و به ندای او پاسخ مثبت ندهد، مسلمان نیست.

در جایی که هدف تمام انبیا و اولیا و ائمه معصومین علیهم السلام اصلاح جامعه و مبارزه با فساد و ترک گناه بوده است، آیا می‌توان تصور کرد که انسانی خود را مسلمان و عاشق حضرت مهدی (عج) بداند و برای اصلاح جامعه تلاش نکند؟ آری برای هیچ مسلمانی پذیرفتنی نیست که گناه و انحراف و مخالفت با محبوب خود را ببیند و مهر خاموشی بر لب زند و گوشه عزلت نشیند.

جهان پس از ظهور حضرت مهدی (عج)

احادیث بیانگر این مطلب است که وقتی مهدی موعود (عج) ظهور کرد و در جنگ با دشمنان دین پیروز شد و بر شرق و غرب جهان تسلط یافت، تمام زمین را به وسیله یک حکومت جهانی اسلامی اداره می‌کند، استانداران لایقی با برنامه کار و دستورات لازم به تمام استانها گسیل می‌دارد.^(۱) بر اثر کوشش و جدیت چنین استاندارانی تمام زمین آباد می‌گردد. حضرت مهدی (عج) نیز خود از دور، تمام حوادث و جریانات کشور پهناور اسلامی را زیر نظر دارد و تمام نقاط زمین برایش مانند کف دست نمایان است، اصحاب و یارانش نیز از فاصله‌های دور، ایشان را مشاهده کرده، با حضرتش صحبت می‌کنند.

عدل و داد، تمام زمین را فرا می‌گیرد، مردم با هم مهربان شده، با صدق و صفا در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، امنیت عمومی همه جا را فرا می‌گیرد و کسی در صدد آزار دیگری نیست، وضع اقتصادی مردم بسیار خوب می‌شود، بطوری که مستحق زکات پیدا نمی‌شود، بارانهای سودمند پی در پی می‌بارد، تمام زمین سبز و خرم گشته، برکات و محصولات زمین زیاد می‌شود، اصلاحات لازم در امور کشاورزی به عمل می‌آید، توجه مردم به خدا زیاد شده، گرد گناه نمی‌گردند، اسلام دین رسمی جهان شده، بانگ توحید از همه جا بلند می‌شود.

در امور راه سازی برنامه‌های جالبی را به مرحله اجرا می‌گذارند، بقدری جدیت می‌کنند که حتی مساجدی را که سر راه ساخته شده خراب می‌کنند، برای خیابانها پیاده‌رو درست می‌کنند، به پیاده‌ها دستور می‌دهند که از پیاده‌رو عبور کنند و به سواره‌ها امر

می‌کنند که در وسط خیابان حرکت نمایند، تمام پنجره‌هایی را که به کوچه باز شده، مسدود می‌سازند، از ایجاد ناودان در کوچه جلوگیری می‌کنند، حتی مساجد مشرف و عالی را خراب می‌نمایند و پیش آمدگیهای ساختمان را خراب می‌کنند.

در عصر حضرت مهدی (عج) عقل مردم کامل می‌شود و سطح معلومات عمومی بالا می‌رود، بطوری که زنها در خانه خویش از عهده قضاوت بر می‌آیند. حضرت صادق (ع) در این زمینه فرمود:

علم و دانش به ۲۷ قسم تقسیم شده که بیش از دو قسمت آن در دسترس بشر قرار نگرفته است. وقتی که قائم مایام کرد، آن حضرت ۲۵ قسمت دیگر را آشکار و در بین جامعه بشری پخش می‌کند.^(۱)

در آن زمان، ایمان مردم کامل می‌شود و کینه از دلشان بیرون می‌رود. ناگفته نماند که هر بخشی از مطالب بالا از روایتی گرفته شده و مدرک بیشتر آنها خبر واحدی بیش نیست. چنانچه خوانندگان عزیز تفصیل آن را جویا باشند، می‌توانند به کتاب بحار الانوار، ج ۵۱ و ۵۲ و کتاب اثبات الهداة، ج ۶ و ۷ و کتاب غیبت نعمانی مراجعه کنند.^(۲)

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۲۱۴-۲۱۶.

بخش دوم

حکایات

در این بخش، چهل حکایت از افراد مختلف که به حضور حضرت مهدی (عج) شرفیاب شده و جمال نورانی و دلربایش را زیارت و از حضرتش کسب فیض کرده‌اند، برای شما خوانندگان عزیز نقل کرده‌ایم. تعدادی از این حکایات در سالهای اخیر رخ داده و مشرف شدگان و نقل کنندگان، هم اکنون در قید حیات هستند.

در این بخش، سعی ما بر آن بود تا تعداد بیشتری از بانوانی که به محضر مبارک ولی عصر (عج) شرفیاب شده‌اند، آورده شود که چیزی حدود ده حکایت به آن اختصاص دارد.

حکایات بسیار سودمند این بخش به ما می‌آموزد که محرومیت از شرفیاب شدن به خدمت آن حضرت، تنها از ناحیه ماست و این گفتار و کردار و گناهان و آلودگیهای ماست که مانع دیدار امام زمان (عج) می‌شود، وگرنه همان طور که خود حضرت در حکایت «پیر مرد قفل ساز» فرمود، اگر ما خود را اصلاح کنیم و بنده خدا باشیم، نه بنده هوا و هوس، آن حضرت خود نزد ما خواهد آمد و نیازی به چله گرفتن نیست و علومی نظیر جفر و سحر فایده ندارد.

در اینجا، شاید عده‌ای پرسند، چه کنیم تا به خدمت حضرت حجت بن الحسن (عج) شرفیاب شویم؟ در این راستا باید گفت: توجه به جبران گناهان و خطاهای گذشته، تصفیه حقوقی که مردم بر گردن انسان دارند (حق الناس)، عمل کردن به واجبات بانیت خالص، آراسته شدن به ایمان و یقین و به صفات پسندیده و اعمال مستحبی، ترک رذایل اخلاقی، رفع نیازمندیهای مردم، اهمیت دادن به اصلاح جامعه پس از اصلاح خود و اعمالی از این دست بگونه‌ای که هیچ واجبی از انسان ترک نشود و هیچ گناهی از او سر نزنند، زمینه شرفیابی انسان را به محضر آن حضرت فراهم می‌کند. در این صورت، بگونه‌ای که مصلحت شخص اقتضا کند، به حضور مبارکش شرفیاب می‌شود.

ناگفته نماند که در مشرف شدن عده زیادی به خدمت امام زمان (عج) در غیبت صغری و همچنین غیبت کبری جای بحث و گفتگو نیست، لیکن باید توجه داشت که این سخن بدان معنی نیست که ادعای هر مدعی را به عنوان مسأله‌ای قطعی بپذیریم، چون طبیعی است که عده‌ای فرصت طلب و فریبکار یا جاهل و منحرف بوده و هستند که می‌خواهند به وسیله چنین ادعاهایی به اهداف و مقاصد شوم خود برسند.

لازم به یاد آوری است که گرچه افرادی که با حضرت مهدی (عج) دیدار کرده‌اند، انسانهای راستگو و با ایمانی بوده‌اند، ولی اغلب آنها افرادی عامی و معمولی بوده‌اند، چون هدف اصلی بسیاری از این دیدارها رفع مشکل و گرفتاری آن اشخاص بوده است و نباید انتظار داشت که بیش از اندازه نیاز و رفع مشکل، مطلبی به آنان گفته شود، همان طور که در زمان حضور ائمه (ع) نیز چنین بوده است. البته افرادی هم در بین یاران ائمه (ع) بودند که از نظر علمی و تقوایی در سطح بالایی قرار داشتند و در ملاقات با امام زمان خود، پاسخ مشکلات و پیچیدگیهای علمی را از آن حضرت دریافت کرده و جان خود را از شهد فیضش سیراب می‌کردند، چنان که برخی از افرادی که با حضرت مهدی (عج) ملاقات کرده‌اند، نیز دارای مقامات بلند علمی و ایمانی بوده‌اند، مانند علامه بحر العلوم، مقدس اردبیلی، علامه حلی و دیگران.

حتی عده‌ای معتقدند که گاهی مصالح اسلامی ایجاب می‌کند که حضرت بقیه الله (عج) خود را برای افراد منحرف نیز آشکار نماید.^(۱)

حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفدا با حالات گوناگونی خود را برای افراد مختلف آشکار کرده است. البته بیشتر اوقات با لباس مخصوص عربی و گاهی در شکل علما و رجال دینی و با عظمت و وقار و هیبت زیاد و زمانی در لباس کشاورز ظاهر شده

۱ - تاریخ غیبت کبری، سید محمد صدر، ترجمه سید حسن افتخارزاده، ص ۱۳۹.

است و گاه در حالی که بر شتر یا اسب سوار بوده، گاهی پیاده و زمانی با لهجه محلی اعراب بادیه نشین و گاهی به زبان فارسی با لهجه‌های گوناگون یا زبان دیگری صحبت فرموده است. ملاقات کننده نیز گاهی اصلاً آن حضرت را نمی‌شناسد، نه در زمان ملاقات و نه بعد از ملاقات و زمانی بعد از دیدار متوجه می‌شود که ایشان حضرت مهدی (عج) بوده است، در اندک مواردی نیز در زمان ملاقات می‌فهمد که ایشان امام عصر (عج) است، مانند ملاقاتهای علامه بحر العلوم.

آنهایی که مشکلشان بر طرف می‌شود، گاهی به وسیله خود حضرت انجام می‌شود و گاهی توسط یاران مخصوص ایشان. همچنین برخی اوقات بعد از توسل به حضرت مهدی (عج) بدون ملاقات حضوری مشکل بر طرف می‌شود.

انگیزه‌ها و اهداف دیدار حضرت صاحب الزمان (عج) گاهی عمومی است و فواید آن به جامعه اسلامی می‌رسد، مانند نجات مردم بحرین از توطئه‌ای که وزیر ناصبی طرح ریزی کرده بود و خود آن حضرت نقشه شوم او را آشکار ساخت. در اغلب دیدارها اهداف فردی و شخصی مورد نظر بوده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- ۱- هدایت و راهنمایی فرد و ملحق ساختن وی به جمع پیروان.

- ۲- یاری رساندن کسی که دارای عقیده صحیح است، به منظور غلبه بر کسی که دارای عقیده باطل است.

- ۳- حل مشکلات مذهبی که علمای بزرگ از حل آنها عاجز بوده‌اند، مانند ارتباط مقدس اردبیلی با حضرتش و حل مشکلات مذهبی وی.

- ۴- خبر دادن از برخی مسائل مهم، قبل از آنکه مردم بدانند.

- ۵- نصیحت و خیر خواهی دیگران.

- ۶- کمک مالی به اشخاص.

۷- شفا دادن بیماریهای سخت و غیر قابل درمان.

۸- راهنمایی گمشدگان و رساندن آنان به مقصد.

۹- تأکید بر خواندن بعضی از دعاها و زیارت‌هایی که از پدران معصوم آن حضرت

رسیده، مانند داستان سید رشتی و تأکید بر خواندن نماز شب، زیارت جامعه و زیارت عاشورا.

۱۰- یاد دادن دعاها و ذکرهایی که دارای معنای عالی است، مانند آموختن دعای

«اللَّهُمَّ عَظِّمِ الْبَلَاءَ...».

۱ - بوسه علامه بحر العلوم بر دست مبارک حضرت مهدی (عج)

عالم ربانی آخوند ملازمین العابدین سلماسی که خود ناظر علامه بحر العلوم در مکه معظمه بود، چنین می گوید:

آن جناب با آنکه در شهر غربت و از اهل و خویشان خود جدا بود، اما قلبی قوی داشت و در بذل و بخشش اعتنایی به زیاد بودن مخارج نداشت. یک روز که چیزی در دست نداشتم، چگونگی حال را خدمت سید عرض کردم که مخارج زیاد است و چیزی در دست ندارم. ایشان چیزی نفرمود.

عادت سید بر این بود که صبح طوافی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و سپس به اتاقی که مختص به خودش بود، می رفت. من قلیانی برای او می بردم، آن را می کشید؛ آن گاه بیرون می آمد و در اتاق دیگر می نشست و شاگردان از هر مذهبی جمع می شدند. ایشان برای هر صنف، طبق مذهبش درس می گفت.

در آن روز که شکایت از تنگدستی کرده بودم، چون از طواف برگشت، طبق عادت قلیان را حاضر کردم که ناگاه کسی در را کوبید. سید بشدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیر و از اینجا بیرون ببر. سپس خود با شتاب برخاست و رفت، در را باز کرد. پس از آن شخص بزرگی به لباس اعراب داخل خانه شد و آمد در اتاق سید نشست.

سید در نهایت ذلت و بیچارگی و ادب، دم در نشست و به من اشاره کرد که قلیان را نزدیک نبرم. پس ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن گفتند. آن گاه آقا برخاست و سید نیز با شتاب برخاست و در خانه را برایش باز کرد و دستش را بوسید و ایشان را بر ناقه ای که دم در خانه خوابانده بود، سوار کرد و ایشان رفت.

سید با رنگ پریده باز گشت و براتی به دست من داد و گفت: این حواله را نزد مرد

صرافی که در کوه صفاست، ببر و آنچه که بر او حواله شده، بگیر و به خانه بیاور. من آن برات را گرفتم و نزد همان مرد بردم. چون برات را گرفت و آن را خواند، بوسید و گفت: برو، چند حمال بیاور. من رفتم و چهار حمال آوردم. پس بقدری که آن چهار نفر قوت داشتند، ریال فرانسه برداشتند (هر ریال فرانسه، کمی بیش از پنج قران ایرانی بود) و به منزل آوردند.

پس از این ماجرا، روزی رفتم نزد آن صراف که از حال او با خبر شوم و بدانم که این حواله از کی بود؟ وقتی که رفتم آنجا، نه صرافی دیدم و نه دکانی. از کسی که آنجا بود، از حال صراف پرسیدم. او گفت: ما در اینجا صرافى ندیده بودیم. در اینجا فلان کس می‌نشیند. پس دانستم که این یکی از اسرار الهی بود.^(۱)

۲. علامه بحر العلوم و صوت قرآن حضرت مهدی (عج)

مرحوم علامه سید مهدی بحر العلوم رضوان الله تعالى عليه چندین بار خدمت حضرت بقیة الله ارواحنا فداءه رسید. محدث قمی (ره) در کتاب رجال خویش، هشت حکایت در رابطه با کرامات آن بزرگوار و تشرفات مکررش به حضور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نقل کرده است.

روزی بر خلاف همیشه علامه بحر العلوم را دیدند که در مقابل حرم مطهر حضرت امیر مؤمنان علی (ع) ایستاده و به جای خواندن زیارت، با نوای دلنشین و اشک روان و شوری در دل، این شعر را زمزمه می‌کند:

«چه خوش است صوت قرآن ز تو دلرباشیدن»

بعد که از آن بزرگوار علت را جویا می‌شوند، ایشان چنین می‌گویند:

چون خواستم وارد حرم مطهر بشوم، چشمانم به وجود نورانی حضرت حجت (عج) افتاد که در قسمت بالا سر نشسته‌اند و با صدای روح بخش، آیات کلام الله مجید را تلاوت می‌کنند. چون آن نوای جانفزا را شنیدم، آن مصرع بر زبانم مترنم شد و چون وارد حرم شدم، حضرتش قرائت کلام الله را پایان دادند و از حرم تشریف آوردند.^(۱)

۳ - تشریف علامه بحر العلوم در حال نماز

آخوند ملا زین العابدین می گفت: قاعده علامه بحر العلوم آن بود که اگر کسی موقع غذا خوردن سر سفره او حاضر می شد و غذا نمی خورد، بسیار بدش می آمد.

علامه شبی هنگام مغرب در پشت سر مرقد مطهر عسکرین (امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام) به نماز ایستاد. من و جمعی از اصحاب ایشان به علامه بحر العلوم اقتدا کردیم. ایشان نماز را خواند و در تشهد رکعت آخر، هنوز سلام دوم را نگفته بود که ساکت شد. ما گمان کردیم که سهو یا فراموشی به آن جناب دست داده است. پس از مدتی سلام دوم را گفت. ما همه تعجب کرده بودیم، لیکن چون آن بزرگوار بسیار با هیبت بود، هیچ کس را یارای آن نشد که علت سکوت را سؤال کند.

من با رفیق دیگرم قرار گذاشتیم که آن شب در وقت غذا شام نخوریم و بگوییم: علت آن سکوت را بیان فرمایید، وگرنه غذا نمی خوریم و چون ایشان راضی نمی شود که کسی در مجلس بنشیند و شام نخورد، علت را بیان خواهد کرد.

در وقت شام ما دو نفر دست خود را نشستیم. بحر العلوم فرمود: شام بخورید. ما عرض کردیم: اگر علت سکوت در بین نماز را بیان فرمایید، غذا می خوریم، وگرنه نه. آن بزرگوار فرمود: حالا شام بخورید، بعد علت سکوت را برای شما بیان می کنم. پس از اینکه شام خوردیم از علت سکوت جويا شدیم. ایشان فرمود:

چون من سلام اول را گفتم، ناگاه دیدم امام عصر (عج) برای زیارت امام علی النقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) به درون حرم آمد. پس زبانم لکنت پیدا کرد و از هیبت آن حضرت قدرت تکلم نیافتم. از طرف دیگر، چون در نماز بودم، قدرت برخاستن هم نداشتم و نمی توانستم نماز را قطع کنم. بدین جهت، لکنت زبان من ادامه داشت تا امام

عصر (عج) از زیارت جد و پدرش فراغت یافت و برگشت. آن وقت به حال خود آمدم
و زبانم جریان پیدا کرد و سلام دوم را خواندم.^(۱)

۴. ملاقات علامه بحر العلوم در سرداب

عالم متقی و با تقوا مرحوم سید مرتضی که همیشه همراه علامه بحر العلوم بود، چنین نقل می‌کند:

در سفر زیارت سامره همراه آن جناب بودم. ایشان حجره‌ای داشت که تنها در آنجا می‌خوابید و من نیز حجره‌ای داشتم که به آن حجره متصل بود. بسیار مواظبت داشتم که لحظه‌ای از شب و روز از فیض خدمت به ایشان محروم نشوم.

شبها مردم در نزد آن مرحوم جمع می‌شدند تا آنکه پاسی از شب می‌گذشت. یکی از شبها طبق عادت خود نشست و مردم نزد او جمع شدند و من از چهره ایشان فهمیدم که گویا از اجتماع کراهت داشته، دوست دارد خلوت شود. علاوه بر این، با هر کس، سخنی می‌گوید که در آن اشاره به تعجیل در رفتن است. پس از مدتی مردم متفرق شدند و جز من کسی باقی نماند و به من نیز فرمود: برو. من به حجره‌ام رفتم و تا پاسی از شب به فکر سید بودم و خواب به چشم نیامد.

پس از مدتی بطور پنهانی بیرون آمدم تا از حال سید اطلاعی حاصل کنم. پشت در حجره رفتم، دیدم در بسته است. از شکاف در نگاه کردم، دیدم چراغ به حال خود روشن است، ولی کسی داخل حجره نیست. وارد حجره شدم و از ظاهر آن فهمیدم که ایشان نخوابیده است. با پای برهنه و بطور پنهانی به منظور پیدا کردن ایشان وارد صحن شریف سامرا شدم. دیدم درهای قبه عسکرین علیهم السلام بسته است. در اطراف حرم تفحص کردم، اما اثری از ایشان نیافتم. در این هنگام داخل صحن سرداب شدم، دیدم درهای آن باز است.

بسیار آرام و آهسته پایین رفتم. پس از چند لحظه سکوت، صدای همهمه‌ای از

صحن سرداب شنیدم مثل اینکه کسی با دیگری سخن می‌گفت، اما من کلمات را تمیز نمی‌دادم. سه یا چهار پله دیگر مانده بود و من در نهایت آهستگی پایین می‌رفتم که ناگه صدای سید از همان مکان بلند شد که:

«سید مرتضی چه می‌کنی؟ چرا از خانه بیرون آمدی؟»

در جای خود متحیر و ساکت ماندم. تصمیم گرفتم که بدون دادن جواب، به حجره باز گردم، ولی با خود گفتم: چگونه حال من از کسی که مرا بدون حواس شناخته، پوشیده می‌ماند. از این رو، با عذر خواهی و پشیمانی جواب دادم و در این میان از پله‌ها پایین رفتم تا جایی که صقّه را مشاهده کردم. پس سید را دیدم که تنها رو به قبله ایستاده و اثری از کس دیگری نیست. از اوضاع و احوال فهمیدم که ایشان با حضرت مهدی (عج) که از دیده‌ها پنهان است، سخن می‌گفت. (۱)

۵. سؤالات مذهبی علامه حلی از آن حضرت

علامه حلی شب جمعه به منظور زیارت سید الشهدا (ع) به راه افتاد. او در این سفر تنها و بر الاغی سوار بود و تازیانه‌ای به دست داشت. در بین راه شخص عربی پیاده دنبال علامه را گرفت و با هم مشغول صحبت شدند.

چون قدری با هم سخن گفتند، علامه فهمید که این شخص مرد دانشمندی است. از این رو، در مورد مسائل علمی با هم صحبت کردند. پس از مدتی علامه فهمید که آن شخص صاحب علم و فضیلت بسیار بوده و در تمام علوم متبحر است. پس علامه مشکلاتی که برایش در علوم مختلف پیش آمده بود، یک یک از آن شخص سؤال کرد و او به آنها جواب می‌داد.

مدتی گذشت تا اینکه مسأله‌ای پیش آمد و آن شخص فتوایی داد. علامه منکر آن شد و گفت: حدیثی بر طبق این فتوا نداریم. آن مرد گفت: شیخ طوسی در تهذیب حدیثی در این مورد ذکر کرده است. شما از اول کتاب تهذیب فلان قدر ورق بشمارید، در فلان صفحه و فلان سطر این حدیث مذکور است. علامه در شگفت ماند که این شخص کیست؟ بدین خاطر، از آن مرد پرسید:

آیا در این زمان که غیبت کبری است می‌توان حضرت صاحب الامر (عج) را دید؟
در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد.

آن حضرت خم شد و تازیانه را از زمین برداشت و در میان دست علامه گذاشته،

فرمود:

چگونه صاحب الزمان را نمی‌توان دید، در حالی که دست او در دست توست.

علامه بی‌اختیار خود را از الاغ پایین انداخت که پای آن حضرت را ببوسد و غش

کرد. چون به هوش آمد، کسی را ندید. وقتی که به خانه برگشت، به کتاب تهذیب رجوع کرد و آن حدیث را در همان ورق و در همان صفحه و در همان سطر که حضرت ولی عصر (عج) نشان داده بود، یافت. سپس به خط خود در حاشیه کتاب تهذیب نوشت که این حدیث آن حدیثی است که حضرت صاحب الامر (عج) خبر آن را به من داد و نشانی آن را با شماره صفحه و سطر کتاب برایم گفت.

آخوند ملاصفر علی می گفت: من همان کتاب را دیدم و در حاشیه آن حدیث خط علامه را ملاحظه کردم.^(۱)

۶. کتاب اهدایی حضرت مهدی (عج) به مرحوم مجلسی

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی، پدر مرحوم علامه مجلسی صاحب بحار الانوار گوید: من در اوایل بلوغ طالب رضای خدا بودم، در طلب رضای او کوشش می‌کردم و از یاد جنابش قراری نداشتم، تا آنکه در میان خواب و بیداری دیدم حضرت صاحب الزمان (عج) در مسجد جامع قدیم اصفهان نزدیک به دری که الآن مدرس من است، ایستاده، پس سلام کردم و قصد نمودم که پای مبارکش را ببوسم. ایشان نگذاشت و مرا گرفت، پس دست مبارکش را بوسیدم.

سپس از آن جناب مسائلی را که برایم مشکل بود، پرسیدم. یکی از آنها وسوسه‌ای بود که در نماز داشتم و با خود می‌گفتم: نماز آن گونه که از من خواسته‌اند، نیست و بدین جهت آنها را قضا می‌کردم. مسأله دیگر اینکه نماز شب برایم میسر نبود. در این باره از شیخ خود یعنی شیخ بهایی رحمه الله سؤال کردم. وی گفت: یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب به جا آور و من چنین می‌کردم. سپس از حضرت حجت (عج) در این زمینه سؤال کردم که من نماز شب بخوانم، فرمود: بخوان، اما مانند آن نماز مصنوعی که به جا می‌آوردی، نباشد و غیر اینها از مسائلی که در خاطر من ماند. آن گاه گفتم: ای مولای من! برایم میسر نیست که هر وقتی به خدمت شما برسم، پس به من کتابی عطا کن که همیشه به آن عمل کنم. ایشان فرمود:

من برای تو کتابی به مولا محمد تاج عطا کردم، برو آن کتاب را از او بگیر.

من در خواب او را می‌شناختم. پس، از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود به سمت داربطیخ که محله‌ای از اصفهان است، بیرون رفتم. چون رسیدم به آن شخص و مرا دید، گفت: آن کتاب پیش من نیست. من شروع کردم به تضرع و گریه و ناله به خاطر

فوت آن کتاب تا طلوع فجر. پس چون از نماز صبح و تعقیب آن فارغ شدم و به دلم افتاده بود که مولا محمد همان شیخ بهایی است و حضرت او را به خاطر اشتهارش تاج نامیده است، رفتم به مدرس ایشان که نزدیک مسجد جامع بود. ایشان مشغول مقابله صحیفه کامله بود و خواننده، سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود. ساعتی آنجا نشستم تا از آن کار فارغ شد. در ظاهر به نظر می رسید که کلام ایشان درباره سند صحیفه بود، لیکن به جهت غمی که بر من مستولی بود، سخن آنها را نفهمیدم.

در این حال، من گریه می کردم و نزد شیخ رفتم و خواب خود را به ایشان گفتم و به خاطر فوت کتاب گریه می کردم. پس شیخ گفت: بشارت آن حضرت به تو درباره کسب علوم الهیه و معارف یقینیه بوده است.

محور صحبت من با شیخ، تصوف بود و او به آن مایل بود؛ اما قلبم آرام نشد و با گریه و تفکر از نزد شیخ رفتم تا آنکه به دلم افتاد که به آن سمتی بروم که در خواب به آنجا رفتم.

به آن سمت به راه افتادم، چون رسیدم به محله دار بطیخ، مرد صالحی را که اسمش آقا حسن و لقبش تاج بود، دیدم. چون به او رسیدم، سلام کردم. وی گفت: ای فلانی! کتابهای وقفی نزد من است، هر طلبه ای که آن را می گیرد به شرط وقف عمل نمی کند، تو اگر عمل می کنی بیا و آنها را ببین و هر چه که احتیاج داری از آنها بردار. پس با او به کتابخانه رفتم. اولین کتابی که به من داد، همان کتابی بود که در خواب دیده بودم. پس شروع کردم به مقابله با نسخه او که جد پدرش از روی نسخه شهید نوشته بود و شهید (ره) نسخه خود را از نسخه عمید الرؤسا و ابن سکون نوشته و با نسخه ابن ادریس مقابله کرده بود، بدون واسطه یا به یک واسطه. نسخه ای که حضرت صاحب الامر (عج) به من عطا فرمود، به خط شهید نوشته شده بود و با آن نسخه موافقت داشت حتی در زمینه آنچه

که در حاشیه آن نوشته شده بود.

مدتی بعد از آنکه از مقابله فارغ شدم مردم برای مقابله به من رو آوردند که این به برکت عطای حضرت حجت (عج) بود. از آن پس صحیفه کامله، کتابی در زمینه رفع بلا شد و مانند آفتاب درخشان در هر خانه‌ای پیدا می‌شد، بخصوص در اصفهان، چرا که بیشتر مردم صحیفه‌های گوناگون داشتند و اغلب آنها صالح و اهل دعا شدند و بسیاری از آنها مستجاب الدعوه. اینها آثار معجزه‌ای بود از حضرت صاحب الامر (عج). آنچه را که خداوند به سبب صحیفه به من عطا فرمود، نمی‌توانم بشمارم.

مؤلف گوید: علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار صورت اجازه مختصری از پدر خود در مورد صحیفه کامله ذکر کرده و در آنجا گفته است که من روایت می‌کنم صحیفه کامله را که به زیور آل محمد علیهم السلام ملقب است و انجیل اهل بیت علیهم السلام است و دعای کاملی است با سندهای بسیار و طریقه‌های مختلف که یکی از آنها این است که من آن را روایت می‌کنم از مولای ما صاحب الزمان خلیفه الرحمن (عج) در خوابی طولانی. (۱)

۷- شفا یافتن شیخ حرّ عاملی

محدث بزرگ شیخ حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداة چنین نوشته است: من زمانی که ده سال پیش نداشتم، به مرض سختی مبتلا شدم، بگونه‌ای که پدر و مادر و خویشاوندانم جمع شده، گریه می‌کردند و برای عزاداری آماده می‌شدند، آنها یقین کرده بودند که من خواهم مرد. در آن شب پیغمبر و دوازده امام صلوات الله علیهم را در میان خواب و بیداری دیدم. پس به آنها سلام کردم و با یک یک مصافحه نمودم. میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطرمان ماند، جز آنکه ایشان در حق من دعا کرد. سپس بر حضرت صاحب الامر (عج) سلام کردم و با آن جناب مصافحه نمودم و در آن حال گریستم و گفتم: ای مولای من می‌ترسم که با این مرض بمیرم و به مقصود خود از علم و عمل نرسم. ایشان فرمود: ترس زیرا تو با این مرض نخواهی مرد و خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می‌دهد و عمر طولانی خواهی یافت. آن‌گاه قدحی که در دست مبارکش بود به دست من داد و من از آن آشامیدم و بهبودی یافتم و مرض بکلی از من زائل شد. پس از آن بلند شدم. پدر و مادر و خویشاوندانم تعجب کردند. چند روزی که گذشت، آنچه که دیده بودم برای آنها تعریف کردم.^(۱)

۸- تشریف مقدس اردبیلی

از جمله کسانی که خدمت حضرت صاحب الامر ارواحنا فداء شرفیاب شده و پاسخ اشکالات علمی اش را از آن وجود مقدس دریافت کرده است، عالم بزرگوار مقدس اردبیلی (متوفی ۹۹۳) رضوان الله تعالی علیه است. او در تقوا و عبادت به مقامی رسیده بود که مانندش کمتر دیده شده است.

مشهور است که در بعضی از مسائل دشواری که برایش پیش می آمده، خود را به ضریح مقدس حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می رساند و از آن حضرت سؤال می کرد و امام نیز پاسخش را می داد.

یکی از شاگردان خاص آن مرحوم که از دانشمندان زمان خویش و از اسرار زندگی استاد نیز آگاه بوده، چنین می گوید:

یکی از شبها در صحن مطهر حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در حالی که شب از نیمه گذشته بود، خسته از مطالعات علمی قدم می زدم. ناگهان در آن فضای نورانی، شبی را دیدم که به سوی حرم آن حضرت روان است، در حالی که تمام درهای حرم مطهر قفل بود. با کنجکاوی او را تعقیب کردم، دیدم او چون به در حرم نزدیک شد، قفلها باز و در حرم گشوده شد، او به هر دری که دست می گذاشت، باز می شد، تا اینکه با کمال وقار و سنگینی کنار حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام ایستاد و سلام کرد و من جواب سلام او را شنیدم. سپس با همان صاحب صدا شروع به صحبت کرد. هنوز از آن گفتگو چیزی نگذشته بود، که آن مرد خارج شد. من نیز او را تعقیب کردم تا اینکه از شهر بیرون رفت و به سوی مسجد کوفه سرازیر شد. من از روی کنجکاوی او را دنبال کردم تا به مسجد رسید و داخل محراب شد. سپس با کسی به گفتگو نشست. سخنانش که به اتمام

رسید از مسجد خارج و به سوی شهر سرازیر شد. نزدیک دروازه نجف که رسید تازه سپیده صبح دمیده بود و خفتگان آرام آرام سر از بستر برمی داشتند و آماده نیایش صبحگاهی می شدند. ناگهان در طول راه عطسه‌ای به من دست داد که نتوانستم جلوی آن را بگیرم. آن مرد متوجه من شد و برگشت، چون به چهره‌اش نگریستم، دیدم استادم مرحوم مقدس اردبیلی است.

پس از سلام و اظهار ادب، به ایشان عرض کردم که من از لحظه ورود به حرم مطهر تا کنون همراه شما بوده‌ام، لطفاً بفرمایید که در حرم مطهر و در محراب مسجد کوفه با چه کسی سخن می‌گفتید؟

مرحوم مقدس اردبیلی ابتدا از من قول گرفت که این راز را تا زمانی که ایشان در قید حیات است فاش نکنم، سپس فرمود:

فرزندم گاهی حل مسائل بر من دشوار می‌شود. چون از حل آن عاجز می‌شوم، خدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شرفیاب شده و جواب آن را می‌گیرم. اما شب گذشته حضرت امیر علیه السلام مرا به سوی حضرت صاحب الزمان (عج) راهنمایی کرد و فرمود:

«فرزندم مهدی (عج) در مسجد کوفه است، نزد او برو و مسائلت را از او فرا گیر.»

من به امر آن حضرت داخل مسجد کوفه شدم و از حضرتش سؤال کردم.^(۱)

۹- رؤیای صادقه آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله علیه

زعیم عالیقدر حضرت آیت الله العظمی آقای گلپایگانی رضوان الله تعالی علیه که خود از آغاز تشکیل حوزه علمیه قم حضور داشتند، در سال ۱۳۹۷ قمری فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم ابتدا در اراک حوزه تأسیس کردند و بعد به قصد زیارت سفری به قم نمودند. در همان سفر بنا شد که در قم بمانند و همان وقت نامه‌ای به من مرقوم فرمودند که هنوز هم موجود است. در آن نامه نوشته بودند:

اگر مایلید به قم بیایید که نان جوی پیدا می‌شود و با هم می‌خوریم.

من در پی نامه ایشان به قم آمدم. چندی گذشت، ماه مبارک رمضان فرا رسید. وضع مادی روحانیت و حوزه بسیار بد بود، زیرا وجوه شرعی به قم نمی‌آمد. سیدی از اهل علم برای تبلیغ رفته بود و خانواده‌اش دچار تنگدستی شده بودند. شخصی نزد من آمد و درخواست کرد که از آقای حاج شیخ عبدالکریم استدعا کنم که شهریه آن سید را بدهند. من جریان را به آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی که مقسم شهریه بود، گفتم: ایشان گفت: وجه کمی در دست است و اگر بخواهیم تقسیم کنیم، بهره هر یک از آقایان چیز کمی مثلاً دو قران می‌شود.

روز هفدهم ماه رمضان بود که من در حجره خود در مدرسه فیضیه خوابیده بودم. در خواب دیدم که با مرحوم آقای حاج میرزا مهدی بروجردی رضوان الله علیه در همان حجره - اما مقداری بزرگتر - رو به قبله نشسته‌ایم و دو چراغ هم در حجره روشن است. ناگهان یک آقای محترمی را دیدم که آمد و رو به ایشان کرد و گفت: حاج میرزا مهدی! حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به شیخ عبدالکریم بگو:

مضطرب نباش که بر اثر گریه‌های امام زمان، وجوه، متوجه حوزه قم شد.

من از خواب، بیدار شدم، جریان خوابم را برای آقای حاج شیخ عبدالکریم نگفتم، لیکن برای مرحوم آقای حاج میرزا هدایت الله وحید گلپایگانی نقل کردم. چندی بعد دوباره بعضی نزد من آمدند که در مورد گرفتن شهریه آن سید و رسیدگی به وضع خانواده‌اش اقدامی بشود و وضع آنان را به آقای حاج شیخ عبدالکریم برسانم. من قضیه را با آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی در میان گذاشتم. ایشان گفت: بیا با هم به حضور آقا حاج شیخ عبدالکریم برویم.

با هم به منزل آقا رفتیم. از اتفاق وقتی رسیدیم که آقا می‌خواست از بیرونی به اندرون برود. ما را که دید فرمود: کاری داشتید که اینجا آمدید؟ من گفتم: وضع خانواده فلان آقا که برای تبلیغ رفته، خوب نیست، شهریه او را می‌خواستم که به خانواده‌اش برسانیم. ایشان رو به آقای بافقی کرد و فرمود: شهریه او را پردازید. آن گاه رو به من کرده و فرمود: خواب شما هم به ما رسید و از رؤیاهای صادقانه است و وجوهی برای ما رسیده است. (۱)

۱ - عنایات حضرت مهدی موعود (عج) به علما و مراجع تقلید، علی کریمی جهرمی، ص ۱۰۳ - ۱۰۴، با اندک تغییر.

۱۰ - مکاشفه مرحوم نورالدین اراکی به روایت

آیت الله العظمی اراکی زید عزه

حضرت آیت الله العظمی اراکی دام ظلّه فرمود: مکاشفه‌ای برای مرجع بزرگوار مرحوم آقا نورالدین اراکی رخ داد. ایشان در آن مکاشفه با حضرت ولی عصر حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه ملاقات کرد. حضرت مهدی (عج) نسبت به ایشان ملاطفت و مهربانی بسیار کرده، در چهره وی تبسم فرمود و به او اظهار محبت مخصوص کرد، از جمله اینکه در خطاب به آن عالم بزرگوار فرمود:

«إِنَّكَ أَوْيِسُ الزَّمَانِ»

تو اویس زمان می باشی.

آن مرحوم جریان این مکاشفه را در ضمن اشعاری سروده و به خط خود نوشته‌اند. در این اشعار بصراحت به شرفیابی و لطف و مهربانی مخصوص امام زمان و خطاب پرافتخاری که ایشان فرموده، اشاره شده و الآن در دسترس است.

شاید اینکه او را «اویس زمن» خطاب کرده‌اند، بدین جهت باشد که آن عالم بزرگ، مانند اویس قرنی اهل عبادت و گریه و زاری در شب بوده است، بطوری که حضرت آیت الله العظمی اراکی زید عزه العالی آن مرحوم را بگناه در شبها و سحرها نامیده‌اند.^(۱)

۱ - عنایات حضرت مهدی موعود (عج) به علما و مراجع تقلید، علی کریمی جهرمی، ص ۹۶-۹۷، تلخیص.

۱۱ - شفا یافتن مرحوم علامه میرجهانی

مرحوم علامه میرجهانی به کسالت نقرس و سیاتیک - عرق النساء - مبتلا بود و چندین سال در اصفهان، تهران و خراسان معالجه کرد، چه معالجه به روش گیاهی و چه معالجه به روش جدید، اما درمان نشد.

ایشان فرمود: من به این درد مبتلا بودم، تا اینکه بعضی از دوستان مرا به شیروان بردند. وقتی که از آنجا برمی گشتیم، در قوچان توقف کردیم و مدتی ماندیم. یک روز به زیارت امامزاده‌ای که در خارج شهر قوچان و معروف به امامزاده ابراهیم است، رفتیم و چون هوای لطیف و منظره جالبی داشت، دوستان گفتند: نهار را اینجا می مانیم، جای خوبی است. گفتم: عیبی ندارد.

آنها مشغول تهیه غذا شدند و من گفتم: برای تطهیر به رودخانه می روم. آنها گفتند: راه قدری دور است و برای درد پای شما مناسب نیست. من گفتم: آهسته آهسته می روم و رفتم تا به رودخانه رسیده و تجدید وضو کردم. سپس قدری کنار رودخانه نشستم و به منظره‌های طبیعی نگاه کردم. ناگهان دیدم شخصی که لباس چوپانی در بر داشت، آمد و سلام کرده، گفت:

آقای میرجهانی! شما با اینکه اهل دعا و دوا هستی، هنوز پای خود را معالجه نکرده‌ای؟
گفتم: تا کنون که نشده. گفت:

آیا دوست داری (یا مایل هستی) من درد پایت را علاج کنم؟

گفتم: البته.

پس آمد کنار من نشست و از جیب خود چاقوی کوچکی درآورد و اسم مادر مرا پرسید (یا بُرد) و سرچاقو را بر موضع درد گذاشت و به پایین کشید تا به پشت پا رسید و

فشاری داد که بسیار درد آمد و آخ گفتم. پس چاقو را برداشت و گفت:
برخیز، خوب شدی.

خواستم مانند همیشه به کمک عصا برخیزم، عصا را از دست من گرفت و به آن
طرف رودخانه انداخت. پس دیدم پایم سالم است. برخاستم ایستادم و دیگر درد پا
احساس نکردم.

بعد به ایشان گفتم: شما کجا هستید؟ گفت: من در همین قلعه‌ها هستم و دست خود را
به اطراف گردانید. گفتم: پس من کجا خدمت شما برسم؟ فرمود: تو آدرس مرا نخواهی
دانست، ولی من منزل شما را می‌دانم کجاست و آدرس مرا گفت و فرمود: هر وقت
مقتضی باشد، خودم نزد تو خواهم آمد. این جمله را فرمود و رفت.

در همین موقع دوستان از راه رسیدند و گفتند: آقا، عصا کو؟ من گفتم: آقا را دریابید؛
پس هر چه جستجو کردند، اثری از ایشان نیافتند.^(۱)

علامه میرجهانی اشعار بسیار پر مغزی درباره امام زمان (عج) سروده است که اشعار
زیر نمونه‌ای از آنهاست:

من که از آتش هجران تو دلسوخته‌ام

آتش عشق به کانون دل افروخته‌ام

به تمنای وصال تو من ای مهر مثال

روز و شب دیده امید به ره دوخته‌ام

به یکی جلوه رویت همه دادم از دست

سود و سرمایه یک عمر که اندوخته‌ام

خسروا، نیست متاعی دگرم جز تن و جان

که به سودای لقایت همه بفروخته‌ام

دفتر و سبزه و سجاده بدادم از دست

تا که در مدرس عشقت ادب آموخته‌ام

جامه طاعت و تقوا همه را چاک زدم

تا که پیراهن عشق تو به تن دوخته‌ام

سربه زانوی غم آورده به کنجی حیران

تا مگر رحم نمایی به دل سوخته‌ام

در سال ۱۴۰۰ هجری قمری عده‌ای که در اصفهان خدمت ایشان رسیده بودند، نقل

کردند که ایشان فرمودند: در عالم رؤیا به من گفتند: جهت حفظ و نگهداری و برطرف

شدن ناراحتیها و نگرانیها بگوئید:

«یا مالک و یا عزیز و یا غالب به تعداد حروفشان؛ یعنی اولی را ۱۰۲ مرتبه و دومی

را ۱۰۵ مرتبه و آخری را ۱۰۴۴ مرتبه».

۱۲ - تشریف امیر اسحاق استرآبادی

علامه مجلسی اول رحمة الله علیه چنین نقل می‌کند:

در زمان ما مرد شریف و نیکوکاری می‌زیست که او را امیر اسحاق استرآبادی می‌نامیدند. وی چهل مرتبه پیاده به حج مشرف شده بود و میان مردم مشهور بود که «طی الارض» می‌کند. ایشان در یکی از سالها به اصفهان آمد. من نیز به نزد وی رفتم و آنچه درباره او شهرت داشت از خودش جويا شدم.

او گفت: یکی از سالها با کاروان حج به زیارت خانه خدا می‌رفتم. وقتی به محلی رسیدیم که تا مکه هفت یا نه منزل راه بود، به عللی از کاروان بازماندم، بگونه‌ای که کاروان از نظرم ناپدید شد و راه را گم کردم. در نتیجه، سرگردان شدم و تشنگی بر من غلبه کرد، بطوری که از زندگی ناامید گشتم.

در آن هنگام، صدا زدم:

«یا ابا صالح! یا ابا صالح!» راه را به من نشان بده، خدا تو را رحمت کند!

ناگاه شبی در آخر بیابان به نظرم رسید، چون با دقت نگاه کردم، طولی نکشید که نزد من آمد. دیدم جوانی خوش سیما، گندمگون و پاکیزه لباس است که به شیوه مردمان شریف بر شتری سوار و مشک آبی با خود دارد. من سلام کردم. ایشان جواب مرا داد و پرسید: تشنه هستی؟ گفتم: آری. ایشان مشک آب را به من داد و من آب نوشیدم.

آن گاه گفت: می‌خواهی به کاروان برسی؟ گفتم: آری. مرا پشت سر خود سوار کرد و به طرف مکه رهسپار شد. من عادت داشتم که هر روز «حرزیمانی» می‌خواندم. پس شروع به خواندن آن کردم. آن جوان در بعضی از جاهای آن اشکال می‌گرفت و می‌گفت: این طور بخوان، طولی نکشید که به من گفت: اینجا را می‌شناسی؟ وقتی نگاه

کردم، دیدم در ابطح (محلی از مکه) هستم! ایشان گفت: پیاده شو. وقتی که پیاده شدم، ایشان برگشت و از نظرم ناپدید شد.

در آن موقع متوجه شدم که ایشان امام زمان (عج) بود. از گذشته پشیمان شدم و بر جدایی و نشناختن ایشان تأسف خوردم. بعد از هفت روز، کاروان تازه از راه رسید. آنها از زنده بودن من مأیوس شده بودند، تا اینکه مرا در مکه دیدند. پس از آن مشهور شدم که «طی الارض» دارم.

من (مرحوم مجلسی اول) نیز حرز یمانی را نزد وی خواندم و آن را تصحیح کردم و برای قرائت آن از او اجازه گرفتم.^(۱)

۱۳. کمک حضرت مهدی (عج) به محتشم کاشانی

محتشم پسری داشت که از دنیا رفت. او چند بیت شعر در رثای وی گفت. شبی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمود:

«تو برای فرزند خود مرثیه می‌گویی، اما برای فرزند من مرثیه نمی‌گویی؟»

وی می‌گوید: بیدار شدم، ولی چون در این رشته کار نکرده بودم، سررشته پیدا نکردم که چگونه وارد مرثیه فرزند گرامی آن حضرت شوم.

شب دیگر در خواب مورد عتاب حضرتش واقع شدم که فرمود: چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟ عرض کردم: چون تا کنون در این وادی قدم نزده‌ام، راه ورود برای خود پیدا نکردم. آن حضرت فرمود: بگو:

«باز این چه شورش است که در خلق عالم است.»

بیدار شدم و همان مصراع را مطلع قرار دادم و آنچه که می‌بایست سرودم، تا رسیدم به این مصراع:

«هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال»

در اینجا ماندم که چگونه این مصراع را به آخر برسانم که به مقام الوهیت جساتی نکرده باشم. شب حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را در خواب دیدم که فرمود: چرا مرثیه خود را به اتمام نمی‌رسانی؟

عرض کردم: در این مصراع به بن بست رسیده‌ام، نمی‌توانم رد شوم. ایشان فرمود: بگو:

«او در دل است هیچ دلی نیست بی ملال.»

بیدار شدم. این مصرع را ضمیمه آن مصرع کرده و بیت را به آخر رسانیدم. (۱)

۱۴ - تشریح آیت الله اصفهانی^۱

علامه حاج سید محمد حسین میرجهانی طباطبایی که صاحب تألیفات مفیدی است و از خواص اصحاب حضرت آیت الله العظمی اصفهانی (ره) بود، چنین حکایت کرده‌اند:

یکی از علمای «زیدیه» به نام سید بحر العلوم یمنی وجود حضرت ولی عصر (عج) را انکار می‌کرد و با علما و مراجع شیعه آن روز مکاتبه کرده و در زمینه اثبات وجود و حیات آن حضرت برهان می‌خواست. آقایان نیز از کتابهای روایت و کتابهای تاریخی عامه و خاصه دلیل ارائه می‌کردند، ولی وی قانع نمی‌شد و می‌گفت: من هم این کتابها را دیده‌ام، تا اینکه برای مرحوم آیت الله اصفهانی نامه نوشت و جواب قاطعی خواست. ایشان در جواب نوشت: جواب شما باید حضوری باشد، شما در سفری به نجف، مشرف شوید.

سید بحر العلوم یمنی با فرزندش سید ابراهیم و چند تن از مریدان خاصش، به نجف اشرف، مشرف شد و همه علما از جمله مرحوم آیت الله اصفهانی از وی دیدن کردند. سید بحر العلوم عرض کرد: من به دعوت شما به این مسافرت آمدم؛ جوابی که وعده دادید، بدهید. ایشان فرمود: شب بعد به منزل من بیایید.

شب بعد به منزل آیت الله اصفهانی آمدند. ایشان پس از صرف شام و رفتن اغلب میهمانها و گذشتن نیمی از شب، نوکر خود، مهدی حسین چراغدار را طلبید و فرمود: به سید بحر العلوم و فرزندش بگویید بیایند. ما نیز تا درب منزل رفتیم، به ما فرمود: شما نیایید. سپس خود به اتفاق سید و فرزندش رفتند و معلوم نشد که کجا رفتند.

روز بعد سید ابراهیم یمنی، فرزند سید بحر العلوم مزبور را ملاقات کردم و از جریان شب گذشته پرسیدم، گفت: الحمد لله (بحمدالله) ما مستبصر و اثنی عشری شدیم. گفتم:

^۱ ایشان یکی از مراجع بزرگ تقلید و از شخصیت‌های کم نظیر عصر اخیر بود.

چطور؟ گفت:

برای اینکه آقای اصفهانی حضرت ولی عصر امام زمان (عج) را به پدرم نشان داد.

من تفصیل آن را پرسیدم. وی گفت:

ما از منزل که بیرون آمدیم، نمی دانستیم به کجا می رویم، تا اینکه از شهر خارج و به وادی السلام وارد شدیم. در وسط وادی جایی بود که آن را مقام قائم (عج) می گفتند. آقای اصفهانی چراغ را از مشهدی حسین گرفته و به اتفاق پدرم و من وارد آن محیط شدیم. پس آقای اصفهانی خود از چاه آنجا، آب کشیده و وضو تجدید کرد و ما به عمل او می خندیدیم. آن گاه وارد مقام شده، چهار رکعت نماز خواند و کلماتی گفت. ناگاه دیدیم آن فضا روشن شد. پس پدرم را طلبید. وقتی که وارد آن مقام شد، طولی نکشید که صدای گریه پدرم بلند شد و صیحه‌ای زد و بی هوش شد. من نزدیک رفتم، دیدم آقای اصفهانی شانه‌های پدرم را مالش می دهد تا اینکه به هوش آمد. وقتی که از آنجا برگشتیم، پدرم گفت: حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری (عج) را مشافهةً (حضوری) زیارت کردم و با دیدنش مستبصر و شیعه اثنی عشری شدم.

سید بحر العلوم یمنی سپس به یمن برگشت و چهار هزار نفر از آشنایان یمنی خود را

به مذهب شیعه اثنی عشری مزین کرد. (۱)

۱۵ - ملاقات محمد بن عیسی و کشف توطئه دشمن (ماجرای انار)

یکی از علمای بزرگ و مشهور و مورد اطمینان چین می‌گفت:

شخصی که من به او اطمینان دارم، این حکایت را از کسی که او را مورد اعتماد کامل می‌دانست و بسیار می‌ستود، نقل کرد و گفت: زمانی که شهر بحرین در تصرف غریبها بود، شخصی از مسلمانان را به حکومت آنجا گماشتند تا موجب آبادی بیشتر بحرین شود و بهتر بتواند به وضع مردم رسیدگی کند. این حاکم مردی ناصبی بود و وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود. آن وزیر نسبت به مردم بحرین که دوستدار اهل بیت بودند، بسیار دشمنی می‌کرد و برای نابودی و ضرر زدن به آنها حيله‌ها می‌کرد.

یک روز وزیر در حالی که اناری در دست داشت، نزد حاکم رفت و انار را به او داد. حاکم دید بر روی پوست انار چنین نوشته شده است:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله»

وقتی که بدقت به آن نگریست، دید این عبارت بطور طبیعی در پوست انار نوشته شده، بطوری که گمان نمی‌رفت، ساخته دست بشر باشد و از این نظر در شگفت ماند! حاکم به وزیر گفت: این دلیل روشن و برهان محکمی بر ابطال مذهب شیعیان است، نظر تو در این باره چیست؟

وزیر گفت: این جماعت، متعصب بوده و منکر دلایل هستند. امر کن که آنها را حاضر کنند و این انار را به آنها نشان بده، اگر پذیرفتند و به مذهب ما درآمدند که شما ثواب فراوان برده‌اید و چنانچه نپذیرفتند و همچنان برگمراهی خود باقی ماندند، آنها را در قبول یکی از سه چیز مخیر کن: یا حاضر شوند که با ذلت و خواری مثل یهود و نصارا جذیه بدهند، یا جوابی برای این دلیل بیاورند، یا اینکه مردان آنها کشته شوند و زنان و

بچه‌ها اسیر و اموالشان مصادره شود.

حاکم رأی وزیر خود را مورد تحسین قرار داد و علما، فضلا، نیکان، نجیبان و بزرگان شیعه را احضار کرده، انار را به آنها نشان داد و گفت: اگر جواب قانع کننده‌ای نیاورید یا باید کشته شوید و زنان و بچه‌ها اسیر و اموالتان ضبط شود، یا همچون کفار جزیه بپردازید. آنها چون انار را دیدند، سخت شگفت زده شدند و در آن حال، نتوانستند جواب شایسته‌ای بدهند.

پس از چند لحظه بزرگان شیعه به حاکم گفتند: سه روز به ما مهلت بده، تا جوابی که مورد پسند واقع شود، آماده کنیم وگرنه هر طور که خواستی میان ما حکم کن. حاکم نیز به آنها مهلت داد.

بزرگان بحرین در حالی که شگفت زده بودند، از نزد حاکم بیرون آمده، دور هم جمع شدند و به مشورت پرداختند. آن گاه بنا گذاشتند که از میان صالحان و زاهدان بحرینی ده نفر و از میان ده نفر سه نفر را انتخاب کنند. طولی نکشید که ده نفر و سپس سه نفر مشخص شدند. بعد به یکی از آن سه نفر گفتند: امشب به بیابان برو و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند به وسیله امام زمان یاری بخواه!

او نیز رفت و شب را به عبادت و تضرع به صبح رسانید، اما چیزی ندید. ناچار برگشت و جریان را به آنها اطلاع داد. شب بعد، نفر دوم را فرستادند. او نیز مانند شخص اولی نتیجه‌ای نگرفت و برگشت. در این حال، بر اضطراب و پریشانی آنها افزوده شد. آن گاه نفر سوم را که مردی پاک سرشت و دانشمند به نام «محمد بن عیسی» بود، به راز و نیاز فرستادند.

محمد بن عیسی شب سوم با سر و پای برهنه رو به بیابان نهاد. آن شب، شب تاریکی بود. او تمام شب را به دعا، گریه و توسل مشغول بود تا شیعیان را از آن فتنه رهایی

بخشیده و حقیقت مطلب را برای آنها روشن سازد. بدین منظور به حضرت صاحب الزمان (عج) متوسل شد.

آخر شب ناگاه دید، مردی او را مخاطب ساخته، می‌گوید: ای محمد بن عیسی! چه شده که تو را بدین حالت می‌بینم؟ برای چه به این بیابان آمده‌ای؟ محمد بن عیسی گفت: ای مرد! مرا به حال خود بگذار. من برای کار بزرگ و مطلب مهمی بیرون آمده‌ام که آن را جز برای امام خود نمی‌گویم و شکایت آن را نزد کسی می‌برم که این راز را بر من آشکار سازد.

آن مرد گفت: ای محمد بن عیسی! صاحب الامر من هستم؛ مقصودت را بگو. محمد گفت: اگر شما صاحب الامر هستی، داستان مرا می‌دانی و نیازی نداری که من آن را شرح بدهم. ایشان فرمود: آری تو به خاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که روی آن نوشته شده و تهدید حاکم به بیابان آمده‌ای!

محمد بن عیسی وقتی این سخن را شنید به طرف آن مرد رفت و عرض کرد: آری ای آقای من! شما می‌دانید که ما در چه حالی هستیم، شما امام و پناهگاه ما بوده و قادرید که این خطر را از ما برطرف سازید، به داد ما برسید!

حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی! وزیر ملعون درخت اناری در خانه خود دارد. قالبی از گل به شکل انار در دو نصف ساخته و داخل هر نصف قسمتی از آن کلمات را نوشته است. سپس آن قالب گلی را روی انار در وقتی که کوچک بود، گذاشته و آن را محکم بسته است. آن گاه انار کم‌کم بزرگ شده و آن نوشته در پوستش تأثیر بخشیده تا به این صورت در آمده است! فردا نزد حاکم برو و به وی بگو: جواب تو را آورده‌ام، ولی حتماً باید در خانه وزیر باشد. وقتی به خانه وزیر رفتید، به سمت راست خود نگاه کن که غرفه‌ای می‌بینی. آن گاه به حاکم بگو: جواب تو در همین غرفه است. وزیر می‌خواهد از

نزدیک شدن به غرفه سر باز زند، ولی تو اصرار کن و سعی ات این باشد که از آن بالا بروی. وقتی که دیدی وزیر خودش بالا رفت، تو هم با او بالا برو و او را تنها مگذار، مبادا از تو جلو بیفتد!

هنگامی که وارد غرفه شدی، در دیوار آن سوراخی می بینی که کیسه سفیدی در آن است آن را بردار که قالب گلی انار که او برای این نقشه ساخته، در آن کیسه است. سپس آن را جلوی حاکم نهاده و انار معهود را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن شود.

همچنین به حاکم بگو: ما معجزه دیگری نیز داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست، اگر می خواهی صحت آن را بدانی، به وزیر بگو: آن را بشکند. وقتی وزیر آن را شکست، دود و خاکستر آن به صورت و ریش او می پرد.

وقتی محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید، بسیار مسرور شد و دست مبارک آن حضرت را بوسید و با مزده و شادی برگشت.

چون صبح شد، به خانه حاکم رفتند و همان طور که امام دستور داده بود، عمل کردند. سپس حاکم رو به محمد بن عیسی کرد و پرسید: چه کسی این راز را به تو خبر داد. وی گفت: امام زمان و حجت پروردگار. پرسید: امام شما کیست؟ او نیز یک یک ائمه را به وی معرفی کرد تا به امام زمان (عج) رسید.

حاکم گفت: دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که نیست خدایی مگر خداوند یگانه و اینکه محمد (ص) بنده و پیامبر اوست، خلیفه بلافصل بعد از او امیر مؤمنان علی علیه السلام است، آن گاه به تمام ائمه تا آخر آنها اقرار کرد و ایمانش نیکو شد. سپس دستور داد وزیر را به قتل رسانند و از مردم بحرین معذرت خواست و از آن پس نسبت

به آنها نیکی کرد و آنها را گرامی داشت. (۱)

۱۶. حاج علی بغدادی و محبت‌های حضرت مهدی (عج)

حاج علی بغدادی که از افراد معتمد و با تقوا بود، می‌گوید:

در ذمه من هشتاد تومان خمس جمع شد. به نجف اشرف رفتم و بیست تومان به شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به شیخ محمد حسین کاظمینی و بیست تومان به شیخ محمد حسن شروقی دادم. بیست تومان دیگر در ذمه من باقی ماند که قصد داشتم در برگشت، به شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس بدهم.

چون به بغداد برگشتم، قصد داشتم که هر چه زودتر بقیه را پرداخت کنم. پس روز پنج شنبه به زیارت کاظمین علیهما السلام مشرف شدم و پس از آن خدمت جناب شیخ محمد حسن رفتم و قدری از آن بیست تومان را دادم و قرار گذاشتیم که بقیه را بعد از فروش بعضی از اجناس، بتدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم. من قصد داشتم که عصر همان روز به بغداد برگردم، اما جناب شیخ خواهش کرد که بمانم. عذر آوردم که باید مزد کارگران کارخانه‌ام را بدهم. ایشان هم پذیرفت و برگشتم.

حدود یک سوم از راه را که پیمودم، سید بزرگواری را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آمد. نزدیک که شد، سلام کرد و دستهای خود را برای مصافحه و معانقه گشود و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت. معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم. ایشان که عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود، فرمود:

حاج علی، خیر است کجا می‌روی؟

گفتم: از زیارت کاظمین بر می‌گردم و به بغداد می‌روم.

فرمود: امشب، شب جمعه است برگرد.

گفتم: ای آقا متمکن نیستم.

فرمود: هستی، برگرد تا شهادت دهم که تو از دوستان جدّم امیر المؤمنین (ع) و از دوستان مایی و شیخ محمد حسن هم شهادت دهد، زیرا خدای متعال فرمود: دو شاهد بگیرید.

این سخن اشاره به مطلبی بود که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم که نوشته‌ای به من بدهد که من از دوستان اهل بیت هستم تا آن را در کفن خود بگذارم. گفتم: شما چه می‌دانید و چگونه شهادت می‌دهید؟

فرمود: کسی که حقش را به او می‌رسانند، چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد؟ گفتم: چه حقی؟

فرمود: آنچه که به وکیل من رساندی.

گفتم: وکیل شما کیست؟

فرمود: شیخ محمد حسن.

گفتم: وکیل شماست؟

فرمود: وکیل من است.

من گفتم: ای سید! نزد من از حق شما چیزی مانده بود، در این باره به شیخ محمد حسن رجوع کردم و از ایشان اجازه گرفتم.

پس تبسمی کرد و فرمود: آری؛ بعضی از حق ما را به وکلای ما در نجف اشرف رساندی.

گفتم: آنچه ادا کردم، قبول شد؟

فرمود: آری.

آن‌گاه فرمود: برگرد، جدّم را زیارت کن.

پس برگشتم، در حالی که دست راست او در دست چپ من بود. چون به راه افتادیم،

دیدم در طرف راست ما، نهر آب سفید زلالی جاری است و درختان لیمو، نارنج، انار، انگور و غیره دارای میوه بسیار - با آنکه فصل آنها نبود - روی سرما سایه انداخته‌اند.

گفتم: این نهر و این درختها چیست؟

فرمود: هر کس از دوستان ما که جد ما را زیارت کند و زیارت کند ما را، اینها با او

هست.

گفتم: می‌خواهم سؤالی کنم.

فرمود: سؤال کن.

گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق مردی بود مدرس، روزی نزد او رفتم و شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود روزها، روزه باشد و شبها به عبادت به سر برد و چهل حج و چهل عمره به جا آورد و در میان صفا و مروه بمیرد، اما از دوستان امیر المؤمنین (ع) نباشد، برای او چیزی نیست؟

فرمود: آری و الله برای او چیزی نیست.

سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که آیا او از دوستان امیر المؤمنین (ع)

است؟

فرمود: آری او و هر که متعلق به توست.

گفتم: سیدنا برای من مسأله‌ای است.

فرمود: بپرس.

گفتم: گویندگان تعزیه امام حسین (ع) می‌گویند: سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از

زیارت سید الشهداء (ع) پرسید و او گفت: بدعت است. سپس در خواب هودجی را میان

زمین و آسمان دید، پس سؤال کرد که در آن هودج کیست؟ به او گفتند: فاطمه زهرا و

خدیجه کبری علیهما السلام. گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت امام حسین (ع)

در امشب که شب جمعه است. سپس دید، رقعه‌هایی از هودج می‌ریزد و در آن چنین نوشته شده است:

«أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِرُؤَاةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»

آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود: آری، راست است و تمام است.

گفتم: سیدنا صحیح است که می‌گویند: هر کسی امام حسین (ع) را در شب جمعه زیارت کند، برای او امان است؟

فرمود: آری و الله. در این هنگام اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم: سیدنا سؤال دارم.

فرمود: بپرس.

گفتم: سال ۱۲۶۹ حضرت رضا (ع) را زیارت کردیم و یکی از عربهای شروقیته را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند، ملاقات نموده و او را مهمانی کردیم و از او پرسیدیم: چگونه است ولایت حضرت رضا (ع)؟

گفت: بهشت است؛ امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا (ع) خورده‌ام. منکر و نکیر چه حقی دارند که در قبر نزد من بیایند، گوشت و خون من از طعام مهمان خانه آن حضرت رویده است. این صحیح است که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند؟

فرمود: آری والله جد من ضامن است.

گفتم: سیدنا مسأله کوچکی است، می‌خواهم بپرسم.

فرمود: بپرس.

گفتم: زیارت حضرت رضا (ع) از من قبول است؟

فرمود: قبول است ان شاء الله.

گفتم: سیدنا مسأله؟

فرمود: بسم الله.

گفتم: حاج محمد حسین بزازی پسر مرحوم حاج احمد در سفر مشهد رفیق و

شریک در مخارج من بود، زیارتش قبول است؟

فرمود: بنده صالح زیارتش قبول است.

گفتم: سیدنا مسأله؟

فرمود: بسم الله.

گفتم: فلانی که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است؟

حضرت ساکت شد و چیزی نفرمود.

گفتم: سیدنا مسأله.

فرمود: بسم الله.

گفتم: شنیدید که گفتم زیارت او قبول است یا نه؟ جوابی نداد.

«حاج علی نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به

لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود.»

در این حال، رسیدیم به ساقیه که از رود دجله برای مزارع و باغهای آن حدود آب

می کشند و از جاده می گذرد. از آنجا دو راه می شود، یکی راه سلطانی است و دیگری راه

سادات، آن جناب به راه سادات میل کرد.

گفتم: بیا از این راه (راه سلطانی) برویم.

فرمود: نه از راه خود می رویم.

از آن راه آمدیم و چند قدمی نرفته بودیم که خود را در صحن مقدس، دم کفشداری دیدیم. در این میان، هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم. از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پاست داخل ایوان شدیم و در رواق مطهر مکتب نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و دم در ب حرم ایستاد و فرمود: زیارت کن.

گفتم: من قاری نیستم.

فرمود: برای تو بخوانم؟

گفتم: آری.

فرمود: «ءَادْخُلْ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»

همچنین بر هر یک از ائمه (ع) سلام کرد تا رسید به سلام بر حضرت عسکری (ع) و فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ»

آن گاه فرمود: امام زمان خود را می شناسی؟

گفتم: چرا نمی شناسم؟

فرمود: سلام کن بر امام زمان خود.

گفتم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا ضَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بَنَ الْحَسَنِ»

پس تبسم کرد و فرمود:

«عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

سپس داخل حرم مطهر شدیم و به ضریح مقدس چسبیدیم و بوسیدیم.

به من فرمود: زیارت کن.

گفتم: من قاری نیستم.

فرمود: برای تو زیارت بخوانم؟

گفتم: آری.

فرمود: کدام زیارت را می خواهی؟

گفتم: هر زیارتی که افضل است.

فرمود: زیارت امین الله افضل است. آن گاه مشغول خواندن شد و فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَيَّ عِبَادِهِ...»

در این حال، چراغهای حرم را روشن کردند. دیدم شمعها روشن است، لیکن حرم به نوری دیگر مانند نور آفتاب، روشن است و شمعها مانند چراغی بودند که در روز روشن کنند. در این هنگام، غفلت مرا گرفته بود و هیچ ملتفت این آیات نمی شدم. چون از زیارت فارغ شدیم، از سمت پایین پا آمدیم به پشت سر و حضرت در طرف شرقی ایستاد. سپس فرمود: «آیا جدم حسین (ع) را زیارت می کنی؟»

گفتم: آری زیارت می کنم، شب جمعه است.

پس زیارت وارث را خواند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند. به من فرمود: نماز بخوان و به جماعت ملحق شد. پس تشریف آورد به مسجد پشت سر حرم مطهر که جماعت منعقد بود و خود به انفراد در طرف راست، موازی با امام جماعت ایستاد و من در صف اول داخل شدم. چون از نماز فارغ شدم، ایشان را ندیدم.

از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم، اما ایشان را ندیدم. قصد داشتم ایشان را ملاقات کنم و مقداری پول به ایشان بدهم و تقاضا کنم که مهمان ما باشد. در این هنگام به فکر آیات و معجزات گذشته افتادم و با خود گفتم: آن سید کی بود که مرا به اسم خواند، با آنکه او را ندیده بودم و گفت تو از دوستان ما هستی و من بر این مطلب شهادت می دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار و غیره؟ در این حال، یقین کردم که

ایشان حضرت مهدی (عج) بوده است، بخصوص از اینکه در موقع خواندن اذن دخول از من پرسید که امام زمان خود را می‌شناسی؟ و من گفتم: می‌شناسم، فرمود: سلام کن و چون سلام کردم، تبسم کرد و جواب داد. پس نزد کفشدار آمدم و از حال ایشان سؤال کردم، گفت: بیرون رفت. سپس از من پرسید: این سید رفیق تو بود؟ گفتم: بلی.

بعد از این ماجرا به خانه مهماندار خود آمدم و شب را سپری کردم. چون صبح شد، نزد جناب شیخ محمد حسن رفتم و آنچه دیده بودم، نقل کردم. ایشان دست بر دهان خود گذاشت و مرا از افشای این ستر نهی کرده، فرمود: خداوند تو را موفق کند. من نیز آن را مخفی می‌کردم و به هیچ کس نمی‌گفتم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت.

روزی در حرم مطهر بودم، سید بزرگواری را دیدم که آمد نزد من و پرسید: چه دیدی؟ و اشاره به قصه آن روز کرد. گفتم: چیزی ندیدم. باز آن کلام را تکرار کرد و من هم بشدت انکار نمودم. پس از لحظاتی از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم.^(۱)

۱۷ - تشریف علی بن مهزیار

مرحوم شیخ طوسی از حبیب بن محمد چنین نقل می‌کند: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم. علی بن مهزیار گفت: برادر! مطلب مهمی را پرسیدی. من بیست مرتبه به حج بیت الله مشرف شده‌ام. در تمام این سفرها قصد دیدن امام زمان (عج) بودم، ولی راه به جایی نبردم، تا آنکه شبی در بستر خود خوابیده بودم، دیدم کسی می‌گوید: ای علی بن ابراهیم! خداوند به تو فرمان داده که امسال نیز حج به جا آوری.

آن شب را به صبح آوردم و در کار خود اندیشیدم. شب و روز مراقب موسم حج بودم، تا اینکه موسم حج فرا رسید؛ کارم را رو به راه کرده و به آهنگ حج به جانب مدینه رهسپار شدم. چون به سرزمین مدینه رسیدم از بازماندگان امام حسن عسکری (ع) جويا شدم، اثری از آنها نیافتم. در آنجا نیز پیوسته در این باره فکر می‌کردم تا آنکه به قصد مکه از مدینه خارج شدم.

پس از مدتی به «جحفه» رسیدم و یک روز آنجا ماندم و بعد به سوی «غدیر» که در چهار میلی جحفه بود، رهسپار شدم. وقتی به مسجد جحفه در آمدن نماز گزاردم، سپس صورت به خاک نهاده و برای تشریف به خدمت اولاد امام یازدهم به درگاه خدا دعا و تضرع کردم. آن گاه به سمت «عسفان» و از آنجا به مکه رفتم. چند روزی در آنجا مانده و به طواف خانه خدا و اعتکاف در مسجد الحرام پرداختم.

شبی در بین طواف، جوان زیبای خوشبویی را دیدم که به آرامی راه می‌رود و در اطراف کعبه طواف می‌کند. دلم متوجه او شد. برخاستم و به جانب او رفتم و تکانی به او دادم تا متوجه من شد.

پرسید: از مردم کجایی؟

گفتم: از اهل عراقم.

پرسید: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

پرسید: خصیب (یا خصیب) را می‌شناسی؟

گفتم: خدا او را رحمت کند، پیک حق را اجابت کرد.

گفت: خدا او را رحمت کند که شبها بیدار بود و بسیار به درگاه خداوند می‌نالید و

اشکش پیوسته جاری بود.

آن گاه پرسید: علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟

گفتم: علی بن ابراهیم من هستم.

گفت: ای ابوالحسن! خدا تو را نگه دارد، علامتی را که میان تو و امام حسن عسکری

(ع) بود چه کردی؟

گفتم: اینک نزد من است.

گفت: آن را بیرون بیاور.

من دست در جیب بردم و آن را بیرون آوردم. وقتی که آن را دیدم، نتوانست خودداری

کند و دیدگانش پر از اشک شد. سپس زار زار گریست، بطوری که لباسهایش از سیلاب

اشک خیس شد.

آن گاه فرمود: ای پسر مهزیار! خداوند به تو اذن می‌دهد، خداوند به تو اذن می‌دهد،

به جایی که رحل اقامت افکنده‌ای برو و صبر کن تا شب ظلمانی لباس خود را بپوشد و

تاریکی مردم را فرا گیرد. سپس به جانب شعب بنی عامر برو که در آنجا مرا خواهی دید.

من به منزل خود رفتم. چون احساس کردم که وقت موعود فرا رسیده، آنچه با خود

داشتم سر و سامان دادم و شتر خود را پیش کشیده، جهاز آن را محکم بستم. سپس لوازم خود را بار کردم و سوار شده، بسرعت حرکت کردم تا به شعب بنی عامر رسیدم. دیدم همان جوان ایستاده و صدا می‌زند: ای ابو الحسن! نزد من بیا.

چون نزدیک وی رسیدم، او ابتدا سلام کرد و فرمود: «ای برادر! با ما راه بیا». با هم به راه افتادیم و گفتگو می‌کردیم تا آنکه کوههای عرفات را پشت سر گذاشته و به کوههای منی رسیدیم. وقتی که از آنجا نیز گذشته به میان کوههای طائف رسیدیم، صبح کاذب دمید. در آنجا به من دستور داد که پیاده شوم و گفتم: فرود آی و نماز شب بخوان. بعد از نماز شب دستور داد که نماز وتر بخوانم. من هم نماز وتر را خواندم و این فایده‌ای بود که از وی کسب کردم.

سپس امر کرد که سجده کنم و تعقیب بخوانم. آن‌گاه نمازش را تمام کرد و سوار شد و به من هم دستور داد که سوار شوم. من نیز سوار شدم و با وی حرکت کردم تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد.

پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟

گفتم: آری تل‌ریگی می‌بینم که خیمه‌ای بر بالای آن است و نور از داخل آن پرتو افشانی می‌کند. چون آن را دیدم، خوشحال شدم.

گفتم: آرزو و امید تو در آنجاست. آن‌گاه گفتم: برادر با من بیا. او می‌رفت و من نیز از همان راه می‌رفتم. تا از بلندی کوه پایین آمدیم.

سپس گفتم: پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل، و جباران خاضع می‌شوند.

آن‌گاه گفتم: مهار شتر را رها کن.

گفتم: به دست چه کسی بدهم؟

گفتم: اینجا حرم قائم آل محمد (عج) است کسی جز افراد با ایمان بدین جا راه

نمی‌یابد و هیچ کسی جز مؤمن از اینجا بیرون نمی‌رود.

من مهار شتر را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدم. به من دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم تا او برگردد. سپس خود، داخل چادر رفت.

پس از مدتی گفتم: داخل شو که در اینجا جز سلامتی، چیزی نیست.

من داخل چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته، قدش مانند شاخهٔ «بان» و یا چوبهٔ درخت ریحان و پارچه‌ای بر روی لباس پوشیده که قسمتی از آن را روی دوش انداخته است. اندامش در لطافت، گندمگون و مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی و قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته است، ولی در عین حال، چندان سرخ نبود. جوانی بخشنده، پاکیزه و پاک سرشت بود، نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه، بلکه متوسط القامه، سر مبارکش گرد، پیشانی‌اش گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینی‌اش کشیده و میان بر آمده، صورتش کم گوشت و برگونه راستش خالی مانند پارهٔ مشکی بر روی عنبر کوبیده بود.

هنگامی که حضرتش را دیدم، سلام کردم و جوابی بهتر از سلام خود شنیدم. سپس مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق را پرسید.

عرض کردم: آقا چرا شما از ما دور و آمدنتان به طول انجامیده است؟

فرمود: پسر مهزیار! پدرم ابو محمد علیه السلام از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب کرده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند و امر کرد که جز در کوه‌های سخت و بیابانهای هموار نمانم. به خدا قسم مولای شما امام حسن عسکری علیه السلام خود رسم تقیه در پیش گرفت و مرا نیز به تقیه امر فرمود. اکنون من در تقیه به سر می‌برم تا روزی که خداوند به من اجازه دهد و قیام کنم.

عرض کردم: آقا چه وقت قیام می فرمایید؟
آن حضرت علائمی را برای ظهور خود، بیان فرمود.
سپس چند روز در خدمت آن حضرت ماندم و بعد از آنکه به منتهای آرزوی خود
رسیدم، اجازه گرفته به طرف منزل برگشتم.^(۱)
قبر جناب علی بن مهزیار در اهواز زیارتگاه عموم مردم است.

۱۸. ملاقات حاج محمد علی فشندی تهرانی در عرفات

آقای محمد علی فشندی چنین می‌گوید:

مرتبه اول که به مکه مشرف شدم، از خدا خواستم که بیست سفر به مکه بیایم، تا امام زمان (عج) را هم زیارت کنم. بعد از سفر بیستم نیز، خداوند بر من منت نهاد و سفرهای دیگری به زیارت خانه خدا مشرف شدم. شاید سال ۱۳۵۳ بود که به عنوان معین کاروان از تهران رفته بودم. شب هشتم از مکه به عرفات آمدم تا مقدمات کار را فراهم کنم که فردا شب وقتی که جاجیها همه به عرفات می‌آیند، از جهت چادر و وضع منزل نگران نباشند.

شرطه‌ای آمد و گفت: آقا چرا الآن آمدی؟ الآن که کسی نیست.

من گفتم: برای آماده کردن مقدمات کار آمده‌ام.

شرطه گفت: پس امشب باید نخوابی. گفتم: چرا؟ گفت: به خاطر آنکه ممکن است

دزدی بیاید و دستبرد بزند.

گفتم: باشد. بعد از رفتن شرطه، تصمیم گرفتم که شب را نخوابم. برای نافله شب و

خواندن دعا وضو گرفته، مشغول نافله شدم.

بعد از نماز شب، حالی پیدا کردم. در همین حال بود که شخصی آمد دم چادر و بعد از

سلام وارد شد و مرا به اسم صدا کرد. من از جا بلند شدم و پتویی چند لا کرده، زیر پای

آقا پهن کردم.

او نشست و فرمود: چایی درست کن. گفتم: از اتفاق، تمام اسباب چایی حاضر

است، ولی فراموش کردم چای خشک از مکه بیاورم.

ایشان از چادر بیرون رفت و من هم آب را روی چراغ گذاشتم. طولی نکشید که

برگشت و یک بسته چای در حدود هشتاد تا صد گرم به دست من داد. چایی را دم کرده، پیش رویش گذاشتم. ایشان چای را خورد و فرمود: خودت هم بخور. من هم خوردم. از اتفاق، عطش هم داشتم چایی، لذت خوبی برای من داشت.

بعد فرمود: غذا چه داری؟ عرض کردم: نان. فرمود: خورش چه داری؟ گفتم: پنیر. فرمود: من پنیر نمی‌خواهم^(۱) عرض کردم: ماست هم از ایران آورده‌ام. فرمود: بیاور. گفتم: این که از من نیست، مال تمام کاروان است. فرمود: ما سهم خود را می‌خوریم. ماست را آوردم. ایشان دو سه لقمه خورد.

در این هنگام، چهار جوان که موهای پشت لبشان تازه در آمده بود، جلوی چادر آمدند. با خود گفتم: نکند اینها دزد باشند. اما دیدم آنها سلام کردند و آقا جواب داد. من خاطر جمع شد. چهار جوان آمدند داخل چادر و نشستند. آن آقا فرمود: شما هم چند لقمه بخورید. آنها هم خوردند. سپس آقا به آنها فرمود: شما بروید. خدا حافظی کردند و رفتند.

خود آقا ماند و در حالی که به من نگاه می‌کرد، سه بار فرمود:

«خوشا به حالت حاج محمد علی»

گریه راه گلویم را گرفت. گفتم: از چه جهت؟ فرمود: چون امشب کسی در این بیابان برای بیتوته نمی‌آید، این شبی است که جدم امام حسین علیه السلام در این بیابان ماند. بعد فرمود: دلت می‌خواهد نماز و دعای مخصوص که از جدم هست بخوانی؟ گفتم: آری.

فرمود: برخیز، غسل کن و وضو بگیر.

عرض کردم: هوا طوری نیست که من با آب سرد بتوانم غسل کنم. فرمود: من بیرون

۱ - شاید به جهت کراهتی باشد که برای خوردن پنیر به تنهایی رسیده است.

می‌روم، تو آب را گرم کن و غسل کن. ایشان بیرون رفت، من هم بدون اینکه توجه داشته باشم چه می‌کنم و این شخص کیست، وسائیل غسل را فراهم کرده، غسل کردم و وضو گرفتم. همین که تمام شدم، آقا برگشت و فرمود: حاج محمد علی! غسل کردی، وضو ساختی؟ گفتم: بلی. فرمود: دو رکعت نماز به جا بیاور و بعد از حمد یازده مرتبه سوره «قل هو الله» بخوان. این نماز امام حسین علیه السلام در این مکان است.

بعد از نماز شروع کرد، دعایی خواند که پانزده یا بیست دقیقه طول کشید. هنگام خواندن دعا اشک مانند ناودان از چشم مبارکش جاری بود. هر جمله دعا را که می‌خواند در ذهن من می‌ماند و حفظ می‌شد. دیدم دعای خوبی است، مضامین عالی دارد. با اینکه دعا زیاد می‌خواندم و با کتابهای دعا آشنا بودم، به چنین دعایی برخورد نکرده بودم. بدین خاطر، تصمیم گرفتم که فردا برای روحانی کاروان بگویم تا بنویسد. همین که این فکر به ذهنم خطور کرد، آقا از فکر من خبردار شد، برگشت و فرمود: این خیال را از دل بیرون کن، زیرا این دعا در هیچ کتابی نوشته نشده و مخصوص امام است و از یاد تو می‌رود.

بعد از تمام شدن دعا به ایشان عرض کردم: آقا توحید من خوب است که می‌گویم: این درخت و گیاه و زمین و ... همه را خدا آفریده است؟
فرمود: خوب است و بیشتر از این از تو انتظار نمی‌رود.
عرض کردم: آیا من دوست اهل بیت هستم؟ فرمود: آری، تا آخر هم هستید و اگر آخر کار، شیطانها فریب دهند، آل محمد به فریاد می‌رسند.
عرض کردم: آیا امام زمان (عج) در این بیابان تشریف می‌آورند؟
فرمود: امام الآن در چادر نشسته.

با اینکه حضرت بصراحت فرمود، اما من متوجه نشدم و خیال کردم یعنی امام در

چادر مخصوص به خودش نشسته است. بعد گفتم: آیا فردا امام با حاجیها به عرفات می آید؟ فرمود: آری.

گفتم: کجاست؟ فرمود: در «جبل الرحمة» است.

عرض کردم: اگر رفقا بروند می بینند؟ فرمود: می بینند، ولی نمی شناسند.

گفتم: فردا شب امام به چادرهای حجاج می آید و به آنها نظر دارد؟

فرمود: امام به چادر شما می آید، چون فردا شب در آنجا مصیبت عمویم حضرت ابوالفضل خوانده می شود.

بعد دو اسکناس صد ریالی سعودی به من داد و فرمود: یک عمل عمره برای پدرم به جا بیاور.

گفتم: اسم پدر شما چیست؟ فرمود: حسن.

عرض کردم: اسم شما چیست؟ فرمود: سید مهدی. قبول کردم. آقا بلند شد که برود، ایشان را تا دم چادر بدرقه کردم. حضرت برای معانقه برگشت و با هم معانقه کردیم. خوب یادم هست که خال طرف راست صورتش را بوسیدم. سپس مقداری پول خرد سعودی به من داد و فرمود: برگرد. همین که برگشتم، دیگر ایشان را ندیدم. این طرف و آن طرف نظر کردم، کسی را نیافتم. داخل چادر رفتم و مشغول فکر شدم که این شخص کی بود. پس از مدتی فکر، با قراین زیاد، بخصوص اینکه نام مرا برد، از نیت من خبر داد و نام پدرش و نام خودش را بیان کرد، فهمیدم که ایشان امام زمان (عج) بوده و سر به گریه برداشتم.

ناگهان متوجه شدم که شرطه آمده و می گوید: مگر دزد آمده؟ گفتم: نه. گفت: پس

چه شده است؟ گفتم: مشغول مناجات با خدا هستم. به هر حال، تا صبح به یاد آن

حضرت گریستم. فردا که کاروان آمد، واقعه را برای روحانی کاروان گفتم. او هم به مردم

گفت: متوجه باشید که این کاروان مورد توجه امام زمان (عج) است. تمام مطالب را به روحانی کاروان گفتم، فقط فراموش کردم که بگویم: آقا فرمود که فردا شب چون در چادر شما مصیبت عمویم خوانده می شود، می آیم.

شب شد و اهل کاروان جلسه تشکیل دادند و به حضرت عباس علیه السلام متوسل شدند. اینجا بیان امام زمان (عج) یادم آمد، هر چه نگاه کردم، آن حضرت را داخل چادر ندیدم. ناراحت شده، با خود گفتم: خدایا وعده امام حق است. بی اختیار از مجلس بیرون آمدم. دم چادر، همان آقا را دیدم. عرض ادب کرده و خواستم اشاره کنم که مردم بیایند، آن حضرت را ببینند، اما آقا اشاره کرد که حرف نزن. ایشان به همان حال ایستاده بود، تا روزه تمام شد و دیگر حضرت را ندیدم.^(۱)

۱۹. گذرنامه کربلا برای حاج محمد علی فشندی تهرانی

آقای فشندی چنین می گوید:

نزدیک بیست سال قبل، شب جمعه با آقا سید باقر خیاط و جمعی از دوستان به مسجد جمکران رفتیم. همه خوابیدند، اما من و یک پیرمرد دیگر بیدار بودیم. پیرمرد شمعی روی پشت بام روشن کرده بود و دعا می خواند؛ من نیز مشغول نماز شب بودم. ناگاه دیدم هوا روشن شد با خود گفتم: شاید ماه طلوع کرده، هر چه نگاه کردم، ماه را ندیدم. ناگهان دیدم در فاصله پانصد متری سید بزرگواری زیر یک درخت ایستاده و این نور از آن آفاست. به آن پیرمرد گفتم: شما زیر آن درخت کسی را می بینی؟ گفت: نه، هوا تاریک است و چیزی دیده نمی شود، شما خوابت می آید، برو بگیر بخواب. من فهمیدم که آن شخص نمی بیند.

من نزد آن آقا رفتم و گفتم: آقا! من می خواهم بروم کربلا، نه پول دارم نه گذرنامه، اگر تا صبح پنج شنبه آینده گذرنامه با پول برایم تهیه شد، می فهمم که شما امام زمان (عج) هستید وگرنه یکی از سادات می باشید. ناگاه دیدم آن آقا نیست و هوا تاریک شد. صبح، حادثه را برای رفقا بیان کردم. بعضی مرا مسخره کردند.

چند روز گذشت تا اینکه روز چهارشنبه صبح زود از منزل که دروازه شمیران بود، برای انجام کاری به میدان فوزیه رفتم. باران می آمد و من نیز کنار دیواری ایستاده بودم. پیرمردی نزدیک آمد که من او را نمی شناختم. به من گفت: حاج محمد علی! مایل هستی کربلا بروی. گفتم: خیلی مایلم، ولی نه پول دارم و نه گذرنامه. او گفت: شما ده عدد عکس یا دو عدد فتوکپی شناسنامه بیاور. من گفتم: عیالم را هم می خواهم ببرم. گفت: مانعی ندارد.

با سرعت رفتم منزل و عکس و فتوکپی شناسنامه را آوردم. پیر مرد گفت: فردا صبح همین وقت بیا اینجا. فردا صبح رفتم همان محل. پیر مرد آمد و گذرنامه را با ویزای عراقی و پنج هزار تومان به من داد و رفت. بعد از آن دیگر او را ندیدم. سپس به منزل آقا سید باقر که ختم صلوات داشتند، رفتم. بعضی از رفقا از روی مسخره گفتند: گذرنامه را گرفتی؟ گفتم: بلی و گذرنامه را با پنج هزار تومان نزد آنها گذاشتم. آنها گذرنامه را برداشته و تاریخ آن را خواندند و دیدند روز چهارشنبه است، شروع به گریه کردند و گفتند: ما این سعادت را نداشتیم.^(۱)

۲۰ - تشریف مرحوم حاج ابوالقاسم پاینده قمی در مسجد جمکران

فرزند مرحوم حاج ابوالقاسم پاینده که حدود میدان کهنه، واقع در خیابان آذر قم مغازه دارد، واقعه تشریف پدرش را چنین نقل می‌کند:

مرحوم پدرم گفت: من نذر کرده بودم که چهل شب جمعه یا چهارشنبه (تردید از گوینده) به خاطر مسائل اقتصادی و آفاتی که به زراعت رسیده بود و... به مسجد جمکران مشرف شوم. ۳۹ شب مشرف شدم. شب آخر که به مسجد رفتم و اعمال مسجد و نماز حضرت ولی عصر (عج) را خوانده و بیرون آمدم، هوس چای کردم. به همین خاطر گشتم تا آشنایی پیدا کنم و یک چای بخورم.

به عده‌ای از آشنایان که اسباب چای داشتند، برخورد کردم، لیکن آب نداشتند. ظرف آب را گرفتم تا بروم از آب انبار نزدیک مسجد آب بیاورم.

وسط راه پله آب انبار، چراغ نفتی نصب کرده بودند. از نصف پله‌ها که پایین رفتم، ناگهان متوجه شدم که آقایی دارد بالا می‌آید. من سلام کردم، ایشان بگونه‌ای محبت آمیز جواب داد و از من احوالپرسی کرد، درست مثل کسی که سالهاست با من رفیق و آشناست.

بعد فرمود: مسجد آمدی؟ گفتم: آری. پرسید: چند هفته است؟ گفتم: هفته چهارم است. پرسید: حاجتی داری؟ گفتم: آری. فرمود: برآورده شده؟ گفتم: نه. فرمود: از کدام راه می‌آیی؟ عرض کردم: از جاده قدیم (آسیاب لتون).

فرمود: بین باغ آقا و آسیاب، دو سه پل وجود دارد، شما وقتی از پل اول بالا رفتی، شیخ محمد تقی بافقی را می‌بینی که می‌آید، درحالی که عبایش را زیر بغل گذاشته و سنگها را از جاده به کنار می‌ریزد. این برخورد را به او بگو و سلام مرا به او برسان و بگو

از آنچه ما نزد تو داریم، یک مقدار به من بده.

وقت بازگشت از همان راه برگشتم و در همان مکان به شیخ محمد تقی بافقی برخورد کردم، دیدم که عبا را زیر بغل گذاشته و خم می‌شود سنگها را از جاده به کناری بریزد.

چون به او رسیدم، جریان را تعریف کردم و گفتم: آقا به تو سلام رسانید. همین که این را گفتم، روی زمین نشست و خیلی گریه کرد. بعد گفت: آقا دیگر چه فرمود؟ گفتم: فرمود از آنچه که از ما نزد شماست مقداری به من بدهید. کیسه‌ای در آورد و مقداری پول خرد که داخل کیسه بود، کف دستش ریخت و چند قرانی به من داد و گفت: آقا دیگر مطلبی نفرمود: گفتم: نه. ایشان گفت: خداوند به شما خیر و برکت دهد و رفت. پدرم می‌گفت: بعد از این ماجرا وضعم خوب و اوضاع کارم رو به راه شد.^(۱)

۲۱ - بنای مسجد جمکران به دستور حضرت مهدی (عج)

شیخ فاضل حسن بن محمد بن حسن قمی که معاصر شیخ صدوق است در کتاب تاریخ قم از کتاب «مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین» که از تألیفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی است، نقل کرده که شیخ عقیق صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمة الله علیه می گوید: من شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۹۰ در سرای خود خفته بودم که ناگاه جماعتی از مردم به سرای من آمدند. نصفی از شب گذشته، مرا بیدار کردند و گفتند: برخیز و طلب حضرت مهدی صاحب الزمان (عج) را اجابت کن که تو را می خواند.

من بسرخاستم و آماده شدم. گفتم: بگذارید پیراهنم را بپوشم که ناگهان بانگ بر آمد:

«هُوَ مَا كَانَ قَمِيصَكَ»

پیراهن به بر مکن که از تو نیست.

دست نگه داشتم. سپس شلوار خود را برداشتم. بانگ بر آمد:

«لَيْسَ ذَلِكَ مِنْكَ فَخُذْ سَرَاوِيلَكَ»

آن شلوار که برداشتی از تو نیست مال خود را بردار.

آن را انداختم و مال خود را برداشتم و پوشیدم. سپس دنبال کلید در خانه گشتم که

بانگ بر آمد:

«الْبَابُ مَفْتُوحٌ»

چون نزدیک در آمدم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. آنها جواب دادند و به

من مرحبا گفتند: سپس مرا آوردند تا جایی که اکنون مسجد است، چون خوب نگاه کردم

تختی دیدم که فرشی نیکو بر آن گسترده شده و بالشهای نیکو نهاده شده و جوانی سی ساله روی آن تخت بر چهار بالش تکیه کرده است و پیر مردی پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و برای آن جوان می‌خواند و پیش از شصت مرد روی این زمین بر گرد او نماز می‌خوانند. بعضی جامه‌های سفید و بعضی جامه‌های سبز داشتند. آن پیر مرد حضرت خضر بود. پس آن پیر مرا نشاند و امام مهدی (عج) مرا به نام خود خواند و گفت:

برو به حسن مسلم بگو که تو چند سال است که این زمین را می‌سازی و در آن کشت می‌کنی و ما آن را خراب می‌کنیم و پنج سال است که آن را زراعت می‌کنی و امسال نیز آن را گرفته‌ای و می‌خواهی زراعت کنی، تو اجازه نداری که در این زمین زراعت کنی. باید هر نفعی که از این زمین برده‌ای، رد کنی تا در اینجا مسجد بنا کنند. به حسن مسلم بگو که این زمین شریفی است و خداوند تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده و شریف کرده است و تو آن را جزو زمین خود کرده‌ای. خداوند دو پسر تو را گرفت، اما تو بیدار نشدی. اگر چنین نکنی آزاری به تو می‌رسد که خود به آن آگاه نیستی.

من گفتم: ای آقا وای مولای من، در این باره نشانه‌ای به من بدهید که مردم سخن بی‌نشان را نمی‌شنوند و قول مرا تصدیق نمی‌کنند.

ایشان فرمود:

«إِنَّا سُنَعَلِمُ هُنَاكَ»

ما اینجا علامت می‌گذاریم تا قول تو تصدیق شود، تو برو و رسالت ما را به انجام رسان. نزد سید ابوالحسن برو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و سود چند ساله را از او بگیرد و به دیگران بدهد تا بنای مسجد را شروع کنند و بقیه مخارج را

از «رهق» که جزو ناحیه اردهال و ملک ماست، بیاورد و مسجد را تمام کند و نصف رهق را وقف این مسجد کردیم که هر ساله سود آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند.

به مردم بگو تا بدین موضع رغبت کنند و آن را عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند، دو رکعت تحیت مسجد که در هر رکعتی یک بار سوره حمد و هفت بار سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بگویند و دو رکعت نماز حضرت صاحب الزمان (عج) بخوانند، چون فاتحه خواند و به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید، صد بار بگوید و بعد فاتحه را تا آخر بخواند و در رکعت دوم نیز به همین طریق بخواند و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار بگوید و چون نماز تمام شد، تهلیل بگوید و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چون از تسبیح فارغ شد، سر به سجده بگذارد و صد بار صلوات بر پیغمبر و آتش صلوات الله عليهم بفرستد و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است که:

«فَمَنْ صَلَّى هُنَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»

هر کس این دو رکعت نماز را بخواند، مانند آن است که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد.

من چون این سخن را شنیدم، با خود گفتم: گویا این موضع است که تو می‌پنداری «إِنَّمَا هَذَا الْمَسْجِدُ لِلْإِمَامِ ضَاحِبِ الزَّمَانِ» و اشاره بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود. پس آن جوان به من اشاره کرد که برو. من آمدم. چون پاره‌ای از راه را طی کردم، دوباره مرا باز خواندند و گفتند:

بسی در گله جعفر کاشانی چوپان است، باید آن بز را بخری. اگر مردم ده پول آن را دادند، با آن پول بخر و گرنه تو از پول خود بده و آن بز را بیاور در اینجا

قربانی کن و فردا شب - روز هجدهم ماه مبارک رمضان - گوشت آن بز را به بیماران و کسی که گرفتاری داشته باشد، انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد. آن بز ابلق است و موی بسیار و هفت علامت دارد، سه تای آن یک طرف و چهارتای آن طرف دیگر است.

من به خانه آمدم و تمام شب در آن اندیشه بودم تا صبح دمید. نماز خواندم و نزد علی المنذر آمدم و ماجرا را به وی گفتم. باهم رفتیم به آنجا که مرا شب برده بودند. پس گفتم: بالله نشان و علامتی که امام علیه السلام به من گفت، این زنجیرها و میخهاست که اینجا ظاهر است. با هم نزد سید ابوالحسن الرضا رفتیم. چون به خانه وی رسیدیم، خدمتکاران وی را دیدیم. آنها به من گفتند: سید ابوالحسن از سحر تا کنون در انتظار توست. تو اهل جمکرانی؟ گفتم: بلی.

من وارد خانه شدم و سلام کردم، جوابی نیکو داد و احترام کرد. سپس مرا با احترام نشاند و پیش از آنکه من سخن بگویم، گفت: ای حسن مثله! من خوابیده بودم. در خواب شخصی به من گفت: با مداد، مردی از جمکران به نام حسن مثله پیش تو می آید، باید سخنش را تصدیق کنی و به قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست، باید قول او را رد نکنی، از خواب بیدار شدم و تا کنون منتظر تو بودم.

من نیز شرح ماجرا را برایش گفتم. او هم دستور داد تا اسبها را زین کرده، بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک ده رسیدیم، گله جعفر چوپان را کنار راه دیدیم. من به میان گله رفتم، دیدم آن بز از پس همه گوسفندان می آید. بز پیش من دوید و او را گرفتم که پولش را به جعفر بدهم و بز را بیاورم. جعفر چوپان سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده‌ام و در گله من نبوده است، مگر

امروز که آن را دیدم و هر چه خواستم او را بگیرم، نتوانستم تا اینکه اکنون پیش شما آمد.

بز را همچنان که حضرت فرموده بود، به آن جایگاه آوردند و کشتند. سپس سید ابوالحسن الرضا بدین موضع آمد و حسن مسلم را حاضر کرد و سود زمین را از او گرفت. پس از آن، پول رهق را آوردند و مسجد جمکران را به وسیله چوب پوشاندند و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخها را به قم برد و در خانه خود گذاشت. همه بیماران می‌رفتند و خود را به زنجیر می‌مالیدند و خدای تعالی شفا می‌داد و خوشحال بر می‌گشتند.

ابوالحسن محمد بن حیدر گوید: شنیدم که سید ابوالحسن الرضا در موسویان قم مدفون است. بعد از مرگش فرزند وی به سراغ صندوقی که زنجیرها و میخها در آن بود، رفت. هنگامی که سر صندوق را برداشت، اثری از زنجیرها و میخها نیافت.

مسجد جمکران در سال ۱۱۵۸ توسط آقا علی اکبر جمکرانی تعمیر شد. بعدها حاج علی نقی جمکرانی مبلغ سیصد تومان صرف آن کرد و یک طرف صحن را بنا نهاد، لیکن ناتمام ماند، تا اینکه میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم که اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، مدتی در قم ساکن بود، مسجد و صحن را تعمیر و شش حجره و ایوان و وضو خانه ساخت.

در حال حاضر، مسجد بسیار وسیع و پر برکت شده و شبهای چهارشنبه و جمعه عده زیادی از شهرستانهای مختلف و حتی از کشورهای دیگر به منظور عبادت و توسل به آن حضرت و بر آورده شدن حاجت به آنجا می‌آیند و تاکنون عده زیادی در آن مکان

مقدس به حاجت خود رسیده‌اند. (۱)

۲۲. نجات از اعدام

صاحب مقام یقین، مرحوم عباسعلی مشهور به «حاج مؤمن» دارای میکاشفات و کرامات بسیاری بوده است، از آن جمله، وقتی که جاسوسهای دولتی نزد دایی زاده آن مرحوم به نام عبدالنبی اسلحه یافتند، او را گرفته و زندانش کردند و سرانجام محکوم به اعدام شد. پدرش پریشان و نالان از همه جا مأیوس شد. حاج مؤمن به او می‌گوید: مأیوس نباش. امروز تمام امور تحت اراده حضرت ولی عصر (عج) است. امشب که شب جمعه است به آن بزرگوار متوسل می‌شویم. خدا قادر است که به برکت آن حضرت فرزندت را نجات دهد.

آن شب حاج مؤمن و پدر و مادر آن پسر احیای می‌گیرند و به نماز و توسل به آن حضرت و زیارت آن بزرگوار سرگرم می‌شوند و سپس به قرائت آیه شریفه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» می‌پردازند.

آخر شب، بوی مشک عجیبی را هر سه نفر حس کرده، جمال نورانی آن بزرگوار را مشاهده می‌کنند. آن حضرت می‌فرماید: دعای شما مستجاب شد؛ خداوند فرزندت را نجات داد و فردا به منزل می‌آید.

حاج مؤمن می‌گفت: پدر و مادر آن پسر از دیدن جمال آن حضرت بی‌طاقت شده، تا صبح بی‌هوش بودند. فردا صبح سراغ فرزند خود را گرفتند که قرار بود در آن روز اعدام شود. مأمورین گفتند: اعدام او به تأخیر افتاده و نباشد، در کار او تجدید نظر شود. خلاصه پیش از ظهر او را آزاد کردند و سالم به منزل آمد.

مرحوم حاج مؤمن در استجاب دعا در مورد مرضهای سخت و گرفتاریهای شدید

داستانهای فراوانی دارد که آنچه ذکر شد، نمونه‌ای از آنها بود. رحمت بی‌پایان خداوند
به روان پاکش باد. (۱)

۲۳ - سه خرماي معطر

مرحوم عالم زاهد سيد محمد خلخالی می گوید: در نجف اشرف سیدی بود با تقوا که با من رفاقت و دوستی داشت. در فصل تابستان که هوا بسیار گرم بود، وی را به خانه دعوت کردم. یک شبانه روز در منزل ما بود و به هیچ وجه احساس تشنگی نکرد، در حالی که ما بسیار تشنه می شدیم و احساس عطش شدیدی به ما دست می داد. سپس به کوفه رفتیم و یک هفته با هم بودیم، باز هم مشاهده کردم که احساس تشنگی نمی کند. بسیار تعجب کردم و با اصرار از وی خواستم که علت آن را برایم بگوید. به او گفتم: اگر دوايي برای رفع عطش پیدا کرده ای، به بنده هم بگو. بعد از اصرار زیاد گفت:

چهل شب چهارشنبه برای درک محضر حضرت ولی عصر (عج) به مسجد سهله رفتم، ولی این سعادت نصیب نشد و مأیوس گشتم. سپس به صورت پراکنده می رفتم، تا اینکه یکی از شبهای چهارشنبه توقف من در مسجد طول کشید و آبی که خادم برای زائرین فراهم کرده بود، تمام شد و احساس تشنگی شدیدی به من دست داد، ناچار در تاریکی شب، بدون وسیله و با تشنگی شدید و خستگی زیاد به طرف مسجد کوفه حرکت کردم. در بین راه از راهزنان وحشت داشتم، ناچار نشستم و به حضرت بقية الله الاعظم (عج) متوسل شدم.

ناگاه دیدم، عربی در برابر من ایستاده، سلام کرد و با زبان عربی شکسته به لهجه مردم نجف به من گفت: به مسجد کوفه می روی؟

گفتم: بلی. فرمود: بلند شو. سپس دست مرا گرفت و از جا حرکت داد. گفتم: تشنه هستم، نمی توانم حرکت کنم.

سه دانه خرما به من داد و فرمود: اینها را بخور.

من تعجب کردم که خرما چه ارتباطی به رفع عطش دارد، بلکه عطش را شدت می‌بخشد. ایشان دوباره فرمود: بخور. گفتم: می‌خورم امشب هر چه به سرم بیاید، خیر است.

خرمای اول را به دهان گذاشتم، دیدم بسیار معطر است. چون فرو بردم، چنان نشاط و شرح صدری پیدا کردم که گفتم نیست، همچنین عطش کم شد. خرمای دوم را خوردم، دیدم عطرش از اولی بیشتر است و انبساط خاطر و سیری در خود احساس کردم. خرمای سوم را که خوردم، عطش بکلی بر طرف شد. خرماها هسته نداشت. تا آن زمان چنین خرمایی ندیده و نخورده بودم.

سپس با ایشان حرکت کردیم. چند قدمی که رفتیم، فرمود: این مسجد است. نگاه کردم، دیدم دم مسجد کوفه هستم. همین که به خود آمدم، ایشان را ندیدم. از آن روز تا کنون دچار عطش و تشنگی نمی‌شوم.^(۱)

۲۴ - تشریف حاج سید عزیز الله... در هفت روز پیایی

مرحوم حاج سید عزیز الله تهرانی گوید: در نجف اشرف به مبارزه با نفس و ریاضات شرعیه از نماز و روزه و دعا اشتغال داشتم و دقیقه‌ای از مراقبات را فرو نمی‌گذاشتم. هنگامی که برای زیارت مخصوص عید فطر به کربلا مشرف شدم، در مدرسه صدر مهمان یکی از دوستان بوده، بیشتر اوقات را در حرم مطهر حسینی به سر می‌بردم و گاهی برای استراحت به مدرسه می‌آمدم. یک روز وارد حجره شدم، دیدم عده‌ای از رفقا جمعند و از مراجعت به نجف سخن می‌گویند. از من پرسیدند: شما چه وقت بر می‌گردید؟ گفتم: شما بروید، من امسال قصد زیارت خانه خدا را دارم و پیاده به مکه خواهم رفت، در زیر قبه حضرت سید الشهداء علیه السلام هم دعا کرده‌ام و امید اجابت دارم.

همراهان و دوستان با تمسخر گفتند: سید! معلوم می‌شود از کثرت ریاضت و زحمت عبادت، مغز خشک شده است، چگونه با ضعف مزاج و بی بضاعتی و بدون توشه، پیاده در بیابانها می‌توان سفر کرد؟

چون سرزنش و عیبجویی دوستان از حد گذشت، و سخن مرا از عقل و خرد دور دیدند، با سینه گرفته و حالتی غضبناک از اتاق بیرون آمدم و با قلب شکسته و چشم گریان راه حرم را در پیش گرفتم و به هیچ چیز توجه نداشتم. زیارت مختصری کردم و به سمت بالای سر مطهر روانه شدم و در محلی که همیشه نماز خوانده و دعا می‌کردم، نشستم و به گریه و توسل ادامه دادم.

ناگاه دستی بر شانه من وارد شد. سر بلند کردم، دیدم آقایی در لباس اعراب ولی به زبان فارسی مرا به نام خوانده و فرمود:

آیا میل داری پیاده به خانه خدا مشرف شوی؟

عرض کردم: بلی. فرمود: قدری نان خشک برای یک هفته و یک آفتابه و احرام تمام همراه بردار و در روز فلان و ساعت فلان همین جا حاضر شو و زیارت وداع بخوان تا با یکدیگر از این مکان مقدس به سمت مقصد حرکت کنیم. عرض کردم: سمعاً و طاعة.

از حرم بیرون آمدم و مقداری گندم آماده کردم و به بعضی از زنان خویشاوند دادم تا برایم نان تهیه کنند. رفقا همه به نجف برگشتند. روز موعود فرا رسید. اسباب را برداشتم و در مکان موعود مشغول زیارت وداع شدم. در آن هنگام آن بزرگوار راملقات کردم. سپس از حرم بیرون آمدیم و از شهر خارج شدیم، ساعتی راه پیمودیم، نه او با من سخن گفت و نه من با او سخن گفتم تا به «غدیر آبی» رسیدیم.

فرمود: همین جا استراحت کن و غذا بخور و بخواب. سپس خطی روی زمین کشید و فرمود: این خط قبله است، نماز به جای آر، چون وقت عصر شد، نزد تو خواهم آمد. سپس رفت. من همان جا ماندم، غذا خوردم و وضو ساختم و نماز خواندم تا موقع عصر شد. آن بزرگوار تشریف آورد و فرمود: برخیز برویم. چند ساعتی راه رفتیم تا به آب دیگری رسیدیم. باز خطی روی زمین کشید و فرمود: این خط قبله است، شب را سپری کن، صبح خواهم آمد. سپس چند ذکر به من تعلیم داد و رفت.

هفت روز به همین ترتیب گذشت و به هیچ وجه از راه و مسافرت خسته و رنجور نشدم. صبح روز هفتم فرمود: در این آب مانند من غسل کن و لباس احرام بپوش و همچنان که لبتک می گویم، تو هم بگو.

در تمام امور از آن حضرت پیروی کردم، باز مسافتی راه رفتیم تا نزدیک کوهی رسیدیم. صداهایی به گوشم رسید. عرض کردم: این صداها چیست؟ فرمود: از کوه که

بالا رفتی، شهری را خواهی دید؛ داخل آن شهر شو. سپس آن حضرت از من جدا شد.
من به راه افتادم و تنها از کوه بالا رفتم. سپس وارد شهر شدم و پرسیدم: اینجا
کجاست؟ گفتند: «مکه». ناگهان به خود آمدم و فهمیدم که آن آقا، حضرت ولی عصر
(عج) بوده است. با خود گفتم: با آنکه بخت من بیدار بود، خود در خواب غفلت
بودم. (۱)

۲۵ - نماز به امامت حضرت مهدی (عج) در مسجد کوفه

بر اساس بعضی از روایات حضرت مهدی (عج) در برخی از مسافرتهاى خود عده‌ای از دوستانش را نیز به همراه می‌برد تا در کارها به ایشان کمک کنند. یکی از مصداقهای این مطلب، واقعه‌ای است که استاد بزرگوار حضرت آیه الله سید محمد باقر صدر از استاد عالیقدر خود حضرت آیه الله العظمی خوئی نقل کردند. چگونگی ماجرا بدین شرح است:

یکی از مؤمنان مورد اطمینان و با دیانت و بسیار با تقوا بعد از ظهر یکی از روزها در مسجد کوفه در امتداد دیوار مسجد راه می‌رفت. در جلوی ایوان مسجد، فرش گسترده و روی فرش شخص بزرگواری خوابیده و در کنارش شخص دیگری نشسته بود. وی می‌گوید: من از وجود آن دو نفر تعجب کرده و از شخصی که نشسته بود، پرسیدم: این آقا کیست؟ آن شخص پاسخ داد: آقای عالم.

من به پاسخ او اهمیتی نداده و فکر کردم که مقصود وی این است که او دانشمند است، زیرا مردم عادی در آن محل، عالم را عالم (به فتح لام) تلفظ می‌کردند.

پس از مدتی رفتم، وضو گرفتم و در محراب مسجد کوفه مشغول خواندن نماز مغرب و عشا و نافله شدم تا اینکه خسته شده و خوابم برد. وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم تمام مسجد روشن و نورانی شده است؛ آن قدر روشن شده بود که می‌توانستم خطوط قرآنی را که آن طرف مسجد روی دیوار نوشته شده بود، بخوانم. گمان کردم که سپیده طلوع کرده و خورشید سر زده است، بلکه چیزی هم از روز گذشته و من بیش از اندازه خوابیده‌ام.

رفتم که وضو بگیرم، دیدم روی سکوی وسط مسجد، عده‌ای به نماز ایستاده و همان آقای عالم، پیش‌نماز آنهاست. مردم زیادی از ملیتهای گوناگون به ایشان اقتدا کرده و در

بین آنها همان شخصی که دیروز عصر او را در کنار آن آقا دیده بودم، به چشم می خورد. از وجود این عده زیاد به شگفت آمدم. سپس وضو گرفتم و به جماعت پیوستم و نماز صبح را به امامت آن آقا خواندم. بعد که نماز تمام شد، همان شخصی که دیروز عصر کنار آقا نشسته بود، بلند شد و رفت نزد امام جماعت و از ایشان درباره من پرسید که آیا او را هم با خود ببریم؟ ایشان پاسخ داد: نه! هرگز! او هنوز دو آزمایش در پیش دارد، باید آن دو را بگذراند.

ناگهان آن جمعیت ناپدید شده و تاریکی، مسجد را فرا گرفت. من فهمیدم که هنوز صبح نشده و اندکی به طلوع فجر مانده است.

این داستان چندین مسأله را برای ما روشن می کند که مهمترین آن این است که این جمعیتی که از گوشه و کنار دنیا چنین سعادت را یافته اند، بعد از آنکه از آزمایشهای الهی موفق و سرافراز بیرون آمده اند، توانسته اند یا حضرت مهدی (عج) همکاری و مشارکت داشته باشند و این شخص مؤمن با تمام تقوایی که دارد، هنوز به آن مرحله نرسیده که بتواند جزء یاران و همکاران حضرت مهدی (عج) باشد. از این رو، آن حضرت وی را در کارهای خود شرکت نداده و او را با خود نبردند و چه بسا این شخص آن حضرت را تا پایان برنامه شناخته باشد.^(۱)

۲۶ - ملاقات هر هفته پیرمرد قفل ساز

یکی از دانشمندان، مشتاق زیارت حضرت بقیة اللہ (عج) بود و از بی توفیقی خود رنج می برد. مدت‌ها ریاضت کشیده و چهل شب چهارشنبه بطور مرتب به مسجد سهله رفت، لیکن اثری از مقصود نیافت. سپس به علم جفر و اسرار حروف و اعداد متوسل شد و چله‌ها به ریاضت نشست، اما فایده‌ای نداشت؛ لیکن از آنجا که شبها بیدار بود و در سحرها ناله‌ها داشت، صفا و نورانیتی پیدا کرده، گاهی برقی نمایان می گشت و بارقه عنایت بدرقه راه وی می شد، حالت خلسه و جذبه به او دست می داد، حقایقی می دید و دقایقی می شنید.

در یکی از این حالات به او گفتند: به خدمت امام زمان شرفیاب نمی شوی، مگر آنکه به فلان شهر سفر کنی. با اینکه برایش مشکل بود، به راه افتاد و پس از چند روز بدان شهر رسید، و در آنجا نیز به ریاضت مشغول شد و چله گرفت.

روز سی و هفتم یا سی و هشتم به او گفتند: الآن حضرت بقیة اللہ امام زمان (عج) در بازار آهنگران درب دکان پیرمردی قفل ساز نشسته است، برخیز و شرفیاب شو.

زود دست و پای خود را جمع کرد و حرکت نمود، تا به دکان پیرمرد رسید. دید حضرت امام عصر (عج) آنجا نشسته‌اند و با آن پیرمرد گرم گرفته و سخنان محبت آمیز می گویند. چون سلام کرد، حضرت جواب داد و اشاره به سکوت کرده، فرمود:
اکنون تماشا کن.

در این حال، دید پیر زنی ناتوان و قد خمیده، عصا زنان آمد و با دست لرزان قفلی را نشان داد و گفت: ممکن است برای خدا این قفل را به مبلغ سه شاهی از من خریداری کنید، چون من به سه شاهی پول احتیاج دارم؟ پیرمرد قفل را نگاه کرد و دید قفل بی

عیب و سالم است.

پیرمرد گفت: این قفل دو عباسی (هشت شاهی) ارزش دارد، زیرا پول کلید آن بیش از ده دینار نیست، شما اگر ده دینار (دو شاهی) به من بدهید، من کلید این قفل را می‌سازم، آن وقت ده شاهی می‌ارزد. (گویا کلید نداشته است.) پیرزن گفت: نه من نیازی به قفل ندارم، به پول آن نیاز مندم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید، من به شما دعا می‌کنم.

پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم! تو مسلمان، من هم ادعای مسلمانی دارم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را پایمال کنم، این قفل اکنون هم هشت شاهی ارزش دارد، من اگر بخواهم سود ببرم، به هفت شاهی خریداری می‌کنم، زیرا در هشت شاهی معامله بی انصافی است که بیش از یک شاهی سود ببریم، اگر می‌خواهی بفروشی، من هفت شاهی می‌خرم و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی آن هشت شاهی است و من چون کاسب هستم و باید سود ببرم، یک شاهی ارزان می‌خرم.

شاید پیرزن باور نمی‌کرد که این مرد درست می‌گوید. از این رو، ناراحت شد و گفت: من خودم می‌گویم: هیچ کسی به این مبلغ راضی نشد و التماس کردم که سه شاهی بخرند اما نخریدند.

در این هنگام، پیرمرد هفت شاهی پول درآورد و به آن زن داد و قفل را خرید. چون پیرزن بازگشت، آن حضرت به من فرمود:

آقای عزیز دیدی، تماشا کردی؟ این طور باشید تا ما به سراغ شما بیاییم، چله نشینی لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، ریاضت و سفر دور رفتن نیاز نیست، عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم. از تمام این شهر من این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا این مرد دین دارد و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی

که داد، از اول بازار این پیرزن عرض حاجت کرد و چون او را نیازمند دیده‌اند، همه در مقام آن بوده‌اند که ارزان بخرند و هیچ کس حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد، و این پیرمرد به هفت شاهی خرید.

هفته‌ای بر او نمی‌گذرد، مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او دلجویی می‌کنم.^(۱)

۱ - اسرار و فواید وجود حضرت ولی عصر (عج)، سید اسماعیل رسول زاده، ص ۱۵۸، به نقل از سرعایه سخن، ج ۱، ص ۶۱۱.

۲۷ - سفارش حضرت مهدی (عج) درباره نافلة، عاشورا، جامعه

سید احمد موسوی رشتی معروف به «سید رشتی» گوید:

در سال ۱۲۸۰ به قصد حج بیت الله الحرام از دارالمرز رشت، به تبریز آمدم و در خانه حاج صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل کردم. چون قافله نبود، ماندم تا اینکه حاج جبار جلو دار سدهی اصفهانی به طرف «طرابوزن» بار برداشت. از او مرکبی کرایه کرده، حرکت کردیم.

چون به منزل اول رسیدیم، سه نفر دیگر به ترغیب حاج صفر علی به من ملحق شدند، یکی حاج ملا باقر تبریزی حجه فروش معروف و حاج سید حسین تاجر تبریزی و حاج علی نامی که خدمت می کرد. پس به اتفاق روانه شدیم تا رسیدیم به ارزنة الزوم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم.

در یکی از منزلهای بین این دو شهر، حاج جبار جلو دار، نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم ترسناک است، قدری زود حرکت کنید تا همراه قافله باشید. این بیان حاج جبار بدین علت بود که ما در سایر منزلها اغلب از عقب قافله و بافاصله حرکت می کردیم.

به هر حال، ما حدود دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به اندازه نیم یا سه ربع فرسخ، از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شده، برف باریدن گرفت، بطوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانده و تند حرکت می کردند.

من نیز هر چه تلاش کردم که خود را به آنها برسانم، ممکن نشد، تا آنکه آنها رفتند و

من تنها ماندم. از اسب پیاده شده و در کنار راه نشستم و بسیار مضطرب بودم، چون بیش از ششصد تومان برای مخارج راه همراه نداشتم.

بعد از تأمل و تفکّر، تصمیم گرفتم که در همین موضع بمانم تا فجر طلوع کند و به منزل قبلی برگردم و از آنجا چند نفر محافظ برداشته و به قافله ملحق شوم.

در آن حال، پیش روی خود باغی دیدم. باغبانی که در باغ بود، بایلی که در دست داشت به درختان می زد که برف از آنها بریزد. او جلو آمد و بافاصله کمی ایستاد و فرمود: تو کیستی؟

عرض کردم: رفقا رفتند و من مانده‌ام، راه را گم کرده‌ام.

ایشان به زبان فارسی فرمود: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی. من مشغول نافله شدم. بعد از اتمام نماز شب دو مرتبه آمد و فرمود: نرفتی؟

گفتم: والله راه را نمی دانم. فرمود:

زیارت جامعه بخوان. من نیز که زیارت جامعه را حفظ نداشتم و اکنون هم حفظ ندارم - هر چند زیاد به زیارت عتبات مشرف شده‌ام - از جا برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم.

ایشان باز نمایان شد و فرمود: نرفتی و هنوز هستی؟ من بی اختیار گریه افتادم و گفتم: هستم، راه را نمی دانم.

ایشان فرمود: زیارت عاشورا بخوان. زیارت عاشورا را نیز حفظ نداشتم و اکنون هم حفظ ندارم. پس برخاستم و مشغول خواندن زیارت عاشورا از حفظ شدم تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم.

دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی و هنوز هستی؟

گفتم: نه هستم تا صبح بشود.

فرمود: من تو را به قافله می‌رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد.

سپس فرمود: پشت سر من سوار شو. من نیز سوار شدم و دهانه اسب خود را کشیدم، اما حرکت نکرد.

ایشان فرمود: عنان اسب را به من بده. من دهانه اسب را به ایشان دادم. بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد. اسب نیز بخوبی تمکین کرد. سپس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود:

شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله! نافله! نافله!

شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا! عاشورا! عاشورا!

شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه! جامعه! جامعه!

ایشان هنگام پیمودن مسافت به شکل دایره‌ای سیر می‌کرد. ناگهان برگشت و فرمود: آنها رفقایت هستند که در لب جوی آب فرود آمده و مشغول وضو گرفتن برای نماز صبح هستند.

در این هنگام من از الاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم، اما نتوانستم. آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار نمود و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید.

من در آن حال به فکر افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می‌زد؟ در حالی که زبانی، جز ترکی و مذهبی جز عیسوی در آن حدود نبود. بعلاوه، چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رساند؟! بعد از لحظاتی پشت سر خود را نگاه کردم و

کسی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم. پس به رفقای خود ملحق شدم. (۱)

۲۸ - تشریف در حال احتضار و نجات از مرگ

شهید آیت الله دستغیب در کتاب داستانهای شگفت این گونه نقل می‌کند:

حضرت حجة الاسلام آقای حاج سید اسد الله مدنی^(۱) در نامه‌ای نوشته بود، در یکی از اعیاد مذهبی نزدیک ظهر به قصد زیارت مرحوم آیت الله سید محمود شاهرودی قدس الله نفسه الزکیه به منزلشان رفتم. با اینکه وقت دیر و رفت و آمد تمام شده بود و معظم له به اندرون تشریف بوده بودند، اظهار لطف فرموده، دوباره به بیرونی برگشتند.

ایشان به مناسبتی که پیش آمد، فرمود:

وقتی با مرحوم عباچی از شهر مقدس کاظمین پیاده به قصد زیارت سامرا حرکت کردیم، بعد از زیارت حضرت سید محمد سلام الله علیه حدود یک فرسخ بیشتر راه نرفته بودیم که آقای عباچی بکلی از حال رفته و قدرت حرکت از او سلب شد و روی زمین افتاد.

ایشان به من گفت: چون مرگ من حتمی است و از دست شما نسبت به من کاری بر نمی‌آید، اگر شما اینجا بمانید، خود را به هلاکت انداخته‌اید و بر شما حرام است. بنابراین، بر شما واجب است که حرکت کرده و خودتان را نجات بدهید و نسبت به من نیز چون هیچ کاری از شما ساخته نیست، تکلیفی ندارید.

به هر حال با کمال ناراحتی، من ایشان را همان جا گذاشته و بر حسب تکلیف، حرکت کردم. فردا که به سامرا رسیده، وارد «خان» شدم، ناگهان دیدم آقای عباچی از

۱ - شهید آیت الله سید اسد الله مدنی از علمای بزرگ و با تقوا و از اساتید اخلاق بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بر اساس دستور حضرت امام خمینی قدس سره امام جمعه تبریز شد و همان جا توسط منافقین در محراب نماز جمعه به شهادت رسید.

آن بیرون می آیند. بعد از سلام و دیدنی، پرسیدم: چطور شد که قبل از من آمدید؟ ایشان فرمود: بلی همان گونه که دیروز دیدی، من آماده مرگ بوده و هیچ چاره‌ای نداشتم، حتی دراز کشیدم و چشمها را روی هم گذاشتم و منتظر مرگ بودم، فقط گاهی که صدای نسیم را می شنیدم، به خیال اینکه حضرت ملک الموت است، به قصد دیدار و زیارتش چشمها را باز می کردم و چون چیزی نمی دیدم، دوباره چشمها را می بستم تا وقتی که صدای پایی شنیدم.

چشمم را باز کردم، دیدم شخصی لباس عربی معمولی به تن دارد و افسار الاغی در دست اوست و بالای سرم ایستاده است. از من احوالپرسی کرد و جهت خوابیدنم را در وسط بیابان پرسید. من جواب دادم، تمام بدنم درد می کند و قدرت حرکتی نداشته، منتظر مرگ هستم. ایشان فرمود: بلند شوید تا شما را برسانم. عرض کردم: قدرت ندارم. به دست خودشان مرا بلند نموده، سوالم کرد.

در این میان، احساس کردم که دستش به هر جایی از بدنم می رسد، بکلی راحت می شود. به هر حال، دست مبارکش بتدریج به اعضایم رسیده و تمام اعضای بدنم راحت شد، بطوری که دیگر خستگی احساس نمی کردم. آن شخص افسار حیوان را می کشید، هر چه از ایشان خواهش کردم که سوار شوند، قبول نکرد و فرمود: من به پیاده روی عادت دارم.

در آن بین متوجه شدم که شال سبزی به کمر بسته است، با خود گفتم: خجالت نمی کشی که سیدی از ذریه رسول خدا (ص) پیاده راه برود و افسار حیوان را بکشد و تو سوار باشی. فوری دست و پایم را جمع کرده، خودم را پایین انداختم و عرض کردم: آقا خواهش می کنم شما سوار شوید. در این حال، ناگهان خودم را در خان^(۱) یافتم و از کسی

خبری نبود. (۱)

۲۹. تشریح کربلایی کاظم و حفظ قرآن

محمد کاظم هنوز به مشهد و کربلا مشرف نشده بود و در روستای ساروق از توابع فراهان اراک، مشغول کشاورزی بود. یک سال، فرد روحانی که برای تبلیغ و بیان احکام الهی به روستای او آمده بود، در منبر و سخنرانی خود از خمس و زکات، صحبت کرد و چنین توضیح داد:

کسانی که گندمشان به حد نصاب برسد و زکات و حق فقرا را ندهند، مالشان مخلوط به حرام می شود و اگر با پول آن گندمهای زکات نداده، خانه تهیه کنند یا لباس تهیه کنند، با آن لباس و در آن خانه نمازشان باطل است. مسلمان واقعی باید به احکام الهی و حلال و حرام توجه کند و اهمیت دهد و زکات مالش را بپردازد.

محمد کاظم چون می دانست که صاحب زمینی که او روی آن کار می کند، اهل زکات و پرداخت حق فقرا نیست، به این فکر فرو رفت که مال او مخلوط به حرام است و زندگی او با پول حرام و یا مشتبه به حرام اداره می شود. به صاحب زمین، مسأله پرداخت زکات را یادآوری کرد، ولی او زیر بار نرفت. از این رو، محمد کاظم تصمیم گرفت که از آن روستا هجرت کرده و جای دیگری مشغول کار شود تا اجرت او حلال و پاک باشد. چند سالی خارج از روستا به فعالیت پرداخت تا اینکه از او خواستند به روستای خود برگردد و زمینی با مقداری گندم در اختیار او گذاشتند که برای خودش کشاورزی کند. او همان سال اول، نصف آن گندم را (شاید به عنوان پرداخت زکات) به فقرا داد و نصف دیگر را در زمین پاشید. خدا به زراعت او برکت داد، بحدی که بیش از معمول برداشت

کرد و از همان سال پنا گذاشت که نیمی از برداشت خود را به فقرا بدهد. (با اینکه مقدار زکات یک دهم یا یک بیستم است) هر ساله نصف محصول خود را به فقرا و مستمندان می داد.

یک سال هنگام برداشت محصول، پس از چند روز که خرمش را کوبیده بود، مشغول باد دادن خرمن شده بود تا گاه آن جدا شود. نزدیک ظهر شد، باد ایستاد و هوا گرم شد و نتوانست به کار خود ادامه دهد و مجبور شد به خانه برگردد. در بین راه، یکی از فقرای روستا به او می رسد و می گوید: امسال از محصولت چیزی به ما ندادی، ما را فراموش کردی! محمد کاظم به او می گوید: خیر فراموش نکردم، ولی هنوز نتوانسته ام محصولم را جمع کنم. او خوشحال می شود و به طرف ده می رود. اما محمد کاظم دلش آرام نمی گیرد و به مزرعه برگشته، مقداری گندم با زحمت زیاد جمع آوری می کند که برای آن فقیر ببرد.

ادامه داستان را به روایت آقای میرابوالفتح دعوتی (که با سایر روایتهای این داستان که از آقای حاج میرزا حسن مصطفوی و آقای شیخ صدرالدین محلاتی و حاج شیخ محمد رازی و حاج سید حسن ابطحی نقل شده، مختصر تفاوتی دارد) می شنویم:

قدری علوفه برای گوسفندهایش می چیند و گندمها و علفها را به دوش می گیرد و روانه دهکده می شود. به باغ امامزاده مشهور به هفتاد و دو تن که محل دفن چندین امامزاده از جمله دو امامزاده به نام شاهزاده جعفر و امامزاده عبیدالله صالح و یک قسمت به نام چهل دختران است، می رسد. برای استراحت روی سکویی در کنار درب باغ امامزاده می نشیند و گندم و علوفه را کناری می گذارد. ناگهان می بیند، دو جوان بسیار

زیبا و جذاب به طرف او می آیند. وقتی به او می رسند، می گویند: نمی آیی برویم در این امامزاده فاتحه ای بخوانیم؟ محمد کاظم می گوید: می خواهم این علوفه را به منزل برسانم. آنها می گویند: خیلی خوب، حالا تو با ما بیا فاتحه ای بخوانیم.

آنها از جلو و محمد کاظم از عقب روانه امامزاده می شوند. آنها جلوتر وارد امامزاده می شوند و فاتحه ای می خوانند. سپس به امامزاده بعدی می روند و داخل امامزاده شده، مشغول خواندن چیزهایی می شوند که محمد کاظم نمی فهمد. در این هنگام محمد کاظم متوجه می شود که در اطراف سقف امامزاده کلمات روشنی نوشته شده است و یکی از آن دو نفر به او می گوید: چرا چیزی نمی خوانی؟ محمد کاظم می گوید: من ملا نرفته ام و سواد ندارم. او می گوید: باید بخوانی، آن گاه دست به سینه محمد کاظم می گذارد و فشار می دهد و می گوید: (۱) حالا بخوان.

محمد کاظم می گوید: چه بخوانم؟ آن آقا آیه ای را می خواند و می گوید: این طور بخوان. محمد کاظم آیه را می خواند تا تمام می شود. سپس بر می گردد که به آن آقا حرفی بزند یا چیزی پرسد، می بیند هیچ کسی همراهش نیست و خودش تنها داخل حرم ایستاده است. ناگهان بی هوش شده و روی زمین می افتد.

هنگامی که به هوش می آید، احساس خستگی شدید می کند و به این فکر فرو می رود که اینجا کجاست و او در اینجا چه می کند؟ سپس از امامزاده بیرون می آید و بار علوفه و گندم را بر می دارد و روانه دهکده می شود. در میان راه متوجه می شود که نا خود آگاه چیزهایی می خواند و آن گاه دامستان آن دو جوان را به یاد می آورد و خود را حافظ کل

۱ - ممکن است ایشان حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا بوده باشد.

قرآن می‌یابد.

وقتی به مردم برخورد می‌کند، از او سراغ می‌گیرند که کجا بودی؟ او چیزی نمی‌گوید و بی‌درنگ نزد پیشنماز روستا به نام حاج آقا صابر اراکی (جد آقای صابری اراکی که هم اکنون در اراک بوده و اهل منبر هستند) می‌رود و داستان خودش را می‌گوید. ایشان می‌گوید: شاید خواب دیده‌ای، شاید خیال می‌کنی. محمد کاظم می‌گوید: خیر، بیدار بودم و با پای خود به امامزاده رفتم و همراه آن دو نفر چنین و چنان کردم و حالا هم کل قرآن را حفظ هستم. آقای حاج آقا صابر اراکی قرآن می‌آورد و آیات مختلف قرآن و چند سوره بزرگ را از او می‌پرسد و او همه را از حفظ می‌خواند.

مردم دهکده دور او جمع شدند تا ببینند حاج آقا صابر در این باره چه می‌گوید. حاج آقا صابر پس از امتحانات فراوان به زبان محلی جمله‌ای می‌گوید که معنی‌اش این است: «کارش درست شده و یک مسأله مهمی برایش پیش آمده و نظر کرده شده است...»

جناب آقای میرزا حسن نوه مرحوم میرزای شیرازی گوید:

کربلایی محمد کاظم را چندین بار امتحان کردیم. هر آیه را که از او می‌پرسیدم، فوری می‌گفت: از فلان سوره است و عجیب‌تر آنکه هر سوره‌ای را می‌توانست به قهقرا بخواند؛ یعنی از آخر سوره تا اول آن را می‌خواند.

همچنین می‌گوید: کتاب تفسیر صافی در دست داشتم، برایش باز کردم و گفتم: این قرآن است، از روی آن بخوان. کتاب را گرفت و چون در آن نظر کرد، گفت: تمام این صفحه قرآن نیست. سپس روی آیه‌های قرآن دست می‌گذاشت و می‌گفت: تنها این

سطر قرآن است، یا این نیم سطر قرآن است، اما بقیه قرآن نیست. می‌گفتم: از کجا می‌گویی؟ تو که سواد عربی و فارسی نداری، او می‌گفت: کلام خدا نور است، این قسمت نورانی و قسمت دیگرش تاریک است.

کربلایی کاظم در زمینه حفظ قرآن خصوصیات داشت که از عهده تحصیل و درس خواندن و حفظ کردن عادی خارج است. این خصوصیات به شرح زیر است:

۱- هر گاه یک کلمه عربی یا غیر عربی برای او خوانده شود، بی‌درنگ می‌گوید که قرآن هست یا نیست.

۲- اگر یک کلمه قرآنی از او پرسیده شود، بدون معطلی و تفکر می‌گوید که در چه سوره و کدام جزو قرآن است.

۳- هر گاه کلمه‌ای در چند جای قرآن آمده باشد، تمام آن موارد را بدون وقفه می‌شمارد و دنباله هر کدام را می‌خواند.

۴- هر گاه یک آیه یا یک کلمه یا یک حرف یا یک حرکت، بطور غلط خوانده شود یا آن را زیاد و کم کنند، بدون اندیشه متوجه می‌شود و خبر می‌دهد.

۵- هر گاه چند کلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شود، محل هر کلمه را بدون اشتباه بیان می‌کند.

۶- هر آیه یا کلمه قرآنی را از هر قرآنی که به او بدهند، فوری نشان می‌دهد.

وی در سال ۱۳۷۸ در قم وفات یافت و در قبرستان نو دفن شد که قبرش مشخص و

معلوم است. (۱)

۳۰. غذای ارسالی حضرت مهدی (عج)

حاج مؤمن علیه الرحمه نقل کرد که در اول جوانی شوق زیادی به زیارت و ملاقات حضرت حجّت (عج) در من پیدا شد، بگونه‌ای که مرا بی قرار ساخت تا اینکه خوردن و آشامیدن را بر خودم حرام کردم تا وقتی که آقا را بینم. ناگفته نماند که این عهد از روی نادانی و شدت اشتیاق بود. دو شبانه روز هیچ نخوردم. شب سوم از روی اضطرار قدری آب خوردم و حالت غش به من دست داد.

در آن حال حضرت صاحب الزمان (عج) را دیدم. ایشان به من نهیب زد و فرمود: چرا خودت را به هلاکت می‌اندازی، برایت طعام می‌فرستم، بگیر بخور. پس از آن به حال خود آمدم.

یک سوم از شب گذشته، دیدم کسی در مسجد نیست و شخصی درب مسجد را می‌کوبد. آمدم در را گشودم، دیدم فردی عبا بر سر دارد، بطوری که شناخته نمی‌شود. از زیر عبا ظرفی پر از طعام به من داد و دو مرتبه فرمود: «بخور و به کسی نده و ظرف آن را زیر منبر بگذار.»

او این مطلب را گفت و رفت. در آن ظرف برنج پخته شده با مرغ بریان بود؛ از آن خوردم و چنان لذتی بردم که قابل وصف نیست.

فردای آن روز، قبل از غروب آفتاب مرحوم میرزا محمد باقر که از نیکان و شایستگان آن زمان بود، نزد من آمد. اول ظرفها را مطالبه کرد و بعد مقداری پول در کیسه کرده بود، به من داد و فرمود: دستور داده‌اند که عازم سفر شوی؛ این پول را بگیر و

به اتفاق جناب آقای سید هاشم (پیشنماز مسجد سردزک) که عازم مشهد مقدس است، سفر کن. در بین راه شخص بزرگی را ملاقات می‌کنی و از او بهره می‌بری.

حاج مؤمن گفت: با همان پول به اتفاق مرحوم آقا سید هاشم حرکت کردیم و رفتیم تا به تهران رسیدیم. وقتی که از تهران خارج شدیم، پیری روشن ضمیر به ما اشاره کرد و اتوبوس ایستاد. پس با اجازه مرحوم آقا سید هاشم (چون اتومبیل را ایشان، در بست اجاره کرده بود) سوار شد و پهلوی من نشست.

در بین راه اندرزه‌ها و دستوره‌های بسیاری به من داد. در ضمن از پیشامدهایی که تا آخر عمر بر من پیش می‌آمد خبر داد و آنچه را که خیر من در آن بود، برایم گفت و من به تمام آنچه که خبر داده بود، رسیدم. در میان سخنانش مرا از خوردن غذا در قهوه‌خانه‌ها نهی کرد و فرمود: لقمه شبهه ناک برای قلب ضرر دارد.

او خود سفره‌ای داشت و هر وقت میل به غذا می‌کرد، از آن نان تازه بیرون آورده، می‌خورد و به من می‌داد و گاهی کشمش سبز بیرون می‌آورد و به من می‌داد تا اینکه به قدمگاه رسیدیم. در آن حال، فرمود: اجل من نزدیک شده و من به مشهد مقدس نمی‌روم. کفتم با مبلغ دوازده تومان همراه من است، وقتی که از دنیا رفتم، با آن مبلغ قبری در گوشه صحن مقدس برایم تدارک کن و امر تجهیزم با جناب آقا سید هاشم است.

حاج مؤمن گفت: من وحشت کرده و مضطرب شدم. ایشان فرمود: آرام بگیر و تا مرگم نرسیده، به کسی چیزی مگو و به آنچه خدا خواسته، راضی باش.

چون به کوه طرق (در قدیم راه زوار از آن طرف بود) رسیدیم، اتوبوس ایستاد.

مسافرین پیاده شدند و مشغول سلام کردن به حضرت رضا (ع) شدند. شاگرد راننده نیز سرگرم مطالبه گنبد نما شد.

من دیدم آن پیرمرد به گوشه‌ای رفت و متوجه قبر حضرت رضا (ع) شد. پس از سلام و گریه بسیار، گفت: بیش از این لیاقت نداشتم که به قبر شریفتم نزدیک شوم. پس رو به قبله خوابید و عبايش را بر سر کشید. پس از لحظه‌ای به پالینش رفتم و عبا را پس زدم، دیدم از دنیا رفته است.

صدای ناله و گریه من بلند شد و مسافرین جمع شدند. قدری از حالاتش را که دیده بودم، برای آنها نقل کردم، همگی منقلب و گریان شدند. سپس جنازه شریفش را با ماشین به شهر آورده و در صحن مقدس دفن کردیم.^(۱)

۳۱- تشریف دختر حضرت آیت الله العظمی اراکی دام ظلّه

حضرت آیت الله العظمی اراکی دام ظلّه العالی چنین فرمود: دخترم که همسر حجة الاسلام آقا حاج سید آقا اراکی است، می خواست به مکه مکرمه مشرف شود و می ترسید که نتواند بر اثر ازدحام حجّاج طوافش را کامل و راحت انجام دهد. من به او گفتم: اگر به ذکر «یا حَفِیْظُ یا عَلِیْمُ» بطور دائم مشغول باشی، خدا به تو کمک خواهد کرد.

او به مکه مشرف شد و پس از برگشتن، یک روز برای من تعریف کرد که من به آن ذکر مشغول بودم و بحمد الله اعمالم را راحت انجام می دادم تا آنکه یک روز در موقع طواف جمعی از سودانیها، ازدحام عجیبی را در مطاف مشاهده کردم.

قبل از طواف با خود فکر می کردم که امروز چگونه در میان این همه جمعیت طواف کنم، حیف که من در اینجا محرمی ندارم که مواظب من باشد تا مردم به من تنه نزنند. ناگهان شنیدم که کسی به من می گوید:

به امام زمان (عج) متوسل شو تا بتوانی راحت طواف کنی.

گفتم: امام زمان کجاست؟

گفت: همین آقا که جلوی تو می روند.

نگاه کردم، دیدم آقای بزرگواری پیش روی من راه می رود و اطراف او بقدر یک متر خالی است و کسی در آن حریم وارد نمی شود. همان صدا به من گفت: وارد این حریم شو و پشت سر آقا طواف کن.

من بسرعت پا در حریم گذاشتم و پشت سر حضرت ولی عصر (عج) طواف کردم و بقدری نزدیک بودم که دستم به پشت آقا می‌رسید. آهسته دست به پشت عبای آن حضرت گذاشتم و به صورتم مالیدم، و گفتم: آقا قربانت بروم. ای امام زمان، فدایت بشوم. در این حال، بقدری شاد و خوشحال بودم که فراموش کردم به آقا سلام کنم. بدین ترتیب، هفت شوط طواف را بدون آنکه بدنی به بدنم بخورد و آن جماعت انبوه برای من مزاحمتی داشته باشد. انجام دادم و تعجب کرده بودم که چگونه کسی از این جمعیت انبوه وارد این حریم نمی‌شود.^(۱)

یکی از خواهران فاضل و دانشمند که از اساتید محترم حوزه علمیه قم است، در سال ۱۳۷۱ جهت بررسی ماجرای یاد شده به تهران سفر کرد و خدمت دختر حضرت آیه الله العظمی اراکی دام ظلّه رسید. ایشان نیز واقعه تشرّف خود را با تفاوت بسیار اندکی تعریف کرد. این تفاوت مختصر شاید بدین خاطر باشد که بیش از بیست سال از این ماجرا می‌گذرد و جزئیات قضیه به دست فراموشی سپرده شده است.

۳۲- نگاه پرمحبت آن حضرت به بانویی در صفا

بانوی فاضل و دانشمندی که از افراد صالح و با تقوا و از اساتید حوزه علمی قم به شمار می‌رود و راضی نیست که نامش برده شود، در هشتمین سفری که به حج مشرف شد، به زیارت جمال نورانی و دلربای حضرت مهدی (عج) شرفیاب گردید. در این رابطه از ایشان درخواست کردیم که ماجرای تشرّف خود را برای ما بنویسند. آنچه در اینجا می‌خوانید، چگونگی ماجرا از زبان ایشان است. در ضمن، حکایت بعد نیز مربوط به همین بانوست.

هر سال که به حج مشرف می‌شدم، با اشتیاق بی‌حدی به دنبال مولایم ولی عصر (حج) می‌گشتم، بخصوص از اولین لحظه ورود به عرفات تا آخرین لحظه ترک آنجا و شب عرفات و بعد از ظهر روز عرفه در کنار جبل الرحمة، همه جا به یاد آن حضرت بودم و هر چه می‌گشتم ایشان را نمی‌یافتم. محرومیت از دیدار آن حضرت را به دلیل زیادی گناه و بی‌لیاقتی خود می‌دانستم، تا هشتمین سال که به حج مشرف شدم.

به هنگام ورود در مسعی ناگهان احساس بوی خوشی به من دست داد. معلوم بود که آنجا با سالهای دیگر فرق دارد. من بخوبی درک می‌کردم که امسال اینجا فضایی است کاملاً ملکوتی. بدون توجه به آرزویم، به دلیلی بالای کوه صفا رفتم.

همین طور که مشغول نظاره کعبه بودم، در پیش روی خود عربی را دیدم در حدود سی ساله، بسیار با هیبت و جلال و در عین حال مهربان که لباس احرام پوشیده بود. همین که ایشان را دیدم، یقین کردم که حضرت مهدی (عج) است. این ادراک من با نوعی

الهام قلبی همراه بود.

آقا روی کوه صفا نشست و تمام جمعیت سعی کننده را زیر نظر گرفت، اما به من توجه نداشت. من نیز همان جا نشستم، مدتی گذشت تا اینکه یک زن عرب آمد. او می خواست تقصیر کند، به همین خاطر قیچی را در دست گرفته بود و به عربی چیزی به من گفت. من فکر کردم که می خواهد نیت تقصیر را به او یاد بدهم، از این رو به او گفتم: تقصیر عمره تمتع قرینه الی الله. ناگهان متوجه شدم که آقا با کلامی نافذ و قاطع فرمود: تقصیر مروه. من از جواب درست آقا و پاسخ نا درست خود بسیار خجالت کشیدم. متوجه شدم که سعی آن زن کامل نشده و باید یک دور دیگر برود تا کامل شود. همین که در قلبم گذشت که ایشان بدون شک، حضرت مهدی (عج) است (چون از راه علم غیب متوجه شد که هنوز سعی آن زن تمام نشده و وقت تقصیر نرسیده است) خواستم که با ایشان حرف بزنم و معذرت خواهی کنم که دیدم ایشان با عجله بلند شد و احرام خود را تکان داد و از نظرم ناپدید شد.

در اندوه بزرگی فرورفتم و از اینکه به آن زن جواب درست نداده بودم و آقا نیز به من

توجهی نکرده بود، خود را بسیار ذلیل و بی لیاقت احساس کردم.

پیش خود گفتم: اگر کارهایم مطلوب آن حضرت بود، حداقل آقا عنایت کمی می فرمود. همین که این مطلب از قلبم گذشت، دوباره ایشان را در لباس روحانی کاروان دیدم که با خانم سالخورده ای سخن می گوید و او را مورد تفقد قرار می دهد. به نظر می آمد که مادر شهید باشد. با مشاهده این وضعیت از بی توفیقی خود بیشتر سوختم و به سعادت آن زن غبطه خوردم. ناگهان دیدم آن حضرت سر را خم کرد و نیمرخ صورتش

را به من نشان داد. فقط یک لحظه بود و ناپدید شد. آری زیبایی جمالش نه به قلم
می‌آید و نه در وصف می‌گنجد.^(۱)

برقع از روی بر انداز که تا خلق جهان

به یکی روز دو خورشید بینند به عیان

ناگفته نماند که اگر چنین صحنه‌هایی پیش می‌آید، دلیل بر لیاقت محب نیست، بلکه
دلیل آن است که دامان محبوب لطف بی‌کرانه دارد.

ای خوش آن روز که در سعی صفا و مروه

گوشه‌ای را به امید نظرت بگزینم

ای خوش آن روز که در زمزم و آن چشمه پاک

نوشم از کوثر عشقت که همین شد دینم

ای خوش آن روز که اندر حرم جدّ تو من

در غمت ناله نمایم زدل غمگینم

ای خوش آن روز که از جدّه پاکت زهرا (س)

قبر نادیده بیابم چو کسنی تعیینم

ای خوش آن روز که در آخر برنامه حج

وصل روی تو دهد ای مه من تسکینم

۳۳. تشریف بانویی در مدینه

آخرین شب حضور حاجیان در مدینه ۷۲/۳/۲۷ بود. حسرت و هیجان چشمگیری در هتل ما به چشم می خورد؛ گویا دلها به در و دیوار مدینه سخت گره خورده بود. من با چهار نفر از خواهران در اتاق کوچکی سکونت داشتیم. آن شب خواهران برای خدا حافظی می آمدند. من با خودم گفتم: خوب است حجاج، این عاشقان کعبه و مدینه که با اندوه و حسرت، این شهر را ترک می کنند، به امید وصال بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا بر این خاک بوسه زنند.

آن شب درباره هجران و محبت آقا امام زمان (عج)، انتظار فرج و وعده تحقق حکومت حق در جهان به رهبری امام مهدی (عج) برای حاجیان سخن گفتم. به آنان گوشزد کردم که در برخورد با استقبال کنندگان و مهمانان و خویشان خود، آنها را به بندگی خدا و پرهیز از گناه سفارش کنند، چون شما از حج برگشته و از آلودگیهای گذشته پاک و رو سپید شده اید، به حرف شما گوش می دهند، شما را مهمان خدا می دانند و می خواهند بدانند چه سوغات معنوی از این سرزمین مقدس به همراه برده اید. برای اینکه حرفتان در دیگران تأثیر و نفوذ داشته باشد، باید ابتدا خودتان اهل عمل باشید، برای مثال همیشه اول وقت نماز بخوانید، از گناهان زبان بشدت پرهیز کرده و دیگران را از آن نهی کنید، زنان را به پوشش و عفاف و وقار توصیه کنید، گوسفندانی که برای شما هدیه می آورند و می کشند، تیت کنید که برای سلامتی امام زمان (عج) باشد. حقوق امام زمان (عج) را ادا کنید. در این زمینه حقوق زیر را برای آنها بیان کردم:

۱- کسب معرفت نسبت به شخصیت و مقام حضرت مهدی (عج).

۲- طلب عشق به آن حضرت از خدا.

۳- از هجرانش سوختن و بی تفاوت نبودن.

۴- در خلوت با ایشان نجوا و درد دل کردن.

۵- طلب فرج آن حضرت در دعاها.

۶- قیام کردن به هنگام شنیدن نام مخصوص آن حضرت به منظور احترام.

۷- صدقه دادن برای سلامتی وجود ایشان.

آن شب، همه حال و هوای دیگری داشتند و انوار ملکوتی و نفعه‌های روحانی، فضا را پر کرده بود و هر کس طالب و عاشق آن بود، می‌توانست در مسیر این نفعه‌ها قرار گیرد؛ گویا پیامبر (ص) و فاطمه (س) به این عاشقان توجه داشتند و مایل نبودند دوستانشان از آنها جدا شوند، زیرا با رفتن این عاشقان دوباره گرد غربت بر مزارشان می‌نشیند، دیگر کسی نیست تا اشک عشق بر در و دیوار بقیع بیارد و با نگاه سراسر اندوه و حسرت به پنجره روضه رسول خدا (ص) و خانه دختر گرامی‌اش حضرت زهرا (س) بنگرد و بر مظلومیت مادر حسنین (ع) آه پر سوز، از جان برکشد، دیگر سادات نیستند تا به خاطر ظلمهایی که بر مادرشان رفته است، از سوز دل و با خونابه و اشک، صدای «وای مادر!» سر دهند که هر دل سنگی را آب کند و دیگر...

در پایان مراسم اشعاری در غم فراق حضرت صاحب الزمان (عج) خوانده شد. سپس حاجیان با دیده اشکبار و حسرت جانکاه سوار اتوبوس شدند و برای جده و حرکت به سوی ایران، عزم سفر کردند.

تا آخرین لحظه، کنار ماشین ایستاده بودم و مهمانان خدا و رسول (ص) را بدرقه کردم. فکر نمی‌کردم که آقا امام عصر (عج) را در مدینه می‌توان دید، اما چون در مکه زیاد به دنبالش گشته و حضرت را نیافته بودم، گاهی اوقات وقتی از حرم پیامبر (ص) بر می‌گشتم و دلم می‌گرفت با آن حضرت زمزمه می‌کردم و می‌گفتم: من که قبول دارم، بدم اما از شما که این قدر بزرگوار و باگذشتید، بعید است که نظری به من نفرمایید. روزها و شبها همه در این فکر بودم و این زمزمه را بر لب داشتم، ولی صبح آن شب هیچ به فکر دیدار نبودم.

پس از بدرقه آخرین ماشین حاجیان، به هتل برگشتم و ناخود آگاه به قصد زیارت رسول الله (ص) از هتل خارج شدم. چون نزدیک باب السلام رسیدم، سید بسیار بزرگوار و با ابهتی را دیدم که جلال و شکوه و عظمتش او را از بقیه ممتاز کرده بود. به نظر می‌رسید که آدرس چیزی را می‌پرسد. توجهش به طرف مسجد غمامه بود. به محض ورود من آقا اشاره کرد و به طرف مسجد غمامه به راه افتاد. من به دنبال ایشان رفتم. ابتدا قدرت حرف زدن نداشتم، لیکن کمی که راه رفتم و از جمعیت دور شدم، بلند عرض کردم:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ»

در این هنگام، لکنت زبان پیدا کردم. با لکنت صدا زدم:

«السَّلَامُ عَلَی الْمَهْدِيِّ الْأَمَمِ»

باز جوابی نفرمود. به مسجد رسیدیم. آن حضرت به طرف درب ورود تشریف فرما شد. خادمی که دم در بود، چیزی به عربی به ایشان گفت. حضرت مقابل مسجد ایستاد.

من به ایشان نزدیک بودم، آهسته سلام کردم و جواب فرمود.

از حضرتش پرسیدم: آقا را در مدینه می توان دید؟ کجای مدینه؟ لبخند محبت آمیزی زد

و فرمود: تا چه کسی باشد.

در این حال، دمپایی عربی خود را بیرون آورد و قصد نماز کرد.

من با شور و شوق زیاد به نماز ایشان اقتدا کردم. گروهی از حجاج عرب برای دیدار

مسجد آمده بودند. یک نفر ایرانی نیز در میان آنها بود. او نگاه عمیقی به نماز آقا کرد و

از اینکه مأموم، جز من کسی نبود، تعجب کرد. پس از اتمام نماز، حضرت به زبان

اصفهانی با آن مرد سخن گفت و تاریخچه مسجد غمامه را بیان فرمود، اما از میان

تاریخچه ها که سه تا نوشته شده بود و من هم در گفته هایم همانها را برای حاجیان بیان

می کردم، فقط یکی را فرمود و آن سایه انداختن یک تکه ابر در روز گرما بر سر مبارک

پیامبر (ص) بود.

پس از این برخورد، به طرف مسجد النبی (ص) حرکت کرد. من نیز به

دنبال ایشان رفتم و سعی کردم از حضرتش سؤال کنم. چند قدمی که رفتیم،

پرسیدم:

س - برای دیدن آقا چه باید کرد؟

ج - شما برای دیدن اصرار نورزید، همین که به او علاقه دارید، ثواب

می برید.

س - وقتی به حرم می رویم و حرم و بقیع و مقدسات را به دست افرادی می بینیم که با

حاجیان بد رفتاری می کنند، دل شکسته می شویم و از خدا می خواهیم که آقا بیاید و آنها را

فتح کند، برای ظهور آقا چه باید کرد؟

ج - برای ظهور باید زمینه سازی کرد.

س - چگونه زمینه سازی کنیم؟

ج - آنچه اهل بیت فرموده اند انجام دهید.

س - از کجا و چگونه باید شروع کرد؟

چیزی فرمود که متوجه نشدم، بعد بلند فرمود:

ج - بچه‌هایتان را خوب تربیت کنید تا امام زمان سربازان خود را از نسل شما انتخاب

کند.

س - با اشتیاق پرسیدم: آیا حضرت مهدی (عج) سربازان خود را از نسل جمهوری

اسلامی انتخاب می‌کند؟ با قاطعیت فرمود:

ج - بله.

س - آیا انتخاب حضرت آیه الله خامنه‌ای زید عزه العالی برای رهبری مورد عنایت آقا

بوده است؟

ج - بله.

س - اگر کسی بخواهد حافظ کل قرآن باشد، باید چه کند؟

ج - اگر اهمیت بدهد که قرآن کلام خداست، حفظ می‌شود. باید به اهل بیت (ع)

متوسل شود.

س - اگر بخواهیم اهل بیت (ع) از ما راضی باشند، باید چه کنیم؟

ج - به آنچه امام صادق (ع) فرمود:

«كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا ثِقِينًا» عمل کنید. (برای ما زینت باشید و باعث خجالت و سرشکستگی ما نباشید.)

س. همان چیزی که همه به دنبالش می‌گردند و نمی‌جویند، کجاست؟ (منظورم قبر مطهر حضرت زهرا سلام الله علیها بود که به کنایه گفتم، برای اینکه قلب مبارکش آزرده نشود.)

جوابی نشنیدم یا ایشان چیزی نفرمود. البته در نزدیکی حرم پیامبر (ص) ماشینهای ساختمانی مشغول کار بودند و سر و صدا بود. در این هنگام، به درب باب السلام رسیدیم.

ایشان فرمود: من برای نماز می‌روم و خدا حافظی کرد و رفت. سپس وارد حرم شد و از نظرم غایب گشت. وقتی که از ایشان جدا شدم، یقین کردم که خود حضرت بود. غم سنگینی قلبم را فشرده و در حسرت عمیقی فرو رفتم. چنان اندوهی سراسر وجودم را فرا گرفت که قابل توصیف نیست. از شدت غصه سرم را به دیوار حرم پیامبر (ص) گذاشتم و بسیار گریستم و از خدا خواستم که به اندازه یک چشم به هم زدن، دوباره او را ببینم، اما این حسرت برایم ماند و هنوز هم باقی است.

خمار دیده‌ات جام شراب است

که خال چهره‌ات آب حیات است

دم عیبی‌ات در کالبد جان

تجلی روح قدس و لمعات است

بارالها هر لحظه قلب مبارک آن حضرت را شاد، لعل لبش را خندان، کامش روا،
موانع ظهورش رفع و در قرّجش تعجیل فرما.

۳۴. ملاقات بانویی در راه کربلا

مرحوم سید رضا دزفولی از روحانیون باتقوا و امام جماعت در نجف اشرف بود. وی چنین نقل می‌کند:

در وقت‌های مخصوص زیارت امام حسین (ع) به کربلا می‌رفتیم. در آنجا منزلی بود که ما به آن وارد می‌شدیم. در یکی از سفرها خانواده نیز همراهم بود. مرکب من الاغ و مرکب آنها دو جفت قاطر بود که با سایر زائران به طرف کربلا حرکت کردیم.

در یکی از محله‌های بین راه دیدم اثری از مرکب خانواده نیست. هر چه جستجو کردم، آنها را ندیدم.

بسیار وحشت کردم و به مسؤول کاروان گفتم: از مرکب خانم من اثری نیست، گویا عقب مانده است. او نیز به تعقیب آنها پرداخت و مسافت زیادی به دنبال آنها رفت، اما نتیجه‌ای نگرفت.

سپس به من گفتم: شاید با قافله جلوتری رفته باشند. من بیشتر وحشت کردم. به هر زحمتی بود مسافت باقیمانده را پیمودم و با حالت ناراحتی و نگرانی وارد کربلا شدم. سپس یکر است به طرف منزلی که معمولاً آنجا می‌رفتیم، حرکت کردم تا به خانه رسیدم. در زدم، خانم من در را باز کرد. گفتم: شما از کجا از قافله جدا شدید و کی اینجا رسیدید؟

او گفت: ما در محلی بین «خانشو» و «نخیله» از قافله جدا شدیم. علت را سؤال

کردم، گفت: من خواستم مقداری غذا که در قابلمه بود، به بیچه‌ها بدهم که ناگهان قاطر حرکت کرد. در این هنگام دستم لرزید و در قابلمه به قابلمه خورد و صدا ایجاد شد. از این رو، قاطر وحشت کرد و دوید و ما را به بیابان برد. هر چه در قابلمه محکمتر به قابلمه برخورد می‌کرد و صدا بیشتر می‌شد، وحشت و حرکت قاطر هم بیشتر می‌شد. در این حال، وحشت عجیبی مرا فراگرفت و هر چه فریاد کردم، صدای من به قافله نرسید، از طرف دیگر تصور افتادن از قاطر در این بیابان و هلاکت یا شکستن دست و پایم بر وحشت من می‌افزود. این اضطراب باعث شد که به حضرت ولی عصر (عج) متوسل شوم.

پس در آن حال، فریاد می‌زدم: یا صاحب الزمان (عج)!

ناگاه شخصی نورانی در کمال عظمت و جلال، شبیه عربهای آن منطقه مشاهده کردم که به من فرمود:

ترس.

همین که این کلمه را فرمود، قاطر که با سرعت زیاد حرکت می‌کرد، ایستاد. سپس

نزدیک آمد و فرمود: به کربلا می‌روی؟

من عرض کردم: بلی. ایشان افسار قاطر را گرفت و از بیراهه ما را حرکت داد. در

هنگام حرکت از ایشان پرسیدم: شما کیستی؟

فرمود: من برای فریادرسی درماندگان در این بیابانها معین شده‌ام. سپس

طولی نکشید که ما را به منزل رساند و الان یک ساعت و نیم است که به اینجا

رسیده ایم. (۱)

۳۵ - تشریف بانو شهرستانی

عالم بزرگوار و فاضل ربانی سید علی اصغر شهرستانی چنین می گوید:

پدر من به اتفاق مادرم که از بانوان علوی بود، به زیارت سامره مشرف شدند. مادرم با طفل شیرخوار خود در یک کجاوه بود و پدرم و عمویم در کجاوه دیگر بودند و همراه کاروان حرکت می کردند. زائران کاروان که بطور متفرق حرکت می کردند، به سه فرسخی سامره می رسیدند. در این هنگام حیوانی که مادرم بر آن سوار بود، از رفتن باز مانده، رفته رفته از قافله عقب می افتد، بگونه ای که قافله ناپدید می شود و حیوان می ایستد.

مکاری (کرایه دهنده) حیوان نزد مادرم رفته و می گوید: ای بانوی علوی، حیوان از رفتن باز مانده و بیابان ترسناک در پیش رو داریم و هیچ کاری از ما ساخته نیست. شما به اجداد طاهرین خود متوسل شوید، تا نجات یابیم.

مادرم چون این مطلب را می شنود، شروع به گریه و زاری کرده، به امام زمان (عج) متوسل می شود. مادرم می گفت: در آن حال دیدم، سید بزرگواری با لباسهای زیبا و گرانبها آمد و نگاه تندی به حیوان کرد. پس از آن نگاه، حیوان شروع به رفتن کرد. آن سید نیز تبسمی نموده و از نظرم غایب شد. سپس حیوان با سرعت، راه سامره را در پیش گرفت و طولی نکشید که به سامره رسیدیم، اما در بین راه به کاروان برخورد نکردیم.

وقتی که به سامره رسیدیم، یگراست به منزل حجت الاسلام حاج میرزا محمد حسین شهرستانی رفتیم. ایشان چون ما را تنها دید، بسیار تعجب کرد و پرسید:

چگونه تنهایی قبل از کاروان وارد سامره شدید، در حالی که از کاروان اثری نیست.

ماجرا را برای ایشان تعریف کردیم.

چند ساعت بعد مرحوم پدرم با کاروان وارد سامره می‌شوند و با ناراحتی و تشویش خاطر به منزل حاج میرزا حسین می‌روند و وقتی از ماجرا آگاه می‌شوند، از خوشحالی اشک شوق می‌ریزند.^(۱)

۳۶- بانوی آملی و نور جمال حضرت مهدی (عج)

نویسنده کتاب دارالسلام عراقی چنین نقل می‌کند: روز پنج شنبه چهارم ربیع الثانی سال ۱۳۰ هجری، شخصی از بزرگان آمل که به صلاح و تقوا مشهور بود، به منزل حقیر تشریف آورد و گفت: من مادری صالح داشتم که از غایت صلاح و تقوا در میان اهالی آن منطقه معروف بود و اهل آن ولایت، از زن و مرد، به خاطر حسن ظن به ایشان، در مسائل مهم خود به او رجوع می‌نمودند و از وی دعا طلب می‌کردند و فایده می‌بردند.

روزی مادرم به من گفت: مدتها مشتاق ملاقات امام زمان (عج) بودم، تا اینکه روزی عصر پنج شنبه به زیارت اهل قبور در مصلی رفتم. مصلی مکانی است که در آمل معروف بوده و قبر برادر من نیز آنجاست. سر قبر او بسیار گریه کردم، بطوری که ضعف بر من مستولی شد و عالم در نظرم تاریک گردید. سپس برخاستم و به طرف امامزاده‌ای که آنجاست و به امامزاده ابراهیم معروف است، حرکت کردم و مشغول خواندن زیارت شدم.

در این حال، نظرم به پهلوی رودخانه افتاد، دیدم در آنجا نوری به رنگهای مختلف آن عرصه را فرا گرفته است. زیارت را تمام کردم و پیش رفتم، دیدم مردی در آن مکان نماز می‌خواند و در سجده است، با خود گفتم: این مرد یکی از بزرگان دین است و باید قبل از اینکه برود، او را بشناسم. جلوتر رفتم و ایستادم تا از نماز فارغ شد. به او سلام کردم. جواب فرمود: عرض کردم: شما اهل کجا هستید و نام شما چیست؟ فرمود: نام من عبدالحمید و مردی غریب هستم. با خود گفتم: خوب است این غریب را به خانه ببرم و او را مهمان کنم.

در این بین دیدم از جای خود برخاست که تشریف ببرد، در حالی که لبهای او به دعا متحرک بود. در این هنگام گویا به من الهام شد که این مرد باید امام زمان (عج) باشد. ناگهان نظرم به صورت ایشان افتاد، دیدم خال سیاهی، چون پاره مشک روی ورق نقره، در گونه راست او نمایان است. بر یقینم افزوده شد و از شدت اضطراب، دست و پا و سایر اعضایم گویا از کار افتاد و ندانستم چه بگویم و چه حاجتی بخواهم. همین قدر توانستم بگویم: فدایت شوم، آرزومندم که خدای تعالی پنج اولاد به من کرامت فرماید که آنها را به اسامی پنج تن آل عبا نام گذارم.

دیدم دستهای خود را به طرف آسمان بلند کرد و دعا نمود و فرمود: ان شاء الله.

سپس داخل بقعه امامزاده ابراهیم شد. مهابت او و دهشت من مانع شد که داخل آن بقعه شوم؛ گویا راه بر من مسدود شده و اضطراب شدیدی مرا فرا گرفت.

آن امامزاده برای ورود و خروج یک در بیشتر نداشت. من دم آن در ایستادم. در این میان، زنی آمد و وارد امامزاده شد. من هم به دنبال او رفتم، اما کسی را ندیدم. پس از این ماجرا حالم دگرگون شد و نزدیک بود غش کنم. مرا به خانه رساندند. در همان ماه حامله شدم. نام فرزند اول را محمد گذاشتم، بعد علی بعد فاطمه، بعد حسن، پس از چندی حسن فوت کرد و طولی نکشید که حامله شدم. این بار دو پسر آوردم، یکی را حسن و دیگری را حسین نام نهادم. علاوه بر این، فرزند دیگری آوردم و او را عباس نامیدم. اینها همه از برکت دعای امام زمان (عج) بود.^(۱)

۳۷ - تشریف بانوی قزوینی

آقای سید عبدالله قزوینی چنین نقل می‌کند: در سال ۱۳۲۷ به همراه خانواده برای زیارت عتبات مقدس به عراق سفر کردیم. روز سه شنبه به مسجد کوفه مشرف شدیم. دوستان تصمیم داشتند به نجف اشرف بروند. من گفتم: خوب است امشب که شب چهارشنبه است، برای به جا آوردن اعمال مخصوص مسجد سهله به آنجا برویم و روز چهارشنبه به نجف اشرف مشرف شویم. رفقا قبول کردند و بدین منظور، به خادم مسجد کوفه گفتم که شائزده الاغ برای ما کرایه کند. او کرایه رفتن و برگشتن را گرفت و گفت: راه ترسناک است و ما شب در بیابان حرکت نمی‌کنیم.

ما که سه نفر زن همراه خود داشتیم، سوار شدیم و به طرف مسجد سهله به راه افتادیم که زود اعمال را به جا بیاوریم و به مسجد کوفه برگردیم. مکاریها چون دیدند ما طول دادیم به کوفه برگشتند، در حالی که ما خبر نداشتیم.

ما نماز مغرب و عشا را در مسجد سهله به جا آوردیم و مشغول دعا و گریه و تضرع شدیم. من ناگهان ساعت را نگاه کردم، دیدم دو ساعت از شب گذشته است. ترس زیادی به من دست داد. با خود گفتم: من چگونه با سه نفر زن با مکاری عرب در این شب تاریک به کوفه برگردم.

در آن سال یک یاغی بر علیه حکومت وقت شورش کرده بود و دست به راهزنی می‌زد. پس در کمال اضطراب و از صمیم قلب به ولی عصر (عج) متوسل شدم و با دلی پرسوز و گداز به آن مهر عالم افروز متوجه شدم.

ناگهان چشمم به مقام حضرت مهدی (عج) که در وسط مسجد است، افتاد. آن مقام را بسیار روشن دیدم. پس با همسر خود به طرف مقام قائم (عج) روانه شدیم. سید بزرگواری را دیدم که با کمال مهابت و وقار و نهایت شکوه و بزرگی رو به قبله نشسته است. گویا در آن مکان شریف هزار مشعل و چراغ روشن کرده‌اند. پس از آن مشغول دعا و زیارت شدیم تا به اسم مبارک امام زمان (عج) رسیدیم. چون بر آن حضرت سلام کردیم، آن سید فرمود:

«وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ»

حواس من پرت شد؛ با خود گفتم: یعنی چه؟ من به امام (ع) سلام می‌کنم، این سید جواب می‌گوید. با این حال، غفلت مرا گرفت. در آن حال دیدم آن سید رو به من کرد و فرمود:

«عجله نکنید و با اطمینان دعا بخوانید، من به اکبر کبایان سفارش کردم تا شما را به کوفه برساند و برگردد، چون به مسجد کوفه رسیدید، به آنها شام بدهید.»

من وقتی که این کلام را از او شنیدم، دویدم دست مبارک او را بوسیدم و خواستم بر پیشانی خود بگذارم که دست خود را کشید. عرض کردم: مولانا از شما التماس دعا دارم. در این میان، همسر من و آن دوزن از ایشان التماس دعا خواستند و حاجتهایی که در نظر داشتند همه برآورده شد.

چون از مسجد بیرون آمدیم، همسر من به من گفت: این سید را شناختی. گفتم: نه. گفت: ایشان امام زمان حجت بن الحسن (عج) بود. گویی من خواب بودم و از خواب بیدار شدم. با عجله رو به مقام آوردم، دیدم تاریک است و فقط یک فانوس کم نوری

سوسو می‌کند و از آن سید اثری نیست. با افسوس و حسرت برگشتم.

چون کنار مسجد آمدم، جوانی را دیدم که به طرف من می‌آید. او گفت: هر وقت فارغ شدید، شما را به مسجد کوفه می‌رسانیم. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اکبر کباییان هستم که همدان در محله کباییان منزل دارم. آن سید که در مقام بود، سفارش کرد که شما را به مسجد کوفه برسانم. گفتم: او را شناختی. گفت: خیر، ولی شخص بسیار بزرگواری به نظر می‌آمد. گفتم: ایشان امام زمان (عج) بود. آن جوان به وجد آمد و ما را به مسجد کوفه رساند.

در بین راه پروانه‌وار در اطراف ما می‌گردید و با اینکه الاغ برای سوار شدن همراه داشت، پیاده به دنبال ما می‌آمد. چون به مسجد رسیدیم به آنها که چهار نفر بودند، شام دادیم. ناگفته نماند که همسرم سه حاجت داشت که هر سه از برکت دعای آن حضرت برآورده شد. (۱)

۳۸- شفا یافتن یک زن در قم

یکی از معجزات حضرت مهدی (عج) که در سالهای اخیر اتفاق افتاده، معجزه‌ای است که برای همسر آقای «متقی همدانی» رخ داده است. آقای همدانی واقعه را چنین توصیف می‌کند:

روز دوشنبه هیجدهم ماه صفر سال ۱۳۹۷ هـ ق همسر این جانب محمد متقی همدانی بر اثر دو سال اندوه و گریه و زاری به خاطر داغ دو جوان خود که در یک لحظه در کوههای شمیران جان سپردند، مبتلا به سکتۀ ناقص شد. طبق دستور پزشکان مشغول معالجه و مداوا شدیم، ولی نتیجه‌ای به دست نیامد.

شب جمعه بیست و دوم ماه صفر، یعنی چهار روز پس از حادثه، حاج مهدی کاظمی که از تجار و محترمین تهران به شمار می‌رود، به اتفاق خواهرزاده‌اش از تهران آمده بودند که ایشان (خواهرش) را به وسیله ماشین سواری برای معالجه به تهران ببرند.

ساعت یازده شب بود که با خاطری خسته و دلی شکسته به اتاقم رفتم که بخوابم. ناگهان متوجه شدم که شب جمعه است، شب دعا و نیایش، شب توسل و توجه.

آن شب پس از قرائت چند آیه از قرآن مجید و خواندن دعای مختصری از دعاهای شب جمعه، به حضرت بقیةالله ارواحنا فداه متوسل شدم و با دلی پر از اندوه به خواب رفتم. ساعت چهار بامداد طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم که از اتاق پایین که همسرم آنجا بود، سرو صدا و همهمه بلند است. سرو صدا قدری بیشتر شد و سپس ساکت شدند.

من گمان کردم میهمان از همدان یا تهران آمده، اعتنایی نکردم، تا اینکه صدای اذان صبح بلند شد. برای وضو گرفتن پایین رفتم، دیدم چراغهای حیاط روشن است و دختر بزرگم که پس از مرگ برادرهایش خنده به لبش نیامده بود، خوشحال و متبسم قدم می‌زند.

از او پرسیدم: چرا نمی‌خوابی؟ گفت: پدرجان! خواب از سرم رفت. گفتم: چرا؟

گفت: به خاطر اینکه مادرم را ساعت چهار بعد از نیمه شب شفا دادند. من منتظر بودم که بیایید و به شما مزده دهم.

گفتم: چه کسی شفا داد؟ گفت: مادرم ساعت چهار بعد از نیمه شب با شدت اضطراب ما را بیدار کرد که برخیزید، آقا را بدرقه کنید! همگی بیدار شدیم. ناگهان دیدیم مادرم با آنکه قدرت نداشت از جا حرکت کند، از اتاق بیرون آمد. من که همراه مادرم بودم، به دنبال ایشان رفتم. نزدیک درب حیاط به او رسیدم. گفتم: مادر جان! کجا می‌روی؟ آقا کجا بود؟

مادرم گفت: «آقای، سید جلیل القدری در لباس اهل علم به بالینم آمد و فرمود: برخیز. گفتم: نمی‌توانم. با لحن تندتری گفت: برخیز، دیگر گریه نکن و دوا هم نخور. من از مهابت آن بزرگوار برخاستم. فرمود: دیگر گریه نکن، دوا هم نخور. همین که رو کرد به طرف در اتاق، من شما را بیدار کردم و گفتم: از آقا تجلیل کنید و ایشان را بدرقه نمایید، لیکن شما دیر جنبیدید، خودم ایشان را بدرقه کردم.»

مادرم هنگامی که متوجه شد، نزدیک درب حیاط ایستاده، گفت: زهرا، من خواب می‌بینم یا بیدارم؟ من خودم تا اینجا آمدم؟

من (زهرا) گفتم: مادر جان شما را شفا دادند. سپس مادرم را به اتاق آوردم. دیگر همه بیدار شده بودند. حاج مهدی (برادر این بانو) از شوق گریان بود. به خواهر زاده مادرم نیز حالت بهت دست داده بود، زیرا می‌دید، مادرم چهار روز قدرت حرکت کردن نداشت، اما اکنون از جا برخاسته و راه می‌رفت، رنگش زرد بود، ولی اکنون به رنگ طبیعی برگشته بود، چشمش نابینا شده و غبار آورده بود و اکنون بینا شده و غبار آن برطرف شده بود، چهار روز بود که اصلاً میل به غذا نداشت، اما در این وقت از شب از ما غذا می‌خواست.

آری با گفتن یک کلمه «گریه نکن» آن همه اندوه و غم از دل او بیرون رفت. (۱)

۳۹- شفای زن ناینا

شیخ بزرگوار و دانشمند فاضل شمس الدین محمد بن قارون نقل می‌کند که مردی به نام «نجم» ملقب به «اسود» در دهکده معروف به «دقوسا» واقع در کنار فرات زندگی می‌کرد. وی مردی خیر خواه و نیکوکار بود و زنی به نام فاطمه داشت. او نیز زن صالح و با تقوایی بود و دو فرزند داشت.

از اتفاق، زن و شوهر هر دو ناینا شده، سخت ناتوان گشتند. این حادثه در سال ۷۱۲ اتفاق افتاد. زن و مرد مدت زیادی را بدین گونه گذراندند، تا اینکه یکی از شبها، زن حس کرد که دستی روی صورتش کشیده شد و گوینده‌ای به او گفت:

خداوند ناینبایی تو را بر طرف ساخت. برخیز و برو نزد شوهرت ابو علی و در خدمتگزاری او کوتاهی مکن.

زن نیز چشم خود را باز کرد و دید خانه پر از نور است و فهمید که ایشان قائم آل محمد (ص) بوده است.^(۱)

۴۰ - تشریف دختر ده ساله در مکه

اسماعیل نوایی تهرانی می گوید:

من مادری صالح و با تقوا داشتم که در عصر خود کم نظیر بود. مادر بزرگم که از نظر مالی وضع خوبی داشت، عازم حج بود. از این رو، تصمیم گرفت که دختر ده ساله خود یعنی مادر مرا نیز همراه خود ببرد.

بعد از تشریف به حج، وقت آنها برای طواف کم بوده، چون می بایست در روز نهم به عرفه برسند و وقت بسیار دیر شده بود. جمعیت حجاج نیز در آن سال زیاد بود و همه با عجله برای انجام طواف حرکت می کردند. مادر بزرگ من همراه سایرین با عجله برای انجام طواف می رود و در بین راه از مادرم غفلت کرده، او را تنها می گذارد. مادرم می گفت:

وضع عجیبی بود، من تنها و بدون راهنما نمی دانستم چه کنم. طواف را بلد نبودم و جمعیت نیز از گوشه و کنار می آمدند. از شدت ناراحتی نزدیک بود که روح از بدنم خارج شود. ناچار خود را کنار کشیدم و به ائمه معصومین (ع) متوسل شد و گفتم: یا صاحب الزمان ادرکنی!

در حالی که سرم را روی زانو گذاشته بودم، ناگاه دیدم کسی مرا به نام صدا زد، سر برداشتم، جوانی نورانی با لباس احرام نزد خود دیدم که فرمود: برخیز بیا طواف کن. گفتم: از طرف مادرم آمده ای؟ فرمود: خیر. گفتم: چگونه بیایم، من که اعمال طواف را نمی دانم، چه کسی مرا در میان این همه جمعیت حفظ می کند؟

فرمود: هر جا که رفتم، تو هم بیا و هر عملی که انجام دادم، تو هم انجام بده، ترس و مطمئن باش.

از مشاهده آن وضع، دلم آرام گرفت و ناراحتی ام بر طرف شد. همراه ایشان حرکت کردم. به هر طرف که می رفت، گویا همه مقهور او بودند و راه را باز می کردند، بطوری که با آن همه جمعیت اذیت نشدم تا اینکه داخل مسجد الحرام شدم. به طرف طواف

رفتیم، ایشان فرمود: نیت کن. سپس حرکت کرد و مردم، نا خود آگاه راه را باز می کردند تا به حجر الاسود رسید. آن را بوسید و به من اشاره فرمود. من نیز آن را بوسیدم. به همین ترتیب، هفت شوط طواف کرد و در هر دور حجر الاسود را بوسیدیم. سپس برای نماز به مقام رفت. من هم رفتم. نماز را به جا آوردیم.

بعد از ایشان تشکر کردم و مبلغی پول همراه خود داشتم، با عذر خواهی به ایشان دادم. فرمود: پول را بردار. گفتم: از کمی آن معذرت می خواهم. فرمود: این کار را برای دنیا نکردم. سپس به سمتی اشاره کرده و فرمود: مادر و همراهانت آنجا هستند، به آنها ملحق شو.

چون به آن طرف نگاه کردم، دیگر آن جوان را ندیدم. خودم را به مادرم رساندم، دیدم که آنها نگران حال من هستند. مادرم همین که مرا دید، خوشحال شد و از حال پرسید. ماجرا را برای آنها گفتم. همه تعجب کردند، بخصوص از اینکه با آن همه جمعیت در هر دور حجر الاسود را بوسیده‌ام. سپس رو به راهنمای خود کرده و گفتند: چنین راهنمایی داریم؟ او گفت: نه، این همان کسی بوده است که بعد از نومیدی به او متوسل شده است.^(۱)

بخش سوم

روایات

همنام پیامبر اکرم (ص)

۱- پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي وَ شِمَائِلُهُ شِمَائِلِي وَ سُنَّتُهُ سُنَّتِي يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ عَصَانِي وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فِي غَيْبَتِي فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَ مَنْ كَذَّبَهُ فَقَدْ كَذَّبَنِي وَ مَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ صَدَّقَنِي إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُكَذِّبِينَ لِي فِي أَمْرِهِ وَ الْجَاهِدِينَ لِقَوْلِي فِي شَأْنِهِ وَ الْمُضِلِّينَ لِأُمَّتِي عَنْ طَرِيقَتِهِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^(۱)

قائم از فرزندان من، نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من و خوی او خوی من و رفتار او رفتار من است. مردم را به کیش و آیین من وادار کرده، به کتاب خدا دعوت می‌کند. هر کس از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر کس از وی نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است، هر کس در زمان غیبت، منکر او بشود، مرا انکار کرده و هر کس او را تکذیب کند، مرا تکذیب کرده است و هر کس او را تصدیق کند، مرا تصدیق نموده است. از تکذیب کنندگان او و کسانی که گفتار مرا درباره وی انکار نمایند و امتم را گمراه کنند، نزد خدا شکایت خواهم کرد و ستمگران بزودی عاقبت کار خویش را مشاهده خواهند کرد.

توضیح:

این روایت بیانگر آن است که راه و روش حضرت مهدی (عج) و کتاب و دینی که آن را بطور کامل و با تمام ابعادش ترویج و پیاده می‌کند و آن را در جهان حاکم می‌گرداند، دین اسلام و قرآن و سنت پیامبر گرامی اسلام است، ولی چون تا کنون اسلام با تمام ابعادش و بطور واقعی پیاده نشده، و افراد و گروهها قوانین اسلامی را با برداشتهای

غیر صحیح خود تفسیر کرده‌اند، آیین آن حضرت به نظر، دین جدید می‌آید. پیامبر اکرم در این روایت حضرت مهدی (عج) را بطور کامل تأیید کرده‌اند. بنابراین، کسی می‌تواند خود را پیرو رسول خدا (ص) بداند که به امامت حضرت مهدی (عج) معتقد باشد و از آن حضرت پیروی کند و هرگونه قصور و تقصیر در پیروی از امام عصر (عج) باعث دوری از سیره رسول خدا (ص) و نزدیکی به کافران و منافقان است.

آخرین واسطه فیض

۴- امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

«... بِمَهْدِيْنَا تَقْطَعُ الْحُجَجُ فَهِيَ خَاتِمُ الْأَيِّمَةِ وَ مُنْقِذُ الْأُمَّةِ وَ مُنْتَهَى النُّورِ»^(۱)

مهدی ما پایان بخش امامان (ع) است و امت را نجات می بخشد و نور را به کمال نهایی خود می رساند و حجت را بر همه تمام می کند.

توضیح:

حضرت بقیه الله الاعظم (عج) آخرین حجت الهی بر خلق است. ایشان اکنون زنده و در پس پرده غیبت در انتظار فرج است. با ظهور حضرتش مردم از گرفتاری و مشکلات نجات می یابند و جامعه بشری به کمال نهایی خود خواهد رسید و حجت برای آنها تمام می شود.

خالی بر گونه راستش

۳- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

«الْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ خَالَ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يَمْلَأُ الْأَرْضَ
عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا يَرْضَى فِي خِلَافَتِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الطَّيْرُ فِي
الْهَوَاءِ»^(۱)

مهدی مردی از نسل من است ... و بر گونه راستش خالی چون ستاره درخشان نور افشانی
می‌کند، زمین را از عدل پر می‌کند، چنان‌که از ستم پر شده باشد، اهل آسمان و زمین و پرنندگان هوا
از خلافتش خوشنودند.

توضیح:

همان گونه که در این روایت ذکر شده، حضرت مهدی (عج) بر گونه راست چهره
نورانی و ملکوتی‌اش خال سیاهی چون ستاره پرتو افشانی می‌کند. این علامت را کسانی
که از فیض محضر دلربایش بهره‌مند شده‌اند، توصیف کرده‌اند که در بخش حکایات این
کتاب نیز آمده است.

حضرت مهدی (عج) طاووس اهل بهشت

۴. محدث، بزرگ مرحوم شیخ عباس قمی چنین می گوید:

«المهدی طاووس اهل الجنة ووجهه كالقمر الدرري عليه جلايب النور عليه
جيوب النور تتوقد بشعاع ضياء القدس ليس بالطويل الشامخ ولا بالقصير الازرق
بل مزبوع القامة مدور الهامة على خده الايمن خال كانه فتاة مشك على رضراضة
عنبر له سمت ما رأت العيون اقصد منه»^(۱)

حضرت مهدی (عج) طاووس اهل بهشت است، چهره اش مانند ماه می درخشد، بر بدن مبارکش جامه هایی از نور است، بر او چنان جامه های نورانی است که به وسیله شعاع نور حق، پرتو افشانی می کند، قامتش نه زیاد بلند و نه بیش از اندازه کوتاه، بلکه متوسط است و سر مبارکش گرد و بر گونه راستش خال سیاهی است چون پاره ای از مشک بر زمینه ای عنبرین، برای حضرتش هیأتی است که هیچ چشمی متعادلتر از آن ندیده است.

۱ - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۴۲۷ - ۴۲۸، انتشارات کتابفروشی اسلامیة.

مردم از جام محبتش سیراب می شوند

۵. حضرت علی (ع) فرمود:

«إِذَا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ «إِنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ» فَعِنْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ عَلِيَّ
أَفْوَاهِ النَّاسِ وَيَشْرَبُونَ حَبَّهُ فَلَا يَكُونُ لَهُمْ ذِكْرٌ غَيْرِهِ»^(۱)

زمانی که ندای آسمانی بلند می شود که «حق در آل محمد است» در آن هنگام حضرت مهدی
(عج) زبانزد مردم می شود و به او عشق می ورزند و نام غیر مهدی (عج) را بر زبان نمی آورند.

توضیح:

بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) و انقلاب بزرگ و همه جانبه‌ای که توسط ایشان
تحقق می پذیرد، حقیقت، عدالت، انسانیت، پاکی و خداپرستی چنان طالبان حق را
مجدوب کرده، لذت و انبساطی در آنها به وجود می آورد که نام و یاد و ذکر آن حضرت
در هر کوی و برزن، مطرح می شود. در آن زمان مردم در گوشه و کنار جهان، عدالت
واقعی را لمس می کنند و جز یاد و ذکر آن حضرت که سرچشمه آن همه تحولات است،
چیز دیگری مورد توجه دلها و زبانها قرار نمی گیرد. بدون شک، هر انسان حق پرستی که
آن معجزه بزرگ را از آن حضرت مشاهده می کند، چنان محو جمال و عظمت وی
خواهد شد که جان و روانش از عشق و محبت به حضرتش لبریز می شود.

چهل سال حکومت حضرت مهدی (عج)

۶. امام صادق (ع) فرمود:

«الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي يَعْمُرُ عُمَرَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ يَقُومُ فِي النَّاسِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ يَلْبَثُ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جُبُورًا وَ ظُلْمًا»^(۱)

قائم از فرزندان من است که همانند حضرت ابراهیم خلیل، عمر خواهد کرد، در حالی که به سن سی سالگی به نظر می آید، در بین مردم آشکار می شود و چهل سال حکومت می کند، زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است.

توضیح:

در روایات مختلفی ذکر شده که حضرت مهدی (عج) در وقت ظهور به سن سی یا چهل ساله می نمایاند؛ یعنی با وجود عمر بسیار طولانی، آثار پیری در حضرتش مشاهده نمی شود. روشن است کسی که می خواهد آن تحول شگفت انگیز را در جهان ایجاد کند و برای اولین بار حکومت واحدی را در جهان تأسیس و مساوات و برابری را حاکم کند، باید در سن مناسبی باشد و آن همان سن سی تا چهل سال است.

روایات در رابطه با مدت حکومت آن حضرت مختلف است، از پنج یا هفت سال تا ۳۰۹ سال (دوران توقف اصحاب کهف در غار) ذکر شده است. این اختلاف، شاید اشاره به دورانهای مختلف حکومت آن حضرت باشد، یعنی آغاز حکومتش تا پیاده شدن آن پنج یا هفت سال طول بکشد و دوران حکومتش چهل سال بوده و از آغاز تا انتهایش بیش از سیصد سال باشد.

روشن است که این همه مقدمات و انتظار از یک طرف و تحقق آن انقلاب بزرگ و جهانی از طرف دیگر، باید برای مدتی طولانی باشد، نه مدتی کوتاه.

تکیه به کعبه

۷- امام باقر (ع) فرمود:

«... فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا فَأَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَحُجَّتُهُ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ إِلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ ... أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^(۱)

زمانی که امام زمان (عج) خروج کند، به کعبه تکیه کرده و ۳۱۳ مرد دور او جمع می‌شوند. اول سخنی که می‌فرماید: آیه شریفه «بقیه الله خیر لكم ان کنتم مؤمنین» است. سپس می‌فرماید: من بقیه الله و حجة الله و خلیفة الله بر شما هستم و هیچ مسلمانی به او سلام نمی‌کند، مگر اینکه می‌گوید: «السلام عليك يا بقية الله في ارضه».

توضیح:

در روایات بسیاری وارد شده که حضرت مهدی (ع) زمانی که از مکه ظهور می‌کند، ۳۱۳ نفر از یاران مخصوصش که به تعداد اصحاب پیامبر (ص) در جنگ بدر می‌باشند، از گوشه و کنار جهان به محضر آن حضرت می‌رسند و هسته مرکزی لشکر حضرتش را تشکیل می‌دهند.

عارف وارسته مرحوم قاضی که استاد علامه طباطبایی بود، فرمود: در این حال (زمانی که اصحاب آن حضرت از اطراف به محضر مبارکش شرفیاب شدند) حضرت مهدی (عج) به آنها سخنی می‌گوید. سپس جملگی به اطراف دنیا پراکنده می‌شوند و چون تمام آنها از ویژگی «طی الارض» برخوردار هستند، تمام عالم را مورد تفحص و

جستجو قرار می دهند و در می یابند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و صاحب گنجینه های اسرار الهی و صاحب الامر نیست. در این حال، دوباره به مکه بر می گردند و تسلیم آن حضرت شده، با ایشان بیعت می کنند.^(۱)

گفتنی است که در بعضی از روایات، تعداد یاران آن حضرت ده هزار نفر، ذکر شده است.^(۲) شاید مراد از روایتی که تعداد یاران را ۳۱۳ نفر دانسته، افرادی باشند که در آغاز امر خدمت حضرت مهدی (عج) می رسند و سپس سایر افراد صالح به آن حضرت ملحق می شوند و ایشان حرکت بنیادین خود را با ده هزار نفر آغاز می کنند.

۱ - میر تابان، سید محمد حسین حسینی تهرانی، ص ۱۴۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳.

چراغ پر نور ولایت

۸- حکیمه خاتون می گوید:

«فَجِئْتُ بِهِ إِلَى الْحَسَنِ (ع) فَمَسَحَ يَدَهُ الشَّرِيفَةَ عَلَيَّ وَجْهَهُ وَقَالَ: تَكَلَّمْ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ وَخَاتِمَ الْأَوْصِيَاءِ وَصَاحِبَ الْكُرَّةِ الْبَيْضَاءِ وَالْمِضْبَاحِ مِنَ الْبَحْرِ الْعَمِيقِ الشَّدِيدِ الضِّيَاءِ تَكَلَّمْ يَا خَلِيفَةَ الْأَتْقِيَاءِ وَنُورَ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ، ثُمَّ عَدَّ الْأَوْصِيَاءَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ (ع): اقْرَأْ مَا نَزَلَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَأَبْتَدَأَ بِصُحُفِ إِبْرَاهِيمَ فَقَرَأَهَا بِالسَّرْيَانِيَةِ ثُمَّ قَرَأَ كِتَابَ نُوحٍ وَإِدْرِيْسَ وَكِتَابَ ضَالِحٍ وَتُورَةَ مُوسَى وَإِنْجِيلَ عِيسَى وَفُرْقَانَ مُحَمَّدٍ (ص)، ثُمَّ قَصَّ قِصَصَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى عَهْدِهِ»^(۱)

بعد از آنکه حضرت مهدی (عج) به دنیا آمد، او را نزد پدر بزرگوارش بردم، دست به رویش کشید و فرمود: ای حجت خدا و بازمانده انبیا و خاتم اوصیا و صاحب رجعت تابناک و چراغ پر نور دریای ژرف، سخن بگو، ای جانشین پرهیزکاران و نور اوصیا سخن بگو. آن گاه حضرت مهدی (عج) شهادتین گفت و نام یکایک ائمه را ذکر کرد تا به وجود مبارک خود رسید. باز حضرت عسکری (ع) فرمود: آنچه را که بر پیغمبران نازل شد، بخوان. آن وجود مبارک از صحف تا قرآن را برای امام حسن عسکری (ع) خواند و سپس سرگذشت پیغمبران را تا زمان خود بیان کرد.

توضیح:

وجود امام، آیت و نشانه کامل آفریدگار دانا و تواناست. همان طور که آینه، چهره را می نمایاند و اشیاء را منعکس می کند، امام نیز به تمام معنی، خداوند متعال را نشان می دهد. هر کس که بخواهد خود را بشناسد، باید به امام بنگرد و در گفتار و رفتار و

حرکات و سکناات حضرتش علم، قدرت و صفات کمال ذات اقدس الهی را ببیند و به آن یقین پیدا کند.

خداوند حکیم، امامان معصوم را برای معرفی خود فرستاده و خوشنودی خداوند در خوشنودی آنها نهفته است و پیروی از آنها پیروی از خداست و آنها از خود هیچ ندارند و خداوند تمام کمالات را به آنها عنایت کرده، تا آفتاب درخشان هدایت به سوی خالق یکتا باشند و انسانها را از نادانی و گمراهی نجات بخشند.

عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست

۹- از امام رضا (ع) پرسیدند:

«أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟»

آن حضرت فرمود:

«أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، وَ لَكِنِّي لَنْتُ بِالَّذِي أَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِثْتُ جُورًا، وَ كَيْفَ أَكُونُ ذَاكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي؟ وَإِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ، وَ مَنْظَرِ الشَّابِّ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا، وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَتْ صُخُورُهَا يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى، وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ، ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُغِيبُهُ اللَّهُ فِي سَتْرِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِثْتُ جُورًا وَ ظُلْمًا»^(۱)

امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ ریان بن صلت که پرسیده بود آیا شما صاحب الامر هستی؟ فرمود: من صاحب الامر هستم، اما آن صاحب الامری که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، من نیستم. با وجود ناتوانی و ضعفی که در من مشاهده می‌کنی، چگونه امکان دارد من همان صاحب الامر باشم. قائم معهود، کسی است که در سن پیران، ولی به صورت جوانان ظاهر می‌شود، بقدری نیرومند و قوی است که اگر به بزرگترین درخت روی زمین دست دراز کند، آن را از ریشه می‌کند و اگر در میان کوهها فریاد زند، سنگهای سخت آنها متلاشی می‌گردد. انگشتر سلیمان و عصای موسی نزد اوست و چهارمین فرزند من است. خدا تا هر وقت بخواهد او را از دیده‌ها پنهان می‌کند و بعد از آن ظاهرش می‌نماید و زمین را توسط او از عدل و داد پر می‌کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

توضیح:

گرچه امامان معصوم علیهم السلام هدفشان ابلاغ دستورات الهی و هدایت مردم و تفسیر احکام است و همه از نظر روحی و جسمی دارای صفات کامل انسانی هستند، ولی حضرت مهدی (عج) به خاطر کار بزرگی که به عهده دارد، از قدرت و توان شگفت‌انگیزی از جانب خدا برخوردار است تا بتواند با استفاده از قدرت جسمی و معنوی، مأموریت بزرگ خود را اجرا کند. معلوم است که این قدرت و توان جسمی شگفت‌انگیز، در پیشبرد هدف آن حضرت و از بین بردن موانع بزرگی که در مسیر اوست، تأثیر مهمی دارد. ایشان در این زمینه ابزار سایر انبیا مانند عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد.

همان‌طور که در آیه ۵۸ سوره موسی آمده است، خداوند اطاعت صاحبان امر را واجب کرده است. صاحبان امر در فرمایش رسول خدا (ص) به دوازده امام (ع) تفسیر شده است و فرمایش امام رضا (ع) نیز که خود را صاحب الامر معرفی می‌کند، به همین آیه مربوط می‌شود.

نماز حضرت عیسی به امامت حضرت مهدی (عج)

۱۰- پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَالدِّي الْمَهْدِي، فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ قَيْصَلَى خَلَقَهُ، وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَتَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ»^(۱)

سوگند به آن کسی که مرا مژده آور راستین قرار داد، اگر از عمر جهان، جز یک روز نمانده باشد، خداوند همان یک روز را آن قدر طولانی می‌کند، تا فرزندم مهدی خروج کند. پس از خروج او، عیسی روح الله فرود می‌آید، و در پشت سر وی نماز می‌گزارد. آن گاه زمین با فروغ پروردگار خویش روشن می‌شود و حکومت مهدی به شرق و غرب گیتی می‌رسد.

توضیح:

نزول حضرت عیسی از آسمان به زمین و نماز خواندن ایشان پشت سر حضرت مهدی (عج) و اینکه او یکی از یاوران آن حضرت به حساب می‌آید، سبب می‌شود که پیروان حضرت مسیح که عده زیادی را تشکیل می‌دهند و به حضرت ولی عصر (عج) علاقه فراوانی دارند، به حکومت جهانی حضرتش گرایش پیدا کنند که این خود یکی از اسباب پیروزی آن حضرت بر جهان است.

بیعت با ایشان بیعت با خداست

۱۱- رسول اکرم (ص) فرمود:

«يَا عَلِيُّ لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ عَشْرَتِكَ يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِي يَهْدِي إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَهْتَدِي بِهِ الْعَرَبُ كَمَا هَدَيْتِ أَنْتِ الْكُفَّارَ وَالْمُشْرِكِينَ مِنَ الصَّلَاةِ ثُمَّ قَالَ وَ مَكْتُوبٌ عَلَيَّ زَاخْتِيهِ بِاِبْعَاوِهِ فَإِنَّ الْبَيْعَةَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^(۱)

ای علی! اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، همانا خداوند آن روز را این قدر طولانی می‌کند تا اینکه فردی از عترت تو که نامش مهدی است، به حکومت رسد و مردم را به سوی خدا هدایت کند و به وسیله وی اعراب هدایت شوند، همان طور که تو کافران و مشرکان را از گمراهی نجات دادی، سپس فرمود: بر دست او نوشته شده با وی بیعت کنید که بیعت با او بیعت با خداست.

توضیح:

نظیر این روایت از امامان معصوم علیهم السلام زیاد است که خود تأکیدی است بر اینکه بدون شک آن حضرت قبل از قیامت ظهور می‌کند و حکومت تشکیل می‌دهد. کار ایشان همانند جدش حضرت علی (ع) ترویج دین حق و اسلام است و حرکت هدایت بخش خود را از مکه که عرب هستند آغاز می‌کند، همان طور که پیامبر اسلام (ص) دعوت خود را از سرزمین حجاز شروع کرد، سپس دعوت وی عالمگیر خواهد شد.

انتظار فرج بهترین عبادت است

۱۲- حضرت علی (ع) فرمود:

«أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ»^(۱)

بهترین عبادت مؤمن، انتظار فرج خداست.

توضیح:

روایات درباره اهمیت انتظار فرج بسیار فراوان است. معنای انتظار فرج در بخش اول کتاب توضیح داده شد. بدین خاطر در اینجا بطور خلاصه بدان اشاره می‌کنیم. عملی که بهترین عبادت مؤمن است، نمی‌تواند تنها یک انتظار قلبی باشد. انتظار فرج واقعی، مقام بس والایی است که تنها برای انسانهایی حاصل می‌شود که خود ساخته و بر هواهای نفسانی خود مسلط هستند و از گناه نه تنها متنفرند، بلکه با تمام توان با آن مبارزه می‌کنند. چنین افرادی نمی‌توانند انسانهایی گوشه‌گیر و منزوی و دور از فعالیتهای اجتماعی باشند.

امامان معصوم و پیشوایان دینی ما چون پیامبر (ص) حضرت علی، امام حسن، امام حسین و فرزندان ایشان علیهم السلام همیشه با انحرافات و مفساد اجتماعی درگیر بودند و نیز اصحاب آنها عمر خود را در میدانهای مبارزه با باطل، سپری کردند. پس چگونه در زمان ما عده‌ای راحت طلب که زندگی بدون دردسر را برگزیده‌اند و کاری به خیر و شر کسی ندارند، خود را منتظران واقعی آن حضرت به شمار می‌آورند؟

حضرت مهدی (عج) خود، در توقیع شیخ مفید فرمود: «اگر روش ناهنجار شیعه نبود، به سعادت ملاقات ما نایل می‌شدند.» پس انتظار فرج برای به وجود آوردن

اصلاح، شایستگی، لیاقت، کار و حرکت و امثال آن است، نه برای خمودگی و دست روی دست گذاشتن و نسبت به امور جامعه اسلامی بی تفاوت بودن.

بعضی از روایات بیانگر آن است که ظهور حضرت مهدی (عج) وقت معینی ندارد و بعضی دیگر، حاکی است که ظهور، مثل پرتاب تیری است از کمانی و نیز در بعضی از روایات دیگر آمده است که خداوند بزرگ امر حضرت مهدی (عج) را در شبی اصلاح می‌کند و روایات دیگر...

این تعبیرهای گوناگون به خاطر آن است که مسلمانان همیشه بیدار بوده و هر لحظه آماده ظهور آن حضرت باشند، زیرا احتمال ظهور در هر زمانی وجود دارد. با این تفصیل، ویژگی و خصلت انتظار، بیدار شدن حس مسؤولیت مسلمانان خواب زده است، نه آسوده شدن و بی تفاوت شدن آنان.

منتظران ظهور چون شمشیر زنان عصر پیامبرند

۱۳- امام سجاد (ع) فرمود:

«إِنَّ لِأَهْلِ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُتَنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ، فَصَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِالسَّيْفِ أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا، وَ شِيعَتُنَا صِدْقًا، وَ الدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ سِرًّا وَ جَهْرًا»^(۱)

همانا، مردم زمان غیبت حضرت مهدی (عج) که امامت او را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردمان همه زمانها برترند، چون خدای متعال، به آنها چنان عقل و درک و شناختی داده است که غیبت برایشان چون ظهور است. خداوند آنان را در آن زمان، همانند مجاهدان شمشیر زن در عصر پیامبر (ص) قرار داده است و اینانند مخلصین واقعی و شیعیان و دعوت کنندگان به خدا، در نهان و آشکار.

بیعت حضرت مهدی (عج) با مردم، میان رکن و مقام

۱۴- حضرت علی (ع) فرمود:

«يُبَايِعُونَ عَلِيَّ أَنْ لَا يَسْرِقُوا، وَلَا يَزْنُوا، وَلَا يَسْبُوا مُسْلِمًا، وَلَا يَقْتُلُوا مُحَرَّمًا، وَلَا يَهْتِكُوا حَرِيمًا، وَلَا يَهْجُمُوا مَنْزِلًا، وَلَا يَضْرِبُوا أَحَدًا إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَكْنِزُوا ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا بُرًّا وَلَا شَعِيرًا، وَلَا يَأْكُلُوا مَالَ الْيَتِيمِ، وَلَا يَشْهَدُوا بِمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَلَا يَخْرُبُوا مَسْجِدًا، وَلَا يَشْرَبُوا مُسْكِرًا، وَلَا يَلْبَسُوا الْحَدَّ وَلَا الْحَرِيرَ، وَلَا يَتَمَنَّقُوا بِالذَّهَبِ، وَلَا يَقْطَعُوا طَرِيقًا، وَلَا يُخَيَّفُوا سَبِيلًا، وَلَا يَفْسُقُوا بَغْلَامًا، وَلَا يَحْبِسُوا طَعَامًا مِنْ بَرٍّ، وَلَا شَعِيرًا، وَيَرْضَوْنَ بِالْقَلِيلِ، وَيَسْمُونَ عَلَى الطَّيِّبِ، وَيَكْرَهُونَ النَّجَاسَةَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَيَلْبَسُونَ الْخَشِينَ مِنَ الثِّبَابِ، وَيَتَوَسَّدُونَ الشَّرَابَ عَلَى الْخُدُودِ، وَيُجَاهِدُونَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَيَشْتَرِطُ عَلَى نَفْسِهِ لَهُمْ: أَنْ يَمْشِيَ حَيْثُ يَمْشُونَ، وَيَلْبَسَ كَمَا يَلْبَسُونَ، وَيَرْكَبَ كَمَا يَرْكَبُونَ، وَيَكُونَ مِنْ حَيْثُ يُرِيدُونَ، وَيَرْضَى بِالْقَلِيلِ، وَيَمْلَأَ الْأَرْضَ بِعَوْنِ اللَّهِ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا يَعْبُدُ اللَّهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ، وَلَا يَأْخُذَ خَاجِبًا وَلَا بَوَابًا»^(۱)

اصحاب قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف با او بیعت می کنند که:

۱- دزدی نکنند.

۲- زنا نکنند.

۳- به هیچ مسلمانی دشنام ندهند.

۴- خون حرامی نریزند.

۵- آبروی کسی را که احترامش لازم است، لگه دار نکنند.

۱- يوم الخلاص، ص ۲۹۲، به نقل از منتخب الاثر، ص ۴۶۹.

- ۶ - به خانه کسی حمله نکنند.
- ۷ - کسی را به ناحق کتک نزنند.
- ۸ - طلا، نقره، گندم و جو ذخیره نکنند.
- ۹ - مال یتیم نخورند.
- ۱۰ - به چیزی که نمی‌دانند، گواهی ندهند.
- ۱۱ - مسجدی را ویران نکنند.
- ۱۲ - مشروبات الکلی نخورند.
- ۱۳ - جامه حریر و ابریشم نپوشند.
- ۱۴ - کمر بند زرین نیندند.
- ۱۵ - راهزنی نکنند.
- ۱۶ - راهها را ناامن نکنند.
- ۱۷ - همجنس بازی نکنند.
- ۱۸ - مواد خوراکی چون گندم و جو را احتکار نکنند.
- ۱۹ - به مقدار اندک خشنود باشند.
- ۲۰ - عطر بزنند.
- ۲۱ - از پلیدیها دوری کنند.
- ۲۲ - مردم را به نیکیها فرمان دهند.
- ۲۳ - دیگران را از زشتیها باز دارند.
- ۲۴ - لباس خشن بپوشند.
- ۲۵ - خاک را بالش خود قرار دهند.
- ۲۶ - در راه خدا آن گونه که شایسته است، جهاد کنند.

پس از اینکه مردم تعهد کردند که حقوق بالا را محترم شمرده، بدان عمل کنند، حضرت مهدی (عج) می فرماید: من نیز بر خود لازم می دانم که:

- ۱- رفتارم مثل رفتار شما باشد.
- ۲- جاهه ام چون جاهه شما باشد.
- ۳- مرکبم همانند مرکب شما باشد.
- ۴- کردارم چون کردار شما باشد.
- ۵- به اندک چیزی خشنود باشم.
- ۶- به یاری خدا زمین را پر از عدل کنم، چنان که پر از ظلم و جور شده است.
- ۷- خدا را بگونه ای شایسته، پرستش کنم.
- ۸- برای خود دربان و نگهبان نگمارم.

توضیح:

حضرت مهدی (عج) پس از گرد آمدن یاران خاص خود، در بین رکن و مقام از آنها بیعت گرفته و بدین وسیله تعهدات و مسؤولیتهای «امام» و «امت» را ابلاغ می کند. همان گونه که در حدیث مزبور ملاحظه کردید، به حقوق جامعه اهمیت زیادی داده شده است و هر کس با هر مقامی از تعرض به حقوق مردم، منع شده و کارهایی که موجب ضربه خوردن نظام اسلامی است، ممنوع شده است. این اصل کلی، حتی رهبر حکومت جهانی اسلام، یعنی حضرت مهدی (عج) را در بر گرفته است. از این رو، پس از تعهد مردم آن حضرت نیز خود را به رعایت حقوق رعیت و زیر دست ملتزم دانسته است.

ناگفته نماند که مردم ما باید از هم اکنون این بیعت را مورد توجه خود قرار داده و بدان عمل کنند و با عمل به این پیمان در انتظار حضرتش باشند تا در زمره منتظران

واقعی ایشان محسوب شوند. با عمل به این بیعت، جامعه‌ای سالم، سعادت‌مند و دور از
پلیدیها و آلودگیها پایه ریزی می‌شود و رفته رفته الگوی دیگر جوامع بشری گشته، زمینه
ظهور آن حضرت فراهم می‌شود. ان شاء الله.

پیروزی اسلام بر مکاتب دیگر

۱۵. امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ النَّاسِخُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحِبُّ اللَّهَ بِهِنَّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ بَشَّرْتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخِرُونَ فَيَوَدُّونَ وَيُقَالُ لَهُمْ: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (۱)»

دوازده امام از ما هستند، علی بن ابی طالب اول آنان و آخرشان نهمین فرزند من و قائم به حق است. خدایه برکت وجود وی، زمین مرده را زنده و آباد می‌کند و دین حق را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند، اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند. مهدی (عج) مدتی از نظر مردم غایب می‌شود و در زمان غیبت گروهی از دین خارج می‌گردند، اما گروهی دیگر ثابت قدم خواهند ماند و از این راه اذیتها خواهند دید و از باب سرزنش به آنان گفته می‌شود: اگر عقیده شما صحیح است، پس امام موعود شما کی نهضت می‌کند؟ ولی بدانید که هر کس در ایام غیبت، آزار و تکذیب دشمنان را تحمل کند مانند کسی است که پیش رسول خدا (ص) با شمشیر جنگ کرده باشد.

توضیح:

روایات زیادی مشخصات حضرت مهدی (عج) را مورد تأکید قرار داده و پدر و اجداد بزرگوارش را بر شمرده است، تا راه مدعیان دروغین بسته شود و کسی ادعای مهدویت نکند. در این گونه روایات نکته‌هایی به چشم می‌خورد که به شرح زیر است:

۱- تعداد امامان دوازده نفر بوده، مشخصات آنها معلوم است.

۲- دوازدهمین امام، غیبت طولانی دارد و دوران غیبت برای طرفداران آن حضرت امتحان و آزمایش سختی است.

۳- به آنها امید می‌بخشد و پیام می‌دهد که پیوسته در انتظار باشید که عدل و انصاف زنده می‌شود و شما خود را برای پیاده کردن آن آماده سازید و حق پرستی و دادخواهی را باگرایش به امام (ع) زنده نگه دارید، تا به هنگام ظهورش از یاوران آن حضرت محسوب شوید.

ثابت قدمان بسیار اندکند

۱۶- رسول خدا (ص) فرمود:

«... وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنَّ الْأَشَابِيئِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانٍ غَيْبِيَةٍ
لَأَعَزُّمِينَ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ»^(۱)

... قسم به آن خدایی که مرا بحق بشارت دهنده و انذار کننده بر انگيخت، همانا کسانی که در زمان غیبت او (حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه) بر امامت او ثابت قدم باشند از کیمیا کمیاب ترند.

توضیح:

اعتقاد راسخ به وجود حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت کبری و ثابت قدم بودن و استوار ماندن بر این عقیده نیاز به خود سازی و مبارزه با نفس، تسلط بر هواهای نفسانی، توجه به خدا و طلب توفیق جهت پایداری بر این عقیده دارد، زیرا در این دوران که حضرت مهدی (عج) از نظرها پنهان است، وسوسه های شیطانی و شبهه های دشمنان دین بیشتر می تواند در اذهان مردم، تزلزل ایجاد کند. بعلاوه، جاذبه های فراوان مادی و وسائل گوناگون و مدرن امروزی، افکار انسانهای سطحی نگر را به خود مشغول می کند. از این رو، کسانی که در برابر این مشکلات و وسوسه ها و جاذبه های دروغین بتوانند ایستادگی کنند، و عقیده خود را نسبت به وجود مبارک آن حضرت ثابت و استوار نگه دارند، بسیار اندک بوده و از ارزش و مقام بس والایی برخوردارند، بگونه ای که پیامبر اکرم (ص) آنها را به کیمیا و کبریت احمر تشبیه کرده است.

گفتنی است که امام سجاد زین العابدین (ع) درباره پاداش ثابت قدمان فرمود: کسی

که در زمان غیبت قائم ما بر ولایت ما ثابت بماند، خداوند اجر هزار شهید مثل شهدای بدر و احد به او عطا می‌کند. (۱)

توفیع شیخ مفید

١٧. «لِلأَخِ السَّيِّدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ. الشَّيْخِ الْمُفِيدِ، أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، أَدَامَ اللَّهُ إِعْرَازَهُ، مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُودِ عَلَى الْعِبَادِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اما بعد: سلامٌ عليك أيها الوليُّ المخلصُ في الدين، المخصوصُ فينا باليقين، فإننا نحمدُ إليك اللهَ الذي لا إلهَ إلا هو، ونسأله الصَّلَاةَ على سيِّدنا ومولانا ونبيِّنا محمدٍ وآله الطَّاهرين. ونُعَلِّمُكَ - أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَكَ لِصُرَّةِ الْحَقِّ، وَأَجْزَلَ مَثُوبَتِكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصَّدْقِ - إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالمَكَاتِبِ وَتَكْلِيفِكَ مَا تُوذِيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قِبَلِكَ، أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ، وَكَفَاهُمُ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَجِرَاسَتِهِ. فَقِفْ - أَيُّدِكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ - عَلَى مَا أذْكَرَهُ، وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيبَتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا تَرِسُمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

نَحْرُ و إِنْ كُنَّا نَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ، حَسَبَ الَّذِي أَرَانَا اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِيَعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ، مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ، فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ مَعْرِفَتِنَا بِالذَّلِّ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا، وَ تَبَدُّوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاغَاتِكُمْ، وَ لَأَنَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ، وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ، وَ ظَاهِرُونَا عَلَى إِتْيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنَاقَتْ عَلَيْكُمْ، يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجْلُهُ وَ يُحْمَى عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلَهُ، وَ هِيَ أَمَارَةٌ لِأَزُوفِ حَرَكَتِنَا وَ مُبَآئِتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَ نَهْيِنَا. وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ تَوْكِرِهِ

المُشْرِكُونَ.

إِعْتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ. مَنْ شَبَّ نَارَ جَاهِلِيَّةٍ، يُحَشِّشُهَا عُصْبُ أُمَوِيَّةٍ يَهْوُلُ بِهَا فِرْقَةٌ مَهْدِيَّةٌ. أَنَا زَعِيمٌ بِنَجَاةٍ مِنْ لَمْ يَزِمَ فِيهَا الْمَوَاطِنَ وَ سَلَكَ فِي الطَّعْنِ مِنْهَا السُّبُلَ الْمَرْضِيَّةَ.

إِذَا حَلَّ جُمَادَى الْأُولَى مِنْ سَنَتِكُمْ هَذِهِ، فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ، وَاسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقْدَتِكُمْ لِمَا يَكُونُ فِي الَّذِي يَلِيهِ.

سَتَظْهَرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ، وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسُّوِيَّةِ، وَ يَحْدُثُ فِي أَرْضِ الْمَشْرِقِ مَا يُحْزِنُ وَ يُقْلِقُ. وَ يَغْلِبُ مِنْ بَعْدُ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفٌ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَاقٍ، تُضَيِّقُ بِسُوءِ فِعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْزَاقِ، ثُمَّ تَنْفُجُ الْعُمَّةُ مِنْ بَعْدِ بِيَوَارِ طَاغُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ، ثُمَّ يَسْتُرِبُّهَا لَكَهُ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارَ.

وَ يَتَّفِقُ لِمُرِيدِي الْحَجِّ مِنَ الْأَفَاقِ مَا يُؤَمِّلُونَهُ مِنْهُ عَلَى تَوْفِيرٍ عَلَيْهِ مِنْهُمْ وَ اتِّفَاقٍ. وَ لَنَا فِي تَيْسِيرِ حَجَّهِمْ عَلَى الْإِخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَ الْوِفَاقِ، شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ وَ اتِّسَاقٍ.

فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَ يَتَجَنَّبُ مَا يُذْنِبُهُ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا، فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعْتُهُ فِجَاءَةٌ، حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَ لَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ.

وَ اللَّهُ يُلْهِمُكُمْ الرَّشِدَ، وَ يُلَطِّفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ»

به برادر استوار و درست کردار رشید و هدایت یافته، شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان - که خداوند عزت و احترامش را پایدار بدارد - از سوی آنکه خزانه عهد و پیمانی است که خداوند از بندگان گرفته است.

سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین که در اعتقاد به ما از روی علم و یقین امتیاز داری. در

منظر تو خداوندی را که جز او خدایی نیست سپاس گزارده و از او، درود و رحمت بر آقا و مولا و پیامبرمان حضرت محمد و نیز خاندان پاکش را خواستاریم.

و تو - که پروردگار، توفیقت را برای یاری حق دوام بخشد و پاداشت را به خاطر سخنانی که با صداقت از جانب ما می‌گویی افزون گرداند - را آگاه می‌کنیم که به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت و افتخار مکاتبه مفتخر سازیم و موظف کنیم که آنچه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد تو می‌باشند برسانی؛ دوستانی که خداوند به اطاعت از خود گرمی‌شان بدارد و با حراست و عنایت خود امورشان را کفایت کند و مشکلاتشان را بر طرف سازد. پس تو - به آنچه که یاد آور می‌شویم متوجه و آگاه باش و در رسانیدن و ابلاغ آن به کسانی که اعتماد به آنها داری بر طبق آنچه که برای تو اگر خدا بخواهد ترسیم و تعیین می‌کنیم، عمل کن.

ما اگر چه هم اکنون در مکانی دور از جایگاه ستمگران سکونت گزیده‌ایم که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمانمان را تا زمانی که حکومت دنیا به دست تبهکاران می‌باشد در این کار به ما ارائه فرموده است، با این حال بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده نیست و از خواری و مذلّتی که دچارش شده‌اید و از آن زمان که بسیاری از شما به برخی از کارهای نا شایست میل کردند که پیشینیان صالح شما از آن دوری می‌جستند، و عهد و میثاق مأخوذ خدایی را چنان پشت سر انداختند که گویا به آن پیمان آگاه نیستند، با خبریم.

ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و اگر جز این بود، دشواریها و مصیبتها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان شما را ریشه کن می‌کردند. پس تقوای خدا پیشه کنید، و ما را یاری دهید، تا از فتنه‌ای که به شما روی آورده، شما را نجات بخشیم؛ فتنه و آشوبی که هر کس مرگش فرارسیده باشد، از آن هلاک می‌گردد، و آن کس که به آرزوی خود رسیده

باشد از آن دور ماند و آن فتنه، نشانه نزدیک شدن حرکت و جنبش ما و آگاه کردن شما به امر و نهی ماست و خداوند نور خود را تمام خواهد کرد، گرچه مشرکان را خوش نیاید.

چنگ زنید به تقیه (در آن فتنه) چه هر که آتش جاهلیت را بر افروزد، گروههایی اموی آن را شعله ور ساخته، با آن گروهی هدایت شده را می هراسانند. من عهده دار نجات کسی هستم که در آن فتنه برای خود مقام و جایگاهی نجوید، و در عیجوبی از آن به راهی پسندیده گام گذارد.

از حادثه‌ای که به هنگام فرا رسیدن ماه جمادی الاولی همین سال روی خواهد داد، عبرت گیرید، و از خوابی که شما را فرا گرفته برای حوادث بعدی بیدار شوید.

بزودی از آسمان نشانه‌ای روشن و آشکار و از زمین نیز علامتی همانند آن برای شما پدیدار می‌شود. در مشرق زمین، حوادثی غمبار و نابسامان کننده روی خواهد داد، و بعد از آن گروههایی که از اسلام روی گردانیده و خروج کرده‌اند، بر عراق سلطه پیدا خواهند کرد و بر اثر بدکاری و سوء اعمال آنان، اهل عراق دچار تنگی معیشت می‌شوند و پس از مدتی با هلاکت و نابودی فرمانروایی بدکار ناراحتیها بر طرف می‌شود، و سپس پرهیزکاران نیکوکار از هلاکت و نابودی او شاد می‌شوند.

کسانی که از گوشه و کنار دنیا به حج می‌روند، به تمام آرزوها و اهداف خود می‌رسند، و هر چه می‌خواهند در دسترس آنها خواهد بود و ما در زمینه آسان کردن حج آنان بر طبق دلخواهشان، برنامه‌ای داریم که با انسجام و نظم ظاهر می‌شود.

بنابراین، هر یک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک کند و از آنچه که خوشایند ما نبوده و باعث کراهت و خشم ماست، دوری گزیند، زیرا امر ما ناگهان فرا می‌رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت بر او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد. و خداوند راه رشد و هدایت را به شما نشان دهد و به رحمت خود وسائل توفیق را به آسانی

برایتان فراهم فرماید. (۱)

۱ - تاریخ غیبت کبری، سید محمد صدر، ترجمه سید حسن افتخارزاده، ص ۱۷۳ - ۱۷۶، با اندک تغییر، به نقل از بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴ - ۱۷۶، بیروت - احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۳، نجف.

جمع شدن تمام امکانات مادی نزد حضرت مهدی (عج)

۱۸. امام باقر (ع) فرمود:

«وَتَجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَظَهْرِهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ: تَعَالَوْا إِلَيَّ مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ، وَسَفَكْتُمْ فِيهِ الدَّمَاءَ، وَرَكِبْتُمْ فِيهِ مَحَارِمَ اللَّهِ... فَيُعْطِي شَيْئاً لَهُمْ لَمْ يُعْطِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ»^(۱)

تمام اموال دنیا آنچه که درون زمین و آنچه که روی زمین است، همه نزد او (حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف) جمع می شود. سپس آن حضرت به مردم می فرماید: بیایید، اینها همان چیزهایی است که به خاطر آنها با خویشان خود قطع رابطه کردید، (صله رحم را قطع کردید) و خونها ریختید (برای به دست آوردن مال از ریختن خون دیگران پروا نداشتید) و محرمات الهی مرتکب شدید... پس آن قدر به مردم می بخشد که کسی قبل از او چنین بخشش نکرده باشد.

توضیح:

در این روایت به سه موضوع اشاره شده است:

- ۱- جمع شدن تمام امکانات مادی نزد حضرت مهدی (عج) و صرف آن با نظارت حضرت در موارد خودش.
- ۲- انگیزه بسیاری از گناهان، قتل و کشتارها، دشمنیها و قطع رابطه ها همانا رسیدن به مال و ثروت و امکانات مادی است که اگر انسان ایمان نداشته باشد برای رسیدن به آنها از ارتکاب هیچ عملی، پروا ندارد.
- ۳- بخشش بی سابقه آن حضرت که به خاطر وجود امکانات مادی فراوان هر کسی

هر چه بخواهد، به وی داده می شود.

هدایت مردم به اسلام واقعی

۱۹- امام صادق (ع) فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً، وَهَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دَثُرَ فَضْلٌ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيّاً لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ مَضْلُوبٍ عَنْهُ وَ سُمِّيَ الْقَائِمُ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»^(۱)

وقتی که حضرت قائم (عج) قیام کند، از نو مردم را به اسلام دعوت می‌کند و به دینی که آثارش محو شده و توده مردم از آن محروم مانده‌اند، رهبری می‌کند و آن حضرت را مهدی گفته‌اند، چون مردم را به چیزی که گم کرده‌اند، هدایت می‌کند و قائم گفته‌اند، چون به حق قیام می‌نماید.

توضیح:

در زمان غیبت کبری بدعت‌هایی در دین گذاشته می‌شود، بسیاری از مفاهیم ارزشمند اسلام نزد بسیاری از مسلمانان دگرگون می‌شود، برخی از احکام آن به دست فراموشی سپرده می‌شود، توحید به انواع شرکها آلوده شده، قدر و منزلت اهل بیت پیامبر (ص) در میان گروه زیادی از مسلمانان نا شناخته می‌ماند، معیارهای ارزشی جامعه دگرگون می‌شود و چنان گرد و غبار تحریف، چهره اسلام واقعی را می‌پوشاند که وقتی حضرت ظهور می‌کند و با بدعتها مبارزه کرده، گرد و غبار را از چهره اسلام واقعی بر طرف می‌سازد، عده‌ای تصور می‌کنند که دین آن حضرت اسلام جدیدی است که با اسلام متعارف زمان غیبت تفاوت دارد.

روشن است که این روایت و نظایر آن در صدد بیان این مطلب نیست که آن حضرت مروج آیینی غیر از آیین رسول الله (ص) است، چون علاوه بر آیات و روایات که اسلام

را آخرین دین می‌داند، روایات فراوان دیگری آن حضرت را مدافع اسلام و سنت پیامبر (ص) معرفی کرده است، از جمله روایت زیر:

راوی از امام صادق (ع) پرسید: رفتار حضرت مهدی (عج) چگونه است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: حضرت مهدی (عج) همان کاری را که رسول خدا (ص) انجام داد، انجام می‌دهد، انحرافات موجود را نابود می‌سازد، همان طور که پیامبر اکرم (ص) اساس جاهلیت را ویران ساخت. آن گاه اسلام را از نو بنا می‌کند.^(۱)

در روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) چنین نقل شده است:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ يَعْمَلُ بِسُنَّتِي»^(۲)

مردی از اهل بیت من قیام می‌کند و بر اساس سنت من عمل می‌نماید.

با توجه به کلمه «الناس» و کلمه «جمهور» روشن می‌شود که امام مهدی (عج) آنانی را که به مکتب اهل بیت نگرویده‌اند، به این مکتب پرارزش و سعادت آفرین دعوت می‌کند و آنها را از آلودگیها نجات می‌بخشد، درست مانند کسانی که از نو وارد دین می‌شوند. آنان فضیلت و کرامت مکتب اهل بیت را با هدایت آن حضرت به دست می‌آورند.

۱ - بخار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲.

۲ - همان مدرک، ج ۵۱، ص ۸۲.

ایمان به حضرت مهدی (عج) ملاک تصدیق رسالت

۲۰. امام صادق (ع) فرمود:

«مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَحَجَّدَ الْمَهْدِيَّ كَمَا كَانَ كَمَا مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَحَجَّدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَبَوُّتَهُ فَقِيلَ لَهُ يَا بِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مِمَّنْ الْمَهْدِيُّ؟ مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحُلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتَهُ»^(۱)

هر کس به تمام امامان اقرار کند، اما وجود مهدی را منکر شود، مانند کسی است که به همه پیغمبران اقرار نماید، اما نبوت حضرت محمّد (ص) را انکار کند. پس به آن حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا (ص) مهدی از فرزندان کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند امام هفتم که خودش غایب می‌شود و نام بردنش برای شما جایز نیست.

توضیح:

همان‌طور که پیامبر اسلام (ص) آخرین پیغمبر و دین او کاملترین دین است و تمام کمالات انبیای گذشته در آن حضرت جمع است، حضرت مهدی (ع) نیز آخرین امام از امامان معصوم است که با قیام خود و تحولی که در جهان ایجاد می‌کند، بشر را به کمال نهایی خود می‌رساند و بعد از آن حضرت امام دیگری نخواهد بود. پس کسی که آن حضرت را که آخرین حلقه امامت است انکار کند، مانند آن است که امامان دیگر را نیز انکار کرده است.

عدالت در گستره جهان

۲۱. امام صادق (ع) فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ الْجَوْرُ فِي أَيَّامِهِ وَآمَنَتْ بِهِ السُّبُلُ وَآخَرَجَتْ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا وَرَدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ... وَحَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ (ص) فَحِينَئِذٍ تُظْهِرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا وَتُبْدِي بَرَكَاتِهَا وَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لَصَدَقَتِهِ وَلَا لِيَبْرَهُ لِيُشْمُولَ الْغَنِيِّ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ...»^(۱)

زمانی که قائم قیام نماید، بر اساس عدالت حکم می‌کند و ظلم و جور در زمان او بر چیده می‌شود و راهها از برکت وجودش امنیت می‌یابد و زمین برکاتش را بیرون می‌دهد و هر حقی به اهلش می‌رسد و در میان مردم همانند حضرت داوود و حضرت محمد (ص) داوری می‌کند. در این هنگام، زمین گنجهای خود را آشکار می‌سازد و برکات خود را ظاهر می‌کند و کسی محلی برای صدقه و کمک مالی پیدا نمی‌کند، زیرا تمام مؤمنین بی‌نیاز و غنی خواهند شد.

توضیح:

اجرای عدالت واقعی و از بین رفتن ظلم بطور کامل و واگذاری امور به افراد کاردان و شایسته و با تقوا، رونق اقتصادی در جنبه‌های گوناگون و پیشرفت دانش و صنعت را به ارمغان می‌آورد. بعلاوه، جو معنوی موجود در آن زمان، چنان قدرتی به کار گزاران حکومت حضرت مهدی (عج) می‌بخشد که کار مفید هر یک با کار دهها انسان با تقوا در غیر زمان آن حضرت مساوی است. بدین ترتیب، همه بی‌نیاز شده، فقری پیدا نمی‌شود.

آن حضرت در قضاوت، هم بر اساس روش پیامبر (ص) و حکم ظاهری یعنی

استفاده از اقرار، شاهد و مانند آن رفتار می‌کند و هم از روش حضرت داوود بهره می‌جوید، یعنی بر اساس واقع و غیر متعارف و در بعضی از موارد بدون شاهد و بینه حکم می‌کند. همچنین از روشهای علمی آن زمان که بسیار پیشرفته است و تصورش برای ما مشکل است، بهره می‌گیرد.

ناگفته نماند که در زمان ظهور، مردم از نظر عقلی و عقیدتی و علمی رشد کافی یافته، جرایم به حداقل خود می‌رسد.

سیاست شب و سیاحت روز

۲۲- «قَالَ (المُفَضَّلُ): كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِالطَّوَافِ، فَتَنَظَّرَ إِلَيَّ وَ قَالَ لِي: يَا مُفَضَّلُ! مَا لِي أَرَاكَ مَهْمُومًا مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ؟»، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ نَظَرِي إِلَى بَنِي الْعَبَّاسِ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ هَذَا الْمَلِكِ وَ السُّلْطَانِ وَ الْجَبْرُوتِ فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكُمْ لَكُنَّا فِيهِ مَعَكُمْ. فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنِ الْإِسْيَاسَةُ اللَّيْلُ وَ سِيَاحَةُ النَّهَارِ، أَكُلُ الْجَشَبِ وَ نُبَسُ الْعَحْشِينَ، شَبَّهَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، وَ الْأَفَلْتَارِ»^(۱)

مفضل گوید: در حج به هنگام طواف، خدمت امام جعفر صادق (ع) بودم. در حال طواف، امام نگاهی به من کرد و فرمود: چرا تو را اندوهگین و دگرگون می بینم؟ گفتم: فدایت شوم، بنی عباس و حکومتشان را مشاهده می کنم که چنین تسلط و قدرت و جبروتی دارند، اگر اینها در دست شما بود، ما هم در آن سبیم بودیم. امام فرمود: ای مفضل! بدان، اگر اینها در دست ما بود، جز سیاست شب (عبادت، اقامه حدود و حقوق الهی، برنامه ریزی جهت هدایت و حراست مردم) و سیاحت روز (رسیدگی به مشکلات مردم، جهاد، رفع ظلم و...) و خوردن خوراکیهای خشک و ناسمطوع و پوشیدن جامه های درشت، همانند روش امیرمؤمنان علی (ع)، چیزی در کار نبود که اگر جز این می بود پاداش آن، آتش دوزخ بود.

توضیح:

همان طور که در گذشته گفته شد، شیعه در برابر مشکلات جامعه در هر شرایطی مسؤلیت سنگینی به عهده دارد، حتی زمانی که حکومت در دست ائمه است، هر کس آنها را بیشتر دوست می دارد، باید در راه تحقق آرمانهای اسلامی و اجرای عدالت و رفع مشکلات مردم بیشتر بکوشد. پس دوران رسیدن به مال و مقام و رفاه طلبی نیست.

بنابراین، شیعه تا زنده است، باید در حال تحرک و تلاش باشد و با کجیها و انحرافات در هر شرایطی مبارزه کند و با تدبیر و عاقبت اندیشی در راه اصلاح امور و اجرای سنتهای الهی و مبارزه با تهاجم فرهنگی بیگانه از تمام توان و نیروی مادی و معنوی خود بهره گیرد.

قم سرچشمه علم و فضیلت

۲۳- امام صادق (ع) زمانی که سخن از کوفه به میان آمد، فرمود:

«سَتَخْلُو كُوفَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَأْزُرُ عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْزُرُ الْحَيَّةُ فِي حُجْرِهَا. ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلَدَةِ يُقَالُ لَهَا: قُمْ وَتَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْحِجَالِ وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا، فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمْ وَأَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ وَكَوْلًا ذَلِكَ لِنَسَاخَةِ الْأَرْضِ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ، فَيَفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى السَّائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قِيَمٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَالْعِلْمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ وَيَصِيرُ سَيِّئِ النَّقِمَةِ اللَّهُ وَلِيسْخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ انْكَارِهِمْ حُجَّتَهُ»^(۱)

بزودی کوفه از مؤمنان خالی می شود و علم و دانش مانند ماری که در سوراخ خود مخفی می شود، از آن شهر رخت بر بسته، اثری از آن دیده نمی شود و بعدها در شهر قم ظاهر می گردد. آن شهر، معدن علم و فضل می گردد و علم از آنجا به سایر شهرها پخش می شود، بطوری که هیچ کس به عنوان مستضعف در دین، در زمین باقی نمی ماند، حتی زنها و این قضیه، نزدیک ظهور قائم ما به وقوع خواهد پیوست. پس خدا قم و اهلس را به منزله حجت قرار می دهد و اگر چنین نبود، زمین اهلس را فرو می برد و حجتی باقی نمی ماند. پس دانش از شهر قم به تمام شهرهای شرق و غرب منتشر می شود و حجت بر جهانیان تمام می گردد، بطوری که در تمام زمین فردی پیدا نمی شود که علم و دین به گوشش نرسیده باشد. بعد از آن، قائم ما ظهور می کند و اسباب عذاب و غضب خدا آماده می شود، زیرا خدا موقعی از بندگانش انتقام می کشد که حجت او را انکار کنند.

توضیح:

در رابطه با فضیلت و جایگاه بلند شهر قم و اهلس، روایات زیادی وارد شده است. قم یکی از شهرهایی است که از زمانهای بسیار قدیم به اهل بیت پیامبر عشق می‌ورزیدند و از حامیان مقاوم و استوار آنها بودند. علما و دانشمندان بزرگی که از این سرزمین مقدس برخاسته‌اند، از چهره‌های درخشانی بودند که در راه ترویج اسلام تلاش خالصانه‌ای از خود نشان دادند.

این گونه روایات بعد از تحقق انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی قدس سره و مرکزیت قم، معنا و مفهوم بهتری پیدا کرد. اکنون نیز دانش و معارف دینی از قم به تمام نقاط ایران و خارج از کشور سرازیر است و کشورهای خارجی از برکت علما و اندیشمندان این شهر مقدس، بهره‌های معنوی فراوانی می‌برند. در حال حاضر حدود سی هزار نفر دانشجو از کشورهای مختلف در این شهر مقدس مشغول تحصیل و فراگیری معارف اسلامی هستند. این دانشجویان به کشورهای مختلف مسافرت کرده و اندوخته‌های خود را به دیگران می‌رسانند.

وظیفه علاقه‌مندان به اهل بیت آن است که در تقویت حوزه علمیه قم با تمام توان بکوشند تا ان شاء الله زمینه ظهور حضرت مهدی (عج) فراهم شود.

کیفر تجاوز به قم

۲۴- امام صادق (ع) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ إِحْتَجَّ بِالْكُوفَةِ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِهَا عَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِلَادِ وَ إِحْتَجَّ بِبَلَدِ قَمٍ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ وَ بِأَهْلِهَا عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ لَمْ يَدْعِ اللَّهُ قَمَ وَ أَهْلَهُ مُسْتَضْعَفًا بَلْ وَقَفَّهُمْ وَ أَيْدَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الدِّينَ وَ أَهْلَهُ بِقَمٍ ذَلِيلٌ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَأَسْرَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فَخَرِبَ قَمٌ وَ بَطَلَ أَهْلُهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ إِنَّ الْبَلَايَا مَذْفُوعَةٌ عَنْ قَمٍ وَ أَهْلِهِ وَ سَيَأْتِي زَمَانٌ تُكُونُ بَلَدُ قَمٍ وَ أَهْلُهَا حُجَّةً عَلَى الْخَلَائِقِ وَ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ غَيْبَةِ قَائِمِنَا (عج) إِلَى ظُهُورِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَدْفَعُ الْبَلَايَا عَنْ قَمٍ وَ أَهْلِهِ وَ مَا قَصَدَهُ جَبَّارٌ بِسُوءِ الْأَقْصَمَةِ قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ شَغَلَهُ عَنْهُمْ بِذَاهِيَةٍ أَوْ مُصِيبَةٍ أَوْ عَدُوٍّ وَ يَنْسِي الْجَبَّارِينَ فِي دَوْلَتِهِمْ ذُكْرَ قَمٍ وَ أَهْلِهِ كَمَا نُسُوا ذُكْرَ اللَّهِ» (۱)

خداوند متعال به شهر کوفه و ساکنینش بر سایر شهرها و اهل آنها احتجاج کرد. شهر قم را نیز بر شهرهای دیگر و اهل آن را بر جمیع مردم مشرق و مغرب از جن و انس حجت قرار داد. خدا قم و اهلس را خوار نمی‌کند، بلکه توفیقات و تأییدات خداوندی همواره شامل حالشان خواهد بود. سپس فرمود: دین و متدینین قم، کم ارج بوده، مورد توجه واقع نخواهند شد؛ اگر جز این بود، قم خراب و اهلس نابود می‌شدند و حجتی بر سایر شهرها باقی نمی‌ماند و آسمان قرار نمی‌گرفت و لحظه‌ای به جهانیان مهلت داده نمی‌شد. قم و اهلس از تمام حوادث ناگوار محفوظ خواهند ماند. زمانی خواهد آمد که شهر قم و ساکنینش، بر تمام مردم حجت شوند و آن در زمان غیبت قائم

ماست تا وقت ظهورش، اگر چنین نبود، زمین اهلش را فرو می‌برد. فرشتگان خدا تمام بلاها را از قم و ساکنینش دفع می‌کنند، هر ستمکاری که به آن شهر قصد تجاوز داشته باشد، هلاک کننده ستمکاران کمرش را می‌شکند و او را به پیشامد سخت یا مصیبت دردناک یا دشمن مقتدری مشغول می‌سازد. خداوند متعال توجه به قم و اهالی آن را از یاد ستمکاران می‌برد، چنان که ذکر خدا را فراموش کرده‌اند.

توضیح:

در این روایت، کوفه - که زمانی مهد دانش بود - و قم به عنوان دو حجت بر سایر شهرها معرفی شده است. قم در دوران غیبت کبری تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) به عنوان حجت بر سایر شهرها باقی مانده و محور و مرکز علم و معارف اسلامی خواهد بود.

سرزمین قم در جایی واقع شده که از نظر اقتصادی، صنعتی و آب و هوا وضع مطلوبی ندارد و روایت مزبور به آن اشاره کرده است. علتش آن است که غیر متدینان از جاهای دیگر به قم نیایند، زیرا اگر قم از نظر امکانات مادی وضع مطلوبی داشت، مورد هجوم افراد گوناگون و زمامداران ستمگر قرار می‌گرفت و موجب خرابی و فساد آن می‌شد. نکته دیگر، اینکه خداوند این شهر را از گزند دشمنان حفظ می‌کند و هرگاه ستمگری به آن تجاوز کند خداوند او را به ستمگری قویتر یا مصیبتی دردناک مبتلا می‌کند. این موضوع در زمان ما تحقق یافت، چون بعد از تجاوز صدام به این شهر مقدس، طولی نکشید که خداوند ستمگری قویتر یعنی آمریکا و غرب را بر وی مسلط کرد و او را به ذلت و خواری کشاند.

مردم قم هر چند از مرکز وحی و رسالت دور افتاده بودند، لیکن از دیر باز سعی داشتند با اهل بیت پیامبر (ص) رابطه خاصی داشته و در دوستی با آنها کوتاهی نکنند، از

این رو امامان معصوم علیهم السلام نیز از آنها خشنود بوده‌اند.

در حدیث دیگری که در سفینه البحار ذکر شده است، امام صادق (ع) به یکی از اهالی قم که در جمع افرادی از شهر ری به حضورش شرفیاب شده بود، توجه کرد و دوبار فرمود: مرحبا به اهل قم. این عشق و علاقه متقابل بین مردم قم و اهل بیت پیامبر (ص) وسیله‌ای است برای احتجاج خداوند بر مردم که در شرق و غرب زمین زندگی می‌کنند.

در مورد شرافت قم همین بس که فرمود: «ببلدة قم» و این مانند آن است که از مکه معظمه به عنوان بیت الله یاد شده است. پس قم نیز شهر خداست، زیرا در آن کسانی زندگی کرده و می‌کنند که بندگی خدا را نموده و در ترویج دین سعی زیادی کرده و کوشیده‌اند که معارف اسلامی را به همهٔ جهانیان برسانند. شهری که حرم اهل بیت است و در روایت به عنوان «عُش آل محمد» یعنی لانهٔ اهل بیت یاد شده است، بجاست که خداوند متعال آن را به خود نسبت دهد و به وسیلهٔ آن بر شهرها و مردم دیگر احتجاج کند.

نکتهٔ دیگر اینکه مردم قم مستضعف نیستند، زیرا مردمی که به دریای بی‌پایان علوم خاندان پیامبر (ص) دسترسی دارند، هیچ‌گونه ضعف فکری و عقیدتی پیدا نمی‌کنند.

خداوند بزرگ برای قم، گارد محافظی از فرشتگان قرار داده است که قم و اهل قم را پاسداری کرده، بلاها را از آنان بر طرف کنند. این بالاترین لطف و محبتی است که خداوند سبحان نسبت به اهل قم روا داشته است.

یکی از الطاف خفیهٔ حضرت حق جلّ شأنه، آب و هوای قم است؛ یعنی آن را بگونه‌ای قرار داده تا مترفین و دنیا دوستان آن را مورد توجه قرار ندهند و شهر را آلوده

کنند. از طرف دیگر، مردم قم را از نظر دیگران انداخته است تا بدین وسیله صیانت و پاکی و شایستگی مردم قم حفظ شود.

مدعی مشاهده من دروغگوست

۲۵- حضرت مهدی (عج) در توقیع خود به علی بن محمد سمري فرمود:

«... وَ سَيَاتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا قَمَنْ أَدْعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ

السَّفِيَانِي وَالصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ»^(۱)

بزودی کسانی از شیعیان من می آیند و ادعای مشاهده و دیدن مرا می کنند، آگاه باشید که هر کسی پیش از خروج سفیانی و فرا رسیدن صدای آسمانی (که از نشانه های ظهور است) مدعی مشاهده باشد، دروغگو و تهمت زننده است.

توضیح:

منظور از مشاهده که در این توقیع ذکر شده، مشاهده ای است که همراه با ادعای نیابت خاصه یا انتساب مأموریتی از طرف آن حضرت یا بیان حکمی و دستوری از جانب ایشان باشد، بخصوص با توجه به اینکه حضرت مهدی (عج) این توقیع را برای آخرین نایب خاص خود علی بن محمد سمري نوشته است، وگرنه شرافت ملاقات با حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت نصیب افراد متعددی شده که از نظر راستگویی و تقوا زیانزد خاص و عام بوده اند.

ناگفته نماند که هر کس ادعای ملاقات حضرتش را کرد، تنها به خاطر ادعای نمی توان او را تصدیق کرد. گفتنی است که بعد از چهارمین نایب خاص حضرت مهدی (عج) بیان احکام و دستورات اسلام به عهده مراجع معظم تقلید است و مردم باید به دستور آنان عمل کنند، چرا که خود آن حضرت در پاسخ به محمد بن عثمان (نایب دوم)

فرمود:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^(۱)

درباره حوادث واقعه به راویان حدیث ما رجوع کنید، همانا آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنها هستم.

نفی راحت طلبی در زمان ظهور

۲۶. امام صادق (ع) فرمود:

«مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ! قَوْلَ اللَّهِ مَا لِيَأْسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَلَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشْبُ وَ
مَا كُنُو إِلَّا السَّيْفُ وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ»^(۱)

چرا درباره خروج قائم، تعجیل می‌کنید؟ به خدا سوگند، او جامه درشت می‌پوشد و خوراک خشک و ناگوار می‌خورد. قیام او با شمشیر است و کشته شدن با شمشیر.

توضیح:

این حدیث و امثال آن اخطاری است به راحت طلبانی که فکر می‌کنند حضرت مهدی (عج) قیام کرده و به آسانی و بدون دردسر، اوضاع را آرام می‌کند، و آنها از آن محیط آرام و پر برکت بدون رنج بهره‌مند خواهند شد. هرگز چنین نیست، چون ایشان برای رسیدن به هدف والای خود رنجها و سختیهای فراوانی متحمل می‌شود، حتی اذیتهایی که نسبت به سایر رهبران الهی انجام نشده است.

حضرت مهدی (عج) روش زندگی خود را از نظر خوراک و پوشاک همانند جدش حضرت علی (ع) با زندگی فقیرترین و ساده‌ترین افراد جامعه تطبیق می‌دهد و از نعمتهای دنیوی به کم بسنده می‌کند. منتظران ظهور آن حضرت نیز باید چنین روشی را در زندگی خود پیاده کنند، نه اینکه خود از بهترین نعمتها بهره ببرند و در کنار آنها انسانهای نیازمند بسختی زندگی خود را سپری کنند.

شناختن امام و مرگ جاهلیت

۲۷- امام باقر (ع) فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَوْتُهُ مِيتَةُ الْجَاهِلِيَّةِ وَ لَا يُعَذَّرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَانَهُمْ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ غَارِفٌ لِلْإِمَامَةِ لَا يَضُرُّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ...»^(۱)

کسی که بمیرد و امام خود را نشناسد، مانند مردم زمان جاهلیت مرده است (از اسلام بی بهره است) و مردم اگر امام خویش را نشناسند، معذور نخواهند بود و کسی که بمیرد در حالی که به امامت شناخت پیدا کرده باشد، زود یا دیر شدن این امر (ظهور مهدی) برای او ضرری نخواهد داشت.

توضیح:

مسلمان باید امام زمان خود را بشناسد و بر اساس دستور وی عمل کند و روش زندگی خود را بر آن اساس استوار سازد، چه امام حاضر باشد و چه غایب. ممکن است امام در جامعه حضور داشته باشد، ولی انسان ایشان را نشناسد یا شناخت او آن قدر سطحی باشد که زندگی و آسایش دنیوی را بر دستورات گاه دشوار حضرتش ترجیح دهد، همان طور که مردم زمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام چنین بودند.

آنکه وقت ظهور را تعیین کند دروغگوست

۲۸- «عَنْ الْفَضِيلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... هَلْ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟ فَقَالَ:

كَذِبَ الْوَقَاتُونَ كَذِبَ الْوَقَاتُونَ»^(۱)

فضیل گوید: از امام باقر (ع) سؤال کردم آیا برای ظهور حضرت مهدی (عج) وقت معینی هست، حضرت دو مرتبه فرمود: دروغ می‌گویند کسانی که وقت تعیین می‌کنند.

توضیح:

روایات زیادی بیانگر آن است که هیچ کس نمی‌تواند زمان ظهور حضرت مهدی (عج) را تعیین کند، چون اگر معین می‌شد، افراد فرصت طلب و منحرف از این موضوع سوء استفاده می‌کردند و به عنوان اینکه با آن حضرت رابطه نزدیک دارند، مطالب باطلی را به اذهان مردم القا می‌کردند. از طرف دیگر ممکن بود سخنانی از قول ایشان در بین مردم انتشار دهند و چون در موقع مقرر ظهور محقق نمی‌شد، استعمارگران کسانی را به اسم آن حضرت عَلم می‌کردند و با امکاناتی که در اختیارشان قرار می‌دادند به مقاصد شوم خود می‌رسیدند و باعث گمراهی مردم شده، آنها را نسبت به معارف دینی سست و بی عقیده می‌کردند. بعلاوه، حاکمان ستمگر نیز خود را برای مبارزه با آن حضرت آماده می‌کردند و نسبت به دوستان ائمه علیهم السلام سخت می‌گرفتند و شیعه را در فشار و ناراحتی بیشتری قرار می‌دادند.

فراوانی نعمت

۲۹. رسول خدا (ص) فرمود:

«... وَ تَنْعَمُ أُمَّتِي فِيهَا نِعْمَةً لَمْ يَتَنَعَّمُوا مِثْلَهَا قَطُّ يُرْسِلُ اللَّهُ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً
فَلَا تَدَّخِرُ الْأَرْضُ شَيْئاً مِنَ النَّبَاتِ وَالْمَأْكَلِ وَ سَيَقُومُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ يَا مَهْدِي أَعْطِنِي
فَيَقُولُ خُذْ»^(۱)

در دوران حکومت حضرت مهدی (عج) چنان نعمتی به مردم داده می شود که همانند آن در گذشته نبوده است، آسمان باران فراوان می بارد و زمین هیچ رویدنی و خوراکی در دل خود نگاه نمی دارد (نعمت بگونه ای فراوان می شود که) فردی به حضرت مهدی می گوید: به من عطا کن. آن حضرت می فرماید: بگیر.

توضیح:

در زمان حضرت مهدی (عج) نعمت بسیار فراوان است، بطوری که انسان نیازمندی پیدا نمی شود و اگر هم پیدا شود، هر چه بخواهد به او می دهند. علاوه بر این، کیفیت نعمت در سطح بسیار مطلوبی است و خوراکیها، پوشیدنیها و دیدنیها و سایر لذتها از نظر لذت بخشی در سطح بسیار بالایی قرار دارد و نیز از نظر تنوع، چون زمین هر چه دارد، بیرون می ریزد و آسمان از دادن باران دریغ نمی ورزد و انسانها نیز در کار خویش با آگاهی و قدرت عمل می کنند و از این دو عامل در جهت بهبود نعمتهای الهی و تنوع آنها بیشترین استفاده را می کنند، نعمتهای آن زمان بی نظیر است.

زنان امدادگر در رکاب حضرت مهدی (عج)

۳۰. مُفضل بن عمر گوید: از امام جعفر صادق شنیدم که فرمود:

«يَكُن مَعَ الْقَائِمِ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ امْرَأَةٍ قُلْتُ وَ مَا يَصْنَعُ بِهِنَّ قَالَ يُدَاوِينَ الْجَرْحَىٰ وَ يَقْمِنَ عَلَى الْمَرَضَىٰ كَمَا كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ»^(۱)

با حضرت قائم (عج) سیزده زن همراه است. عرض کردم: آنها چه می‌کنند؟ فرمود: مجروحین را مداوا و بیماران را پرستاری می‌کنند، همان طور که در زمان پیامبر (ص) چنین بود.

توضیح:

بانوان در طول تاریخ اسلام نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌اند. در صدر اسلام، زنانی چون نسیبه را مشاهده می‌کنیم که پروانه‌وار در جنگ احد از پیامبر خدا (ص) دفاع کرد و حتی زخمی شد. در انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) نیز بانوان نقش مهمی خواهند داشت. شاید تعداد سیزده نفر اشاره به گروهی باشد که در آغاز ظهور بدین منظور همراه آن حضرت هستند و گرنه در مراحل بعد بطور قطع، تعداد زیادی از بانوان مسؤلیتهای متناسب با خود را عهده دار خواهند شد.

شیعیان زمان غیبت در بهشت با ما هستند

۳۱- امام موسی کاظم (ع) در پاسخ یونس بن عبدالرحمن که پرسیده بود: آیا شما قائم به حق هستید؟ فرمود:

«أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي، لَهُ غَيْبَةٌ يَطْوُلُ أَمَدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ يَزْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَثْبُتُ فِيهَا آخِرُونَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحُبِّنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالَاتِنَا وَالتَّبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا أَوْلَئِكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا أئِمَّةً وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً وَطُوبَى لَهُمْ، هُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۱)

من قائم به حق هستم، ولی آن قائمی که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک و از عدل و داد پر می‌کند، پنجمین فرزند من است. او به منظور حفظ جانش غیبتی دارد که زمان آن به طول می‌انجامد. در زمان غیبت، گروهی از دین خارج می‌شوند، ولی عده‌ای نیز در عقیده خویش پایدار می‌مانند. سپس فرمود: خوشایه حال شیعیانی که در زمان غیبت امام زمان، به ولایت ما چنگ زنند و بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدم باشند. آنان از ما هستند و ما از آنهایم، آنان به امامت ما راضی شده‌اند و ما از تشیع آنها خشنودیم. پس خوشایه حالشان؛ به خدا سوگند در درجات بهشت با ما خواهند بود.

توضیح:

نکته حساسی که در حدیث مزبور باید مورد دقت قرار گیرد، کلمه شیعه است. شیعه به کسی گفته می‌شود که در زندگی خود، امامان معصوم (ع) را الگوی خود قرار داده و

در گفتار و رفتار، پا جای پای آن بزرگواران بگذارد؛ به دیگر سخن، در زندگی خود دو جهت زیر را مراعات کند:

۱- نسبت به ائمه (ع) دوستی و ارادت سرشار داشته، به دستورات آنان عمل کند، همان گونه که در آیه ۲۳ سوره ۴۲ قرآن آمده است که پاداش رسالت پیامبر (ص) مودت و دوستی با خانواده آن حضرت است.

۲- بیزاری جستن از دشمنان آنان.

این دو رکن، به منزله دویال نیرومند است که انسان را به سوی کمالات و حقیقت بندگی و آراسته شدن به زیباییها پرواز می دهد. از این رو، امام کاظم (ع) فرمود: خوشا به حال شیعیان ما، آنهایی که در زمان غیبت پنجمین فرزندم با اینکه مشکلات و سختیها آنان را در فشار و تنگنا قرار می دهد، دست از پیروی پیشوایان خود برداشته، دوستی آنان را با جان و مال، حفظ نموده و تا آخرین نفس از دشمنان آنها بیزاری می جویند.

در جستجوی حکمت و دانش

۳۲۲- حضرت علی (ع) فرمود:

«قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا وَأَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا، مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا وَالْمَعْرِفَةَ بِهَا،
وَالْتَفَرُّغَ لَهَا، فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا وَحَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا فَهُوَ مُعْتَرِبٌ
إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامَ، وَضُرِبَ بِعَسِيبِ ذَنْبِهِ وَالْصَّقِ الْأَرْضِ بِجِرَانِهِ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا
حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ»^(۱)

زره حکمت را به تن پوشانده و آن را با تمام آداب و با توجه و معرفت و آمادگی و فراغت بال
فرا گرفته، دانش و حکمت گمشده اوست که همواره در جستجوی آن است و نیاز اوست که آن را
می‌طلبد، هنگامی که اسلام به غربت گراید و همچون شتری که از راه رفتن مانده باشد، بر زمین قرار
می‌گیرد و سینه به زمین می‌چسباند. او پنهان خواهد شد تا زمانی که شرایط ظهور مساعد شود و
فرمان الهی صادر گردد. او باقیمانده حجت‌های خداست و خلیفه‌ای است از خلفای پیامبران.

توضیح:

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد پانزده شرح نهج البلاغه این سخن را اشاره به
شخصیت حضرت مهدی (عج) دانسته، می‌گوید: عمر دنیا و تکلیف مردم جز با ظهور و
قیام او پایان نخواهد یافت.

اوج دانش

۳۳. امام صادق (ع) فرمود:

«الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا: فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَصَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يُبَثَّهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا»^(۱)

علم و دانش ۲۷ حرف (۲۷ نوع) است. تمام آنچه که پیامبران برای مردم آوردند، دو حرف بیش نبود و مردم تا کنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند. هنگامی که قائم ما قیام کند، ۲۵ حرف (۲۵ نوع) دیگر آن را آشکار و در میان مردم منتشر می‌سازد و دو حرف دیگر را نیز به آن اضافه می‌کند تا ۲۷ حرف کامل را منتشر گرداند.

توضیح:

این روایت به پیشرفت علم و دانش در سطح بسیار وسیع و غیر قابل تصویری، اشاره می‌کند. شاید منظور از حرف در این روایت، رشته و شاخه باشد؛ یعنی تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) تمام دانشهایی که بشر به آن دست می‌یابد به اندازه دو رشته از ۲۷ رشته دانش در زمان ظهور آن حضرت می‌باشد و ایشان ۲۵ رشته دیگر علم و دانش را آشکار می‌سازد. به عبارت دیگر، تا آن زمان فقط $\frac{۱}{۱۲}$ علم و دانش برای بشر قابل کسب است و بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) علم در دوران بسیار کوتاهی به میزان ۱۲ برابر پیشرفت می‌کند. احتمال دیگر آن است که کلمه حرف در روایت مزبور، اشاره به بعضی از علوم باشد که سر و کار با حرف دارد و با حساب و بررسی آنها می‌توان به حقایق دست یافت که جزو اسرار محسوب می‌شود و آنانی که به این عمل آگاهی دارند آن را به

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، بیروت.

هر فردی یاد نمی دهند، مگر آنکه شایستگی کامل را در آنها ببینند. از این رو، امام علی (ع) فرمود: *سینه من سرشار از علم و دانش است و اگر شخص لایقی را می یافتم به او می آموختم.*

داوری زنان

۳۴- امام باقر (ع) فرمود:

«... وَتُؤْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ، حَتَّىٰ أَنْ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِيَ فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ، تَعَالَىٰ،
وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^(۱)

علم و دانش در زمانش (زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه) فراگیر می شود، بگونه ای که بانوان در خانه خویش به کتاب و سنت (قرآن، روایات و روش عملی ائمه معصومین علیهم السلام) داوری می کنند.

توضیح:

در دوران حکومت حضرت مهدی (عج) ممکن است چنان سطح آگاهی و بینش و گذشت مردم، بالا رود که نیازی به تشکیلات وسیع قضایی به صورت کنونی نباشد و در اختلافات جزئی که پیش می آید، طرفین به داوری یک نفر، زن یا مرد، رضایت دهند و برای رفع نزاع به وی رجوع کنند. چنین فردی را در اصطلاح «قاضی تحکیم» گویند. گفتنی است، شرایطی که در قاضی رسمی شرط است در قاضی تحکیم لازم نیست.

برقراری دوستی و برادری

۳۵- امام باقر (ع) فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَتْ الْمُرَامَلَةُ وَآتَى الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ
حَاجَتَهُ لَا يَمْنَعُهُ»^(۱)

چون حضرت قائم (عج) قیام کند، دوستی و برادری برقرار می‌شود و هر کس بدون ممانعت
بقدر حاجت از جیب برادرش برمی‌دارد.

توضیح:

در حکومت حضرت مهدی (عج) چنان صفا و صمیمیت و اتحاد و اعتمادی حاکم
می‌شود که اگر کسی نیاز به پول داشت، دست در جیب برادر مؤمن خود می‌کند و بقدر
نیاز برمی‌دارد، بدون اینکه برادر مؤمنش از او جلوگیری کند. در چنین جامعه‌ای معیار
تبادل کالا، صلوات فرستادن و اظهار عشق و علاقه به خاندان عصمت و طهارت است و
این سرمایه‌ای است که هر کس می‌تواند از آن برخوردار شود. در آن حکومت هر کس
هر چه دارد، در خدمت دیگر بندگان خدا قرار می‌دهد و همگی مانند قطعات یک
ماشین عمل می‌کنند. نمونه این مسأله را در جبهه‌های جنگ تحمیلی مشاهده کردیم و
جای تعجب است که چرا مردم از آن درس عبرت نگرفتند.

تکامل اخلاق و افکار مردم

۳۶- امام باقر (ع) فرمود:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَأَكْمَلَ بِهِ
أَخْلَاقَهُمْ»^(۱)

هنگامی که قائم ما قیام کند، دست به سر بندگان خدا کشیده، بدین وسیله نیروهای عقلانی آنها را متمرکز می‌کند و اخلاق آنها را به کمال می‌رساند.

توضیح:

با ظهور حضرت مهدی (عج) افکار و عقول متفرق و پراکنده، در مسیری صحیح و درست قرار می‌گیرد و از تشتت افکار و تفرقه آراء جلوگیری به عمل می‌آید. آن حضرت با تربیت و راهنمایی خود، اخلاق مردم را به کمال می‌رساند، زیرا از برنامه‌های تربیتی و اخلاقی سازنده بسیار والایی برخوردار بوده، خود از جهت کمالات در حد اعلاّی مدارج عالی انسانی قرار دارد، از عنایات خاص الهی جهت تحول و اصلاح اساسی در جهان برخوردار است، که از آن جمله تحول و تربیت انسانهای پاک و شایسته است.

نوید امنیت و آبادی

۳۷- حضرت علی (ع) فرمود:

«لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا لَأَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ لَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ تِبَاتَهَا وَ لَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ وَ اصْطَلَحَتِ السَّبَاعُ وَ الْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَ عَلَى رَأْسِهَا زَيْنَتُهَا لَا يَهِيْجُهَا سَبْعٌ وَ لَا تَخَافُهُ»^(۱)

اگر قائم ما قیام کند، آسمان بارانش را فرو می‌فرستد و زمین گیاهان را از دل خود خارج می‌کند و کینه‌ها از دلبای بندگان بر طرف می‌شود و بین درندگان و چهار پایان صلح و صفا برقرار می‌شود تا اینکه یک زن از عراق تا شام سفر می‌کند، در حالی که به زینت آراسته است و هیچ درنده‌ای به او حمله نمی‌کند و او هم از هیچ درنده‌ای نمی‌ترسد و هر گامی که بر می‌دارد روی گیاهان می‌گذارد.

توضیح:

در دوران حکومت حضرت مهدی (عج) به موازات تلاش آن حضرت برای اصلاح امور و فداکاری یاران ایشان، خداوند با امدادهای غیبی خود که به زمان آن حضرت اختصاص دارد، خیر و برکت به مردم ارزانی می‌کند، بگونه‌ای که تمام شهرها آباد و سرسبز می‌شود و عدالت چنان حاکم می‌گردد که هیچ کس جرأت ظلم کردن به کسی را پیدا نمی‌کند، راهها چنان امن می‌شود که هر کس با هر مبلغ و با هر چیز ارزشمندی که همراه داشته باشد، می‌تواند بدون ترس از سرقت به این طرف و آن طرف سفر کند، حتی حیوانات درنده نیز از برکات و فراوانی نعمت چنان بهره‌مند می‌شوند که نه تنها نسبت به

انسانها، بلکه نسبت به یکدیگر نیز تعرض نمی‌کنند.

قلب آهنین و نیروی چهل مرد

۳۸. حضرت سجاد زین العابدین فرمود:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْ شِيعَتِنَا الْغَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ
كَزُبُرِ الْحَدِيدِ، وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ
مَنَاقِمَهَا»^(۱)

زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند بیماری را از شیعیان ما بر طرف می‌کند و قلبهای آنها را همچون آهن محکم می‌گرداند و نیروی یک مرد از آنها را به اندازه چهل مرد قرار می‌دهد و حاکمیت زمین به آنها سپرده می‌شود.

توضیح:

در زمان حکومت حضرت مهدی (عج) از طرفی لطف خاص خداوند شامل حال بندگان می‌شود و ناراحتی و بیماری از آنها برداشته می‌شود، از طرف دیگر پیشرفت علم و دانش در زمینه‌های پزشکی و معالجه بیماران چنان گسترش پیدا می‌کند که هر نوع مرض سختی قابل معالجه و پیشگیری است. امراضی که امروزه بشر از آنها رنج می‌برد و هر سال هزاران نفر را به کام خود فرو می‌برد، درمان می‌شود.

دل‌های شیعیان به خاطر ایمان قوی و ارتباط خاصی که با خداوند برقرار کرده‌اند، در راه عقیده و آرمان اسلامی همانند پاره‌های آهن، سخت و محکم خواهد شد. همین ایمان راسخ به اهداف عالی اسلامی و اطاعت خالصانه از دستورات آن حضرت و رعایت دقیق

مسائل بهداشتی، اجتماعی و روانی، آنان را از نظر قدرت جسمانی نیز بسیار قوی و نیرومند می‌گرداند.

شیعیان و قدرت شگفت چشم و گوش

۳۹. امام صادق (ع) فرمود:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِشِبَعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى «لَا»
يَكُونُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ»^(۱)

زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند به چشم و گوش شیعیان ما چنان قدرتی عطا می‌کند که حضرت مهدی (عج) از هر جا با آنها صحبت کند، آنها می‌شوند و هر جا باشد، او را می‌بینند.

توضیح:

پس از ظهور حضرت مهدی (عج) علم و دانش در زمینه‌های مختلف، پیشرفت شگفت‌انگیزی می‌کند که برای ما قابل تصور نیست. ابزار صنعتی که کارها را بخوبی و راحتی و بدون اتلاف وقت انجام می‌دهد، در اختیار همگان قرار می‌گیرد؛ از جمله وسائل ارتباطی صدا و سیما چنان مدرن و مجهز و فراوان می‌شود که اصحاب آن حضرت پیامها و مطالب خود را هر چند از فاصله دور در کوتاهترین زمان ممکن به مخاطبین می‌رسانند و خود آنها را نیز مشاهده کرده، با ایشان سخن می‌گویند. در آن زمان دیگر نیاز به تلفن و تلگراف و پست تصویری نیست، چون اینها نسبت به آن ابزارهای جدید بسیار قدیمی به حساب می‌آید و هر کس سخنی دارد، بدون مراجعه به پست و مخابرات با طرف مقابل در هر کجای زمین که باشد، در میان می‌گذارد و او را مشاهده کرده، با وی صحبت می‌کند.

طواف مستحبی نه، طواف واجب آری

۴۰- امام صادق (ع) فرمود:

«أَوَّلُ مَا يُظْهَرُ الْقَائِمُ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ يُنَادِيَ مُنَادِيَهُ أَنْ يُسَلِّمَ صَاحِبَ النَّافِلَةِ لِصَاحِبِ
الْفَرِيضَةِ الْحَجَرَ الْأَسْوَدِ وَالطَّوَّافِ»^(۱)

اولین کاری که حضرت مهدی (عج) بر اساس عدالت انجام می‌دهد، اینکه اعلام می‌کند: افرادی که طواف واجب را انجام داده و حجر الاسود را لمس کرده‌اند، باید طواف مستحبی را رها کنند تا آنهایی که طواف واجب دارند، بتوانند طواف را انجام داده، حجر الاسود را لمس کنند.

توضیح:

در مراسم حج یکی از اعمالی که حاجیان بسیار علاقه‌مندند آن را انجام دهند و در روایات نیز سفارش شده، طواف مستحبی است. شاید عده‌ای از حاجیان روزی دو یا سه طواف مستحبی انجام می‌دهند. این مسأله با توجه به زیادی جمعیت، مشکلات فراوانی برای کسانی که می‌خواهند طواف واجب انجام دهند، به بار می‌آورد.

از این رو، در روایت مزبور تأکید شده که اولین اقدام آن حضرت در راستای ایجاد عدالت همه جانبه، جلوگیری از طوافهای مستحبی است تا حجاج بتوانند به آسانی طواف واجب خود را انجام دهند.

معنای عدل نیز همین است که کارهای مهم باید مقدم شود، تا امر مهمی بر زمین نماند که برنامه حج نمونه‌ای از آن است.

بختس چارم

ضمائم

دعا و اشعار

قسمتهایی از زیارت حضرت صاحب الامر (عج)

«فَلَوْ تَطَاوَلَتِ الدَّهُورُ وَ تَمَادَتِ الْأَعْمَارُ لَمْ أَزِدْ فِيكَ إِلَّا يَقِينًا وَ لَكَ إِلَّا حُبًّا وَ عَلَيْكَ إِلَّا مُتَّكِلًا وَ مُعْتَمِدًا وَ لِيُظْهِرِكَ إِلَّا مُتَوَقِّعًا وَ مُنْتَظَرًا وَ لِيَجْهَادِي بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَرَقِّبًا فَأَبْذُلْ نَفْسِي وَ مَالِي وَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ جَمِيعَ مَا حَوَّلَنِي رَبِّي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ التَّصَرُّفَ بَيْنَ أَمْرِكَ وَ نَهْيِكَ»^(۱)

پس هرگاه روزگارها طولانی شود و عمرها بر دوران غیبت بگذرد، در من جز آنکه بر یقینم و بر محبتم به تو بینزاید و توکل و اعتمادم بر تو کاملتر شود تأثیری نخواهد داشت و توقع و انتظارم به حضور حضرتت بیشتر شود و برای جهاد در رکابت با بذل جان و مال و فرزند و اهل و تمام دارایی ام حاضر و آماده‌ام و همه را پیش رویت فدا می‌کنم و به تصرف امر تو می‌دهم.

«اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِذِكْرِهِ مَعْمُورًا فَاجْعَلْ سِلَاحِي بِنُصْرَتِهِ مَشْهُورًا وَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَ لِقَائِهِ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا وَ أَقْدَرْتَ بِهِ عَلَيَّ خَلْقَتِكَ رَغْمًا فَأَبْعَثْنِي عِنْدَ خُرُوجِهِ ظَاهِرًا مِنْ حُفْرَتِي مُؤْتِرًا كَفَنِي حَتَّى أَجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الصَّفِّ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيَّ أَهْلِي فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ أَلَلَّهُمْ طَالَ الْأَنْتِظَارُ وَ شَمِيتَ مِنَّا الْفُجَارُ وَ صَعَبَ عَلَيْنَا الْأَنْتِصَارُ أَلَلَّهُمْ أَرْنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيِّمُونَ فِي حَيَاتِنَا وَ بَعْدَ الْمُنُونِ»^(۲)

پروردگارا تو او را که (برای انتقام ستمکاران) آماده ساخته‌ای، نسبت به دفع دشمنانش سخت و نیرومند ساز و دوستان و زیارت کنندگانش را (از هر بلایی) حفظ کن. پروردگارا چنان که قلب مرا به یاد او آباد ساختی، شمشیر و سلاح مرا برای یاری آن حضرت از نیام بیرون آور (یعنی مرا

۱ - مناتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۹۶۴، سازمان چاپ و انتشارات محمد علی علمی.

۲ - مناتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۹۶۷، سازمان چاپ و انتشارات محمد علی علمی.

جزو یاران آن حضرت در زمان ظهورش قرار بده) و چنانچه میان من و ملاقات آن بزرگوار، مرگ حتمی که بر تمام بندگان مقدر کرده‌ای، جدایی انداخت، مرا در زمان خروج (و عصر ظهور) او از قبر برانگیز تا کفن را پیراهن کنم و در آن صفی که تو در کتاب آسمانی‌ات اهل آن را ستودی و فرمودی: «کانهم بنیان مرصوص» در رکاب آن حضرت جهاد کنم. پروردگارا انتظار ما (شیعیان) طولانی شد و مردم فاسق و فاجر ما را سرزنش کردند. پس ای خدا تو طلعت مبارک ولی خود را هم در حال حیات و هم پس از مرگ به ما نشان ده.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّ الْحَسَنِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَ الْغَائِبِ فِي خَلْقِكَ وَ الْمُتَنظِّرِ لِذُنُوبِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ قَرِّبْ بُعْدَهُ وَ أَنْجِزْ وَعْدَهُ وَ أَوْفِ عَهْدَهُ وَ اكْشِفْ عَنْ بَاسِهِ حِجَابَ الْغَيْبَةِ وَ أَظْهِرْ بِظُهُورِهِ صَحَائِفَ الْمِيْحَنَةِ وَ قَدِّمْ أَمَامَهُ الرُّعْبَ وَ ثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَ أَقِمْ بِهِ الْحَزْبَ وَ أَيْدِهِ بِجُنْدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ وَ سَلِّطْهُ عَلَى أَعْدَاءِ دِينِكَ أَجْمَعِينَ وَ أَلْهِمَّهُ أَنْ لَا يَدْعَ مِنْهُمْ رُكْنًا إِلَّا هَدَّهُ وَ لَا هَامًا إِلَّا قَدَّهُ وَ لَا كَيْدًا إِلَّا رَدَّهُ وَ لَا فَاسِقًا إِلَّا حَدَّهُ وَ لَا فِرْعَوْنَ إِلَّا أَهْلَكَهُ وَ لَا سِئْرًا إِلَّا هَتَكَهُ وَ لَا عَلَمًا إِلَّا نَكَّسَهُ وَ لَا سُلْطَانًا إِلَّا كَسَبَهُ وَ لَا رُمْحًا إِلَّا قَصَفَهُ وَ لَا مِطْرَدًا إِلَّا خَرَقَهُ وَ لَا جُنْدًا إِلَّا فَرَّقَهُ وَ لَا مِثْبَرًا إِلَّا أَخْرَقَهُ وَ لَا سَيْفًا إِلَّا كَسَرَهُ وَ لَا صَنْمًا إِلَّا رَضَّهُ وَ لَا دَمًا إِلَّا أَرَاقَهُ وَ لَا جَوْرًا إِلَّا أَبَادَهُ وَ لَا حِصْنًَا إِلَّا هَدَمَهُ وَ لَا بَابًا إِلَّا رَدَمَهُ وَ لَا قَصْرًا إِلَّا خَرَبَهُ وَ لَا مَسْكَنًا إِلَّا فَتَّسَهُ وَ لَا سَهْلًا إِلَّا أَوْطَنَهُ وَ لَا جَبَلًا إِلَّا صَعِدَهُ وَ لَا كَنْزًا إِلَّا أَخْرَجَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^(۱)

پروردگارا درود و رحمت فرست بر محمد (ص) و اهل بیت او و درود فرست بر ولی و جانشین امام حسن عسکری (ع) و وصی و وارث (علم) او که به فرمان تو (برای اصلاح عالم) قیام

۱ - مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۹۷۲ - ۹۷۳، سازمان چاپ و انتشارات محمد علی علمی.

خواهد کرد و اکنون در میان خلق تو پنهان است و برای ظهورش منتظر اذن توست .
پروردگارا درود فرست بر او. دوری و فراقش را به قرب وصال تبدیل کن و وعده (ظهور و قیام) او را محقق گردان و به عهدش وفا کن. حجاب غیبت حضرتش که بلای سخت (و امتحان بزرگ عالم است) بر طرف فرما و به واسطه ظهور آن بزرگوار، دفترهای رنج و محنت را (بر ستمکاران عالم) پدیدار ساز و پیش از ظهورش دشمنان را از او بترسان و دوستان را ثبات و آرامش قلب عطا کن و جنگ و جهاد را به ظهورش برانگیز و او را با سپاهی از فرشتگان با نشان الهی مؤید و منصور گردان و بر همه دشمنان دینت او را مسلط و غالب ساز و به او الهام کن که از آن دشمنان دین هیچ رکنی نگذارد، جز آنکه ویران سازد و هیچ رئیسی در آنجا نباشد، جز آنکه قطع و نابود سازد و هیچ مکر و کیدی نکنند، جز آنکه شر آن را به خود آنها برگرداند و هر فاسقی را حد بزند و هر فرعون گردنکشی را هلاک سازد و هر پرده (عزت ظالمان) را بدرد و هر پرچم تیره کوچک (کفر و باطل) را سرنگون سازد و هیچ حکومت و سلطنتی نگذارد، مگر آنکه به تصرف خود آورد و هر قدرتی را در هم بشکند و هر سبب (جوهر و بیداد را) پاره سازد و هر سپاهی را متفرق و مقهور خود گرداند و منبری نگذارد (بر منافقان و ریاکاران) جز آنکه همه را بسوزاند و هر شمشیری (از ظالمان) را بشکند و هر بت (و بت تراش) را خرد سازد و خون همه (دشمنان را) بریزد و هر ستمی را نابود گرداند و هر سنگر محکمی را ویران کند و هر پایگاه (فتنه و فسادی) را بیند و بکلی مسدود کند و هیچ کاخ (و قصر و بنای ظلمی) را نگذارد، جز آنکه همه را خراب و ویران سازد و هیچ منزلی (از اهل خیر و شرف) نباشد، مگر آنکه تفتیش کند و هر زمین همواری را زیر پا (و تحت فرمان) آورد و بر هر کوهی بالا رود (و بر همه سربلندان مسلط شود) و هر گنجی و خزینهای که در زمین پنهان است همه را بیرون آورد (این دعای ما را) ای خدای ارحم الراحمین به کرم و رحمت اجابت فرما.

دعای حضرت مهدی (عج) یا دعای خود سازی

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَصِدْقَ النِّيَّةِ وَعِزْفَانَ الْحُرْمَةِ وَأَكْرَمَنَا بِالْهُدَى وَالْإِسْتِقَامَةِ وَسَدِّدْ أَلْسِنَتَنَا بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ وَامْلَأْ قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ وَطَهِّرْ بَطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ وَالْكَفْفِ أَيْدِيَنَا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَةِ وَاغْضُضْ أَبْصَارَنَا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِيَانَةِ وَاسُدِّدْ أَسْمَاعَنَا عَنِ اللَّغْوِ وَالغَيْبَةِ وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ عُلَمَائِنَا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِيحَةِ وَعَلَى الْمُتَعَلِّمِينَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَةِ وَعَلَى الْمُسْتَمْعِينَ بِالْإِتْبَاعِ وَالْمَوْعِظَةِ وَعَلَى مَرْضَى الْمُسْلِمِينَ بِالشِّفَاءِ وَالرَّاحَةِ وَعَلَى مَوْتَاهُمْ بِالرَّافَةِ وَالرَّحْمَةِ وَعَلَى مَشَائِخِنَا بِالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ وَعَلَى الشَّبَابِ بِالْإِنَابَةِ وَالتَّوْبَةِ وَعَلَى النِّسَاءِ بِالْحَيَاءِ وَالْعِفَّةِ وَعَلَى الْأَغْنِيَاءِ بِالتَّوَّاضِعِ وَالسَّعَةِ وَعَلَى الْفُقَرَاءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَنَاعَةِ وَعَلَى الْعُزَاةِ بِالنَّصْرِ وَالْعَلْبَةِ وَعَلَى الْأَسْرَاءِ بِالْخُلَاصِ وَالرَّاحَةِ وَعَلَى الْأَمْرَاءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ بِالْإِنْصَافِ وَحُسْنِ السَّيْرِ وَبَارِكْ لِلْحُجَّاجِ وَالزُّوَّارِ فِي الزَّادِ وَالتَّنْفِقَةِ وَاقْضِ مَا أَوْجَبْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^(۱)

خداوند! توفیق بندگی و ترک گناهان و دوری از آن را به ما عطا فرما و تبت خالص و شناخت آنچه که در نزد تو محترم است، به ما روزی کن. در سایه استقامت (در بندگی) و بهره‌برداری از هدایت، ما را بزرگ‌بدار و به وسیله سخن گفتن به صواب و حکمت، زبان ما را (از بدیها و کلمات ناروا) بازدار. قلبهای ما را از نور علم و معرفت (الهی بر اساس حقیقت) آکنده کن و شکمهای ما را از خوردن مال حرام و شبهه ناک دور دار. دستهای ما را از ظلم به بندگان و بردن ثروت و اموال آنها و چشمهای ما را از خیانت (به ناموس مردم) و گوشهای ما را از شنیدن غیبت و گناهان دیگر

حفظ فرما. به دانشمندان ما زهد و نصیحت، به دانشجویانمان کوشش و رغبت و به شنوندگانمان پیروی و شنوایی حق عنایت فرما. بیماران مسلمان را شفا بخش و آنان را از نعمت آسایش بهره‌مند ساز و بر مردگان مسلمان رأفت و رحمت خودت را ارزانی دار و به پیران و سالخورده‌گان وقار و متانت و به جوانان توفیق توبه و پشیمانی مرحمت فرما. (بار خدایا!) زنان ما را به زیور حیا و عفت مزین کن، به صاحبان ثروت، تواضع و دست‌گشاده مرحمت کن و تهیدستان ما را با صبر و قناعت یاری فرما. جنگجویان ما را نصرت و پیروزی بر دشمن عنایت کن و اسیران در بند ما را خلاصی بخش و آنها را به آسایش در زندگی نایل فرما. زمامداران را به وسیله نیروی عدل و مهربانی مشمول لطف خودت کن. رعیت ما را با روش و رفتار خوب و انصاف در کارها مورد مرحمت خود قرار ده. بر زاد و توشه حججاج خانهات و زائران دیگر بیفزا و عمره‌ای را که بر آنان واجب فرموده‌ای قبول فرما، به فضل و رحمت خود ای مهربانترین مهربانان.

دعای فرج

«اللّٰهُ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ إِلَيْكَ الْمُسْتَكْنَى وَ عَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَ الرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَّفْتَنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عَاجِلاً قَرِيباً كَلِمَاحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ وَ انصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْثُ الْغَوْثُ الْغَوْثُ اذْرِكْنِي اذْرِكْنِي اذْرِكْنِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»^(۱)

خداوندا! بلاها و مصیبت‌های ما بزرگ و بیچارگی‌های ما آشکار و پرده از روی کارها برداشته شده است. امید ما قطع شده و زمین با همه وسعت بر ما تنگ آمده و آسمان (نبوت و امامت) برکات خود را از ما دریغ داشته است و تنها کسی که باید به او شکایت کرد و پناه برد، ذات پاک توست که در سختیها و راحتیها و خوبیها تنها و تنها تو تکیه گاه ما هستی. بار خدایا! بر محمد و آل او درود فرست و بر کسانی که اطاعت آنان را بر ما واجب کرده‌ای و بدین وسیله مقام و مرتبه آنها را بر ما روشن ساختی. پس به حق آنان به ما گشایش مرحمت فرما؛ البته زود، بسیار زود، بقدر یک چشم به هم زدن، بلکه از به هم زدن چشم نیز کمتر. ای محمد، ای علی! ای علی! ای محمد! مرا کفایت کنید. آری، شما کفایت کننده‌اید (به خاطر مقام والایی که در پیشگاه خداوند دارید) و مرا یاری نمایید، زیرا شما یاران من (و تنها وسیله من) هستید. ای مولای من، ای صاحب الزمان! به فریادم برس، به فریادم برس، به فریادم برس؛ مرا دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب؛ در همین

بخش چهارم: ضمایم ... / ۳۴۱

ساعت، در همین ساعت، در همین ساعت، زود، زود، زود؛ ای مهربانترین مهربانان! به حق محمد
و خاندان پاک و پاکیزه او.

دعا کردن برای حضرت مهدی (عج)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در زمینه دعا کردن برای حفظ وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) از شرور شیاطین انسی و جنی و طلب پیروزی آن حضرت بر کافران و منافقان که خود نوعی اظهار بندگی و ابراز محبت نسبت به حضرت مهدی (عج) است، چنین نقل کرده است:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْناً حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^(۱)

خدایا برای ولیات حجت بن الحسن (عج) که صلوات تو بر او و پدرانش باد در این ساعت و هر ساعتی، ولی و حافظ و راهبر و مددکار و راهنما باش تا او را به آسانی در زمینت سکونت بخشی و برای سالیان طولانی مقتدا و بهره‌مند گردانی.

عریضه حضرت مهدی (عج)

مرحوم مجلسی در کتاب تحفة الزائر چنین آورده است:

اگر انسان حاجتی داشته باشد و آن را در نامه‌ای نوشته و روی قبر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بگذارد یا آن را لای مقداری گل پاک گذاشته و در چاه عمیق یا جوی آبی بیندازد، به حضرت صاحب الزمان (عج) می‌رسد و آن حضرت متصدی بر آورده شدن حاجتش می‌گردد «و در صورتی که مصلحت باشد، حاجت او بر آورده می‌شود». این نامه معروف است به عریضه حضرت مهدی (عج). عریضه را باید این گونه بنویسند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَعِينًا وَ شَكْوَتْ
مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بَكَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ دَهَمَنِي وَ أَشْغَلَ قَلْبِي وَ أَطَالَ
فِكْرِي وَ سَلَبَنِي بَعْضَ لُبِّي وَ غَيَّرَ خَطِيرَ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي أَسْلَمْتَنِي عِنْدَ تَخْيِيلِ وُزُودِهِ
الْخَلِيلِ وَ تَبَرَّءَ مِنِّي عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَيَّ الْحَمِيمِ وَ عَجَزْتُ عَنْ دِفَاعِهِ حِيلَتِي وَ خَائِنَتِي
فِي تَحْمِيلِهِ صَبْرِي وَ قُوَّتِي فَلَجَأْتُ فِيهِ إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْئَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَ
عَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لِي التَّذْبِيرِ وَ مَالِكِ الْأُمُورِ
وَائْتِقَابِكَ فِي الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي مُتَيَقِّنًا لِإِجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَائِي سُؤْلِي وَ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَ تَصْدِيقِ أَمَلِي فَبِكَ
فِي أَمْرٍ كَذَا وَ كَذَا (و بجای کذا و کذا نام حاجت خود را ببرد) فِيمَا لَا طَاقَةَ لِي بِحَمْلِهِ وَ لَا
صَبْرَ لِي عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَ لِأَضْعَافِهِ بِقِيحِ أَعْمَالِي وَ تَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ
الَّتِي لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَغْنِنِي يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهْفِ وَ قَدِّمِ الْمَسْئَلَةَ لِلَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَ ثَمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ فَبِكَ بَسَطَتِ النِّعْمَةُ عَلَيَّ وَ

أَسْتَلُّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا وَفَتْحًا قَرِيبًا فِيهِ بُلُوغُ الْأَمَالِ وَخَيْرُ الْمَبَادِي وَ
خَوَاتِيمُ الْأَعْمَالِ وَالْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ جَلَّ تَنَائُؤُهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَالَ
وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدَاءِ وَالْمَأَلِ»

سپس هنگام انداختن نامه، یکی از نواب چهارگانه حضرت مهدی (عج) یعنی
«عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح، علی بن محمد سمري» را صدا زده،
بگوید:

«يَا قُلَانَّ بْنَ قُلَانٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ
مَرْزُوقٌ وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهَذِهِ رُقْعَتِي وَحَاجَتِي
إِلَى مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ وَأَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمِينُ»^(۱)

گفتم فراق تا کی، گفتا که تا تو هستی

گفتم که روی خوبت، از من چرا نهان است؟

گفتا تو خود حجابی، ورنه رخم عیان است

گفتم که از تو پرسم، جانا نشان کویت

گفتا نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است!

گفتم مرا غم تو، خوشتر ز شادمانی

گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است!

گفتم که سوخت جانم، از آتش نهانم

گفت آنکه سوخت او را، کی نادی فغان است

گفتم فراق تا کی؟ گفتا که تا تو هستی

گفتم نفس همین است؟ گفتا سخن همان است

گفتم که حاجتی هست، گفتا بخواه از ما

گفتم غمم بیفزا گفتا که رایگان است

گفتم ز (فیض) بپذیر این نیم جان که دارد

گفتا: نگاه دارش، غمخانه تو جان است

فیض کاشانی

جان بی لقای مهدی ذوقی چنان ندارد

جان بی لقای مهدی، ذوقی چنان ندارد

وان کس که این ندارد حقاً که آن ندارد

ذوقی چنان ندارد حقاً که آن ندارد

بی خدمتش عبادت ذوقی چنان ندارد

با هیچ کس نشانی از حضرتش ندیدم

یا کس خبر نبخشد یا او نشان ندارد

در سرّ غیبت او بس عقلها فرو ماند

دردا که این معما، شرح و بیان ندارد

عمری که بی حضورش بگذشت اهل دل را

ماند به جوی بی آب یا تن که جان ندارد

مثل تو پادشاهی، معصوم لوحش، الله

چشم جهان ندیده دور زمان ندارد

گرچه بسی ز وصلش ای (فیض) بی نصیبند

کس مبتلای حرمان چون من گمان ندارد

فیض کاشانی

تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی
همه هست آرزویم که بینم از تو رویی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی
غم و رنج و درد و محنت، همه مستعد قتلیم
تو بر سر از تن من، ببر از میانه گویی
به ره تو بس که نالم، زغم تو بس که جویم
شده‌ام ز ناله نالی، شده‌ام زمویه مویی
همه خوشدل اینکه مطرب، بزند به تار چنگی
من از این خوشم که چنگی بزدم به تار مویی
چه شود که راه یابد، سوی آب تشنه کامی
چه شود که کام جویند، ز لب تو کامجویی
شود اینکه از ترحم، دمی از سحاب رحمت
من خشک لب هم آخر، ز تو ترکم گلویی
بشکست اگر دل من به فدای چشم مست
سر خیم می سلامت، شکند اگر سبویی
همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا
تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی
رضوانی شیرازی

بر عالیمان راهبری می آید

از عالم بالا خبری می آید

وز شاخه توحید بری می آید

بر عالیمان راهبری می آید

یعنی که ز نرگس پسری می آید

دکتر ناظرزاده کرمانی

مهدی (عج) کیست؟

مهدی است آنکه نهضت قرآن به پا کند

مهدی است آنکه نیک و بد از هم جدا کند

مهدی است آنکه پرتو توحید پاک را

در قلبهای تیره و آسوده جا کند

مهدی است آنکه در شب میلاد او خدا

او را «مَسْرُحِبّاً لَكَ عَبْدِي» ندا کند

مهدی است آنکه حُسن دلارآی احمد

از چهره مبارک خود رونما کند

مهدی است آنکه پرچم اسلام راستین

بر قلعه‌های محکم دشمن به پا کند

مهدی است آنکه کاخ عظیم ستمگری

با یک نهیب خویش دچار فنا کند

مهدی است آنکه از نظری بر جمال او

هر دردمند غمزده کسب شفا کند

مهدی است آنکه مزده فجر طلوع خویش

از پایگاه کعبه به گوش آشنا کند

مهدی است آنکه دولت عدل جهانی‌اش

حسب عظیم عترت و قرآن ادا کند

مهدی است آنکه وقت نماز جماعتش

عیسی به صد نیاز به او اقتدا کند

مهدی است آنکه تابش خورشید طلعتش

قبر نهان فاطمه را بر ملا کند

حسان

ما همه جسمیم بیا جان تو باش

ای مدنی برقع و مکی نقاب

سایه نشین چند بود آفتاب

گرمه‌ی از مهر تو مویی بیار

ورگلی از باغ تو بویی بیار

منتظران را به لب آمد نفس

ای ز تو فریاد به فریاد رس

سکه تو زن تا امراکم زنند

خطبه تو خوان تا خطبایم زنند

ما همه جسمیم بیا جان تو باش

ما همه موریم سلیمان تو باش

نظامی گنجوی

لطف، آنچه تو اندیشی حکم، آنچه تو فرمایی
ای پادشاه خوبان، داد از غم تنهایی
دل بی توبه جان آمد، وقت است که باز آیی
در آرزوی رویت، بنشسته به هر راهی
صد زاهد و صد عابد، سرگشته سودایی
مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد
کز دست، نخواهد شد، پایان شکیبایی
ای درد توام درمان، در بستر ناکامی
وی یاد توام مونس، در گوشه تنهایی
فکر خود و رأی خود، در امر تو کی گنجد
کفراست، در این وادی، خوددینی و خودرایی
در دایره فرمان، ما نقطه تسلیمیم
لطف، آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی
گستاخی و پرگویی، تا چند کنی ای «فیض»
بگذر تو از این وادی، تن ده به شکیبایی
فیض کاشانی

مدح امام زمان (عج)

همره باد صبا نفاه مشک ختن است
بیا نسیم چمن و بوی گل و یاسمن است
دیده دل شده روشن مگر ای باد صبا
همرمت پیرهن یوسف گلپیرهن است
شده شام دل آشفته غمگین، خوشبوی
مگر از طرف یمن بوی اویس قرن است
یا مسیحا نفسی می رسد از عالم غیب
که دل مرده دلان تازه تر از نسترن است

ای نسیم سحری این شب روشن چه شب است
مگر امشب مه من شمع دل انجمن است
چه شب است این شب فیروز دل افروز چه روز
مگر امشب شب اشراق دل آرام من است
مشرق شمس ابد مطلع انوار ازل
صاحب العصر ابوالوقت امام زمن است

ای ز روی تو عیان جنت ارباب جنان
بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است

ای شه ملک قدم یک قدم از مکنم غیب
وی مسیحا ز تو همدم دم باز آمدن است
ای که در ظل لوای تو کند گردون جان
نسبت رایت اسلام بسر افراشتن است
ای زشمیر تو از بیم، دل دهر دو نیم
گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن است

بر هم زنید یاران این بزم بی صفا را
مجلس صفا ندارد بی یار مجلس آرا
بی شاهدی و شمع می هرگز مباد جمعی
بی لاله شور نبود مرغان خوشنوا را
بی سرو قد دلجوی هرگز مجولب جوی
بی سبزه خطش نیست آب روان گوارا
از دولت سکندر بگذر، برو طلب کن
با پای همت خضر سرچشمه بقا را
بر دوست تکیه باید بر خویشان شاید
موسی صفت بیفکن از دست خود عصا را
بیگانه باش از خویش وز خویشان میندیش
جز آشنا نیند دیدار آشنا را
پروانه‌وش ز آتش هرگز مشو مشوش
دانند اهل دانش عین بقا فنا را

داروی جهل خواهی بطلب ز پادشاهی

کاقلم معرفت را امروزه اوست دارا

ای هد هد صبا گوی طاووس کبریا را

باز آ که کرده تاریک زاغ و زغن قضا را

ای مصطفی شمایل وی مرتضی فضایل

وی احسن الدلائل یاسین و طاوها را

ای منشی حقایق وی کاشف دقایق

فرمانده خلائق ربّ العلی علی را

ای کعبه حقیقت وی قبله طریقت

رکن یمان ایمان عین الصفا صفا را

ای رویت آیه نور، وی نور وادی طور

سرّ حجاب مستور از رویت آشکارا

کمپانی

ابا صالح

ابا صالح دلم سامان ندارد

مگر هجران تو پایان ندارد

ابا صالح بیا دردم دواکن

مرا بسا دیدنت حاجت رواکن

ابا صالح فقیرم من فقیرم

بده دستی که دامانت بگیرم

ابا صالح تو خوبی من بدم بد

مرا از درگهت ردم مکن رد

ابا صالح چه خوش زبنده باشد

که تو لعل لب پر خنده باشد

ابا صالح عزیز آل یاسین

بیا در جمع ما آقا تو بنشین

ابا صالح بیا آرام دلها

مرا راهم بده در جمع گلها

ابا صالح چه خوش فرخنده باشد

که خورشید رُخت تابنده باشد.

بازنویسی از دفتر اشعار حاجیه خانم معینی

بیداد خوبان

تا چند باشی از ما گریزان

ما در قفایت افتیان و خیزان

تا چند باشیم چون شمع سوزان

با شعله آه، با اشک ریزان

تا چند بینند اهل بصیرت

جور دمادم از بی تمیزان

بنهاده تا چند بر خاک ذلت

روی مسذت خیل عزیزان

بیداد خوبان خوب است لیکن

ای سنبل ترقدری به میزان

گر خون ما را جانا بریزی

لیک آبروی ما را مریزان

تا یاد موی و بوی تو کردم

آهوی طبعم شد مشک بیزان

کمپانی

سرود میلاد حضرت مهدی (عج)

بند ۱:

چون نیمه ماه آمد * * بقیة الله آمد
فرزند زهرا مهدی * * دلدار دلها آمد
آ...ه، از شوق وصال امام زمان
دستی بردارم به سوی آسمان
گویم: ادرکنی، ادرکنی، ادرکنی، * الفوٹ الامان، الامان، الامان، (۲)

بند ۲:

تو یوسف زهرایی * * تو نور چشم مایی
اما چرا عمری * * سرگردان صحرائی
آ...ه، ای یادگار زهرای مرضیه
هرگز نکنم در عشقت تقیه
از هجران تو، بر لب آمده جان * * الفوٹ الامان، الامان، الامان، (۲)

بند ۳:

ای نوگل باغ نرگس * * چشم و چراغ نرگس
از جادوی دو چشمت * * گیرم سراغ نرگس
آ...ه، ای مقتدای روح الله نبی

گر واکنی از وفا لعل لبی

عیسای مسیح آید از آسمان * * الغوث الامان، الامان، الامان، (۲)

بند ۴:

ای رهنمای هستی * * سر بقای هستی

عبد خدایی اما * * هستی خدای هستی

آ...، ای رهبر و حامی اهل ولا

وی طالب خون شه کربلا

باشد تولای تو حصن امان * * الغوث الامان، الامان، الامان، (۲)

بند ۵:

در چشم ما نوری تو * * گرچه از ما دوری تو

چون در تفسیر قرآن * * نور علی نوری تو

آ...، هستی تو مشکات مصباح الهدی

خون خدا فرزند خون خدا

سر در خط حکم تو کون و مکان * * الغوث الامان، الامان، الامان، (۲)

بند ۶:

ای خسته از ما قلبت * * بشکسته از ما قلبت

شد بی قرار و خونین * * پیوسته از ما قلبت

آ...، قید علایق شده پا بست ما

گیرم شکسته دلت از دست ما

این قدر مکن از جهان رخ نهان * * العوٹ الامان، الامان، الامان (۲)

بند ۷:

ای جان فدای عشقت * * دل گشته جای عشقت

بی خود شد از خود آن کس * * شد آشنای عشقت

آ...ه، گرچه در کوی هجرت منزل دارم

دلدارم تویی و با تو دل دارم

بی تو چه حاصل از جان و از جهان * * العوٹ الامان، الامان، الامان (۲)

بند ۸:

ای رسم و راهت احسان * * ای در پناحت احسان

ای قبله گاهت احسان * * ای خوش گواخت احسان

آ...ه، ای سرو سر افراز باغ وجود

ای بقیه تو کرامت و جوؤد

گاهی نگاهی کن سوی این و آن * * العوٹ الامان، الامان، الامان (۲)

ای روح ایمان مهدی * * ای نور یزدان مهدی

ای مونس جان مهدی * * ای جان جانان مهدی

آ...ه، گرچه گل وصال تو چیده نشد

قابل دیدارت این دیده نشد

بخش چهارم: ضمائم... / ۳۶۱

داری تو سرِ یاری با عاشقان * * الغوث الامان، الامان، الامان (۲) (۱)

۱- این سرود با آهنگ بسیار زیبایی توسط هیأت مهدیه مشهد تهیه شده است.

طیب دردمندان

خستگان عشق را ایام درمان خواهد آمد

غم مخور آخر طیب دردمندان خواهد آمد

آن قدر از کردگار خویشتن امیدوارم

که شفا بخش دل امید واران خواهد آمد

باغبانا سختی دی ماه سی روز است و آخر

نو بهار و نغمه مرغ خوش الحان خواهد آمد

دردمندان مستمندان بی پناهان را بگویند

مصلح عالم، پناه بی پناهان خواهد آمد

از خدا روز فرج را ای فلج کاران بخواهید

کاین جهان روزی کسی راتحت فرمان خواهد آمد

سخت آمد طول غیبت بر تو می دانم مخور غم

موقع افشای این اسرار پنهان خواهد آمد

تلخی هجران شود شیرین به روز وصل جانان

صبح صادق از پی شام غریبان خواهد آمد

کاخهای ظلم ویران می شود بر فرق ظالم

مهدی موعود غمخوار ضعیفان خواهد آمد

صبر کن یا فاطمه ای بانوی پهلو شکسته

قائم با شیشه دارو و درمان خواهد آمد

این قدر آخر منال از ضربت بازو و پهلو

مونس تو پادشاه دنوازان خواهد آمد

محسنا از ضربت مسمار گر مقتول گشتی

عنقریباً دادخواه بی گناهان خواهد آمد

اصغرا از ضربت زخم گلو دل را مسوزان

غم مخور مرهم گذار زخم پیکان خواهد آمد

شهریار عشق

ای دل بشارت می‌دهم خوش روزگاری می‌رسد
یا درد و غم طی می‌شود یا شهریاری می‌رسد
چون کارگردان جهان باشد خدایی مهربان
این کشتی توفان زده هم برکناری می‌رسد
اندیشه از سرما مکن سر می‌شود دوران دی
شب را سحر باشد زپی آخر بهاری می‌رسد
ای منتظر غمگین مشوق قدری تحمل بیشتر
گردی به پا شد در افق گویی سواری می‌رسد
یار همایون منظم آخر در آید از درم
امید خوش می‌پرورم زین نخل، باری می‌رسد
کی بوده است و کی شود ملک غزل بی حکمران
هر دوره آن را خواجه‌ای یا شهریاری می‌رسد
مفتون منال از یار خود گر با تو گاهی تلخ شد
کز گل بدان لطف و صفا گه نیش خاری می‌رسد

شمشیر کجاست راست کند قامت دین را

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم

سرمایه زکف رفت و تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

بس سعی نمودیم که بسینم رخ دوست

جانها به لب آمد رخ دلدار ندیدیم

ما تشنه لب اندر لب دریا مستحیر

آبی بسجز از خون دل خود نچشیدیم

ای بسته به زنجیر تو دلهای محبان

رحمی که در این بادیه بس رنج کشیدیم

رخسار تو در پرده نهان است و عیان است

بر هر چه نظر کردیم رخسار تو دیدیم

چندان که به یاد تو شب و روز نشستیم

از شام فراق چو سحرگاه ندیدیم

تا رشته طاعت به تو پیوسته نمودیم

هر رشته که بر غیر تو بستیم بریدیم

شاهها به تولای تو در مهد غنودیم

بر یاد لب لعل تو ما شیر مکیدیم

ای حجت حق پرده ز رخسار بر افکن

کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم

ای دست خدا دست بر آور که ز دشمن

بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم

شمشیر کجاست راست کند قامت دین را

هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم

شاهها ز فقیران درت روی مگردان

بر درگهت افتاده به صد گونه امیدیم

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
نهج البلاغه، فیض الاسلام.
تفسیر مجمع البیان، طبرسی.
تفسیر المیزان، علامه طباطبائی.
تفسیر نمونه، جمعی از دانشمندان.
بحار الانوار، مجلسی.
منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی.
کمال الدین، شیخ صدوق.
کتاب الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی.
اثبات الهداة، شیخ حرّ عاملی.
اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی.
قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی.

- نجم الثاقب، میرزا حسین طبری.
مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
نوید امن و امان، لطف الله صافی گلپایگانی.
ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی.
عبقری الحسان، علی اکبر نهاوندی.
کشف الغمه، ابو الفتح علی بن عیسی اربلی.
دادگستر جهان، ابراهیم امینی.
تاریخ غیبت کبری، سید محمد صدر، ترجمه سید حسن افتخارزاده.
انقلاب جهانی مهدی (عج)، ناصر مکارم شیرازی.
میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری.
منتهی الآمال، شیخ عباس قمی.